

عسه حمیری [?]
منظوم الاربع [?]

بسم الله الرحمن الرحیم

لِاُمِّ عمرٍو باللوی مربعٌ ... طامسةٌ اعلامه بلقعُ

مر ام عمر را در داشته ریکستان منزلیست ... که محو شده است نشانهای وی و خالیست از آب و گیاه

تروح عنه الطیر وحشیةً ... والاسد من خیفته تفزعُ

میگریزند ان منزل مرغان بسبب وحشیة ... و شیران از ترس ان منزل بزاری میرایند

ورسم دارٍ ما بها مونسٌ ... الا صلالٌ فی الثری وقّعُ

و همچنین ام عمر را اثر منزلیست که نیست در ان منزل انیس ... مگر مارهای پرزهر که در ان زمین افتاده اند

رقشٌ یخاف الموت من نفثها ... والسمّ فی انیابها منقعُ

ان مارها منقش اند و میترسد مرگ از گزیدن انها ... و زهر در دندانهای انها جا کرده بنحوی که بند جسپیده [?]

لما وقفت العیس فی رسمها ... والعین من عرفانه تدمعُ

چون نگه داشتیم شتران سفید را در نشان ان منزل ... در حالتی که چشم از شناختن ان نشان اشک میریخت

ذکرت من قد کنت الهو به ... فبتّ والقلب شجیٌّ موجعُ

یاد کردم ان کسی را که بودم من عاشق او ... پس شب بسر بردم در حالتی که دلم حزین و درد ناک بود

کانّ بالنار لما شفّنی ... من حبّ اروی کبدی تلذعُ

گویا که اتش نار چیزی که لاغر و غمناک کرده مرا ... از دوستی معشوقی که اروی نام دارد جگر مرا میسوزند

عجبت من قوم اتوا احمدا ... بخطبةٍ لیس لها مدفعُ

تعجب دارم از جماعتی که امدند بخدمت پیغمبر خدا ... بطلبی که نبود ان طلب را دفع کردنی

قالوا

قالوا له لو شئت اعلمتنا ... الی من الغایة والمفزعُ

گفتند انحضرت را که اگر خواهی خبردار کنی ما را ... که بسوی که خواهد بود بازگشت و پناه

اذا توفیت وفارقتنا ... وفیهم بالملک من یطمعُ

در وقتی که تو وفات کنی و مفارقت از ما اختیار کنی ... و در میان ایشان در پادشاهی جمعی طمع مینمایند

فقال لو اعلمتکم مفزعا ... کنتم عسیتم فیه ان تصنعوا

پس گفت انحضرت که اگر خبر کنم شما را که پناه شما کیست ... خواهید بود نزدیک بانکه شما در باره او بعمل آرند [?]

صنیع اهل العجل اذ فارقوا ... هرون فالترک له اودعُ

انچه کردند جماعت گوساله پرست در وقتی که مفارقت کردند ... از حکم هارون پیغمبر پس واگذاشتن ان نزدیکتر براحت خواهد بود

وفی الذی قال بیانٌ لمن ... کان اذا یسمع او یعقلُ

و در انچه گفت انحضرت ظاهر کردن خلیفه برای کسی بود وقتی که عقل بکار برد یا سخن پیغمبر شنید

ثم اتته بعد ذا عزمةٌ ... من ربّه لیس لها مدفعُ

پس آمد بانحضرت بعد ازین جواب و سوال امری واجب ... از جانب پروردگارش که نبود ان امر را هیچ کس دفع کردن

ابلغ والا لم تکن مبلغا ... والله منهم عاصمٌ یمنعُ

که برسان ای محمد انچه را که مأموری و اگر نه نخواهی بود رساننده احکام رسالت ... و خداوند عالم تو را از شر ایشان نگهدارنده و مانع است

فعندها قام النبیّ الذی ... کان بما یأمره یصدعُ

پس در ان زمان برخاست پیغمبری که ... بود بهر چه امر کننده او را خدا امر کننده

یخطب مأمورا وفی کفّه ... کفّ علیٍّ ظاهرا تلمعُ

خطبه خواند انحضرت چون مأمور بود از جانب خدا و در دست انحضرت ... دست حضرت مرتضی علی بود نمایان و درخشان

رافعها اكرم بكف الذي | يرفع والكف الذي يرفع

در حالتی که بلند کرده خوشا دست آنکه | دست آنکه بلند کردانید و دست آنکسی که بلند شد

يقول والأملاك من حوله | والله ايضاً شاهد يسمع

میگفت آنحضرت و فرشتگان در اطراف او بودند | و خداوند عالم نیز گواه بود و میشنید

من كنت مولاه فهذا له | مولى به النيران تستدفع

کسی را که بودم من صاحب اختیار او پس این است علی برای او | صاحب اختیاری که آتش جهنم با او دفع میشود

كونوا له بعدي كما كنتم | معي فلم يرضوا ولم يقنعوا

باشید با حضرت علی بعد از من چنانکه بودید | با من پس راضی نشدند این و اکتفا نکردند بقبول آنحضرت

فاتهموه وحنت منهم | على خلاف الصادق الأضلع

پس تهمت زدند رسول را بدروغ و پیچیدند جمعی از ایشان | بر مخالفت پیغمبر راست گو آنچه در پهلوی باشد از عقل و دل

واظهروا غدراً بمولاهم | وضيعوا ما قال واستبدعوا

تبا لها من امة خالفت | اضلها شيطانها الأكوع

وظل قوم غاظهم فعله | كأنما آنافهم تجدع

وگردیدند جمعی که خشم انداخته بود ایشان را کار آنحضرت | گویا که دماغهای ایشان بریده شده بود

حتى اذا واروه في لحده | وانصرفوا عن دفنه ضيعوا

تا آنکه وقتی که پنهان کردند آنحضرت را در قبر مبارکش | و برگشتند از دفن آنحضرت ضایع کردند

ما قال

ما قال بالأمس واوصى به | واشتروا الضر بما ينفع

آنچه گفته بود آنحضرت در روز پیش و سفارش کرده بود | و خریدند بد حالی ابدی را بآنچه منتفع میشدند از او

وقطعوا ارحامه بعده | فسوف يجزون بما قطعوا

و پاره پاره کردند خویش و نزدیکان او را بعد از او | پس جزا داده خواهند شد بسبب آنچه پاره کردند

وازمعوا غدراً بمولاهم | تبا لما كانوا به ازمعوا

و عزم کردند بشکستن عهد آقای خود را | بد حال ایشان برای آنچه عزم کردند

لا هم عليه يردوا حوضه | غداً ولا هو فيهم يشفع

نه ایشان نزد آن حضرت وارد میشوند نزد حوض کوثر | فردای قیامت و نه آنحضرت درباره ایشان شفاعت خواهد نمود

حوض له ما بين صنعاء الى | ايلة بل منها اوسع

حوض است آنحضرت را که عرض آن بقدر میانه شهر یمن است | تا حوالی بصره بلکه از اینها گشاده تر

بطحاؤه مسك وحافاته | يهتز منها مونق مربع

خاک آن حوض مشک است و در کنارهای آن حوض | بلند شده است از آنجا سبزه خوش آینده سبز و خرم

اخضر ما دون الورى ناضر | وفاقع اصفر او انصع

از درختان سبز آنچه نزدیک مردم است و تر و تازه است | و آن سبز بسیار سبز است که بسیاهی خالص میزند

فيه اباريق وقدحانه | يذب عنها البطل الأصلع

در آن حوض کوزهای دسته دار و قدحها است | که دور میکند مردمان را از آن شجاع پیش سر کنده

يذب عنها ابن ابي طالب | ذبك جربى ابل تشرع

دور میکند از آنها پسر ابی طالب | مانند دور کردن تو شترهای گر را از داخل شدن در آب

رافعها اکرم بکف الذی یرفع والکف الذی یرفع

در حالتی که بلند کرده خوش دست آنکه — دست آنکه بلند کردانید و دست آنکه بلند شد

یقول والاملاک من حوله والله ایضاً شاهد یسمع

میگفت آنحضرت و فرشتگان در اطراف او بودند — و خداوند عالم نیز گواه بود و میشنید

من کنت مولاه فهذا له مولی به النیران تستدفع

کسی را که بوده‌ام من صاحب اختیار او پس این علی است صاحب اختیار او — صاحب اختیاری که آتش جهنم باو دفع میشود

کونوا له بعدی کما کنتم معی فلم یرضوا ولم یقنعوا

باشید با حضرت علی بعد از من چنانکه بودید — با من پس راضی نشدند ایشان و اکتفا نکردند بقبول آنحضرت

فاتهموه وحنت منهم علی خلاف الصادق الاضلع

پس تهمت زدند رسول را بدروغ و پیچیدند جمعی از ایشان — بر مخالفت پیغمبر راست گو آنچه در پهلوی ... از عقل و دل

واظهروا اغدرا بمولاهم وضیعوا ما قال واستبدعوا

ثم لها من امة خالفت اضلها شیطانها الاکوع

وظل قوم غاظهم فعله کانما آنافهم تجدع

وگردیدند جمعی که خشم انداخته بود ایشان را کار آنحضرت — گویا که دماغهای ایشان بریده شده بود

حتی اذا واروه فی لحده وانصرفوا عن دفنه ضیعوا

تا آنکه وقتی که پنهان کردند آنحضرت را در قبر مبارکش — و برگشتند از دفن آنحضرت ضایع کردند

ما قال

ما قال بالامس واوصی به واشتروا الضر بما ینفع

آنچه گفته بود آنحضرت در روز پیش و سفارش کرده بود — و خریدند بد حالی ابدی را که منتفع میشدند از او

وقطعوا ارحامه بعده فسوف یجزون بما قطعوا

و پاره پاره کردند خویشان و نزدیکان او را بعد از او — پس جزا داده شوند بآنچه به سبب آن پاره پاره کردند

وازمعوا غدرا بمولاهم تبا لما کانوا به ازمعوا

و عزم کردند بشکستن عهد آقای خود را — بد حال ایشان برای آنچه عزم کردند

لا هم علیه یردوا حوضه غدا ولا هو فیهم یشفع

نه ایشان بر آنحضرت وارد میشوند نزد حوض کوثر — فردای قیامت و نه آنحضرت درباره ایشان شفاعت خواهد نمود

حوض له ما بین صنعاء الی ایلة بل منها اوسع

حوض است آنحضرت را که عرض آن بقدر میانه شهر صنعاست — تا حوالی بصره بلکه از اینها گشاده‌تر

بطحاؤه مسک وحافاته یهتز منها مونق مربع

خاک آن حوض مشک است و در کنارهای آن حوض — بلند شده است از آنجا سبزه خوش آینده سبز و خرم

اخضر ما دونک الوری ناضر وفاقع اصفر او انصع

از درختان سبز است آنچه نزدیک مردم است و تر و تازه است — و آن سبز بسیار سبز است که بسیاهی خالص میزند

فیه اباریق وقدحانه یذب عنها البطل الاصلع

در آن حوض کوزه‌های دسته‌دار و قدحهاست — که دور میکند مردمان از آن شجاع بی موی پیش سر

یذب عنها ابن ابی طالب ذبک جربی ابل تشرع

دور میکند از آنها پسر ابی طالب — مانند دور کردن تو شترهای گر را از داخل شدن در آب

نشانه راه یافتن و گمراه نشتی

يُنْصَبُ فيهِ عَلَماً لِلْهُدى — وَالْحَوْضُ مِنْ ماءٍ بِهِ مُتْرَعُ

که تعیین کرده انحضرت را بر بلندی آن حضرت حبیب — وان حوض از آب کرده را گشته بر و بالا مالست

يَفيضُ مِنْ رَحْمَتِهِ كَوْثَرٌ — اَبْيَضُ كَالْفِضَّةِ بَلْ اَنْصَعُ

بر بیزد از محض رحمت خدا نهر کوثر در آن حوض — که سفید است مانند نقره بل صاف تر از نقره

حَصاهُ ياقُوتٌ مَرْجانَةٌ — وَلُؤْلُؤٌ لَمْ يَجْنِهِ اِصْبَعُ

سنگ ریزه آن نهر یاقوت و مرجان — و مروارید است که نچیده است انها را انگشت

وَالرَّوْحُ وَالرَّيْحانُ اَنْواعُهُ — ذاكَ وَقَدْ هَبَّتْ بِهِ زَعْزَعُ

کوثر بوی خوش و گلها بهم قسم — خوبی آنست و هم وزد بان نهر باد حرکت دهنده

رِيحٌ مِنَ الْجَنَّةِ مَأْمُورَةٌ — ذاهِبَةٌ لَيْسَ لَها مَرْجِعُ

ان باد از بهشت می آید بامر خدا — و همیشه آینده است که نیست مر او را بازگشتن و منقطع نشدن

اِذا جَرَتْ يَوْماً لَها نَفْحَةٌ — اَذْكى مِنَ الْعَنْبَرِ اَوْ اَسْوَعُ

يَفيضُ مِنْهُ شُعَبٌ خَمْسَةٌ — وَالْخَلْقُ مِنْ حافاتِهِ تَشْرَعُ

عَلَيْهِ مَوْلًى زاهِدٌ عابِدٌ — ذاكَ عَلِيُّ الْبَطَلُ الْاَنْزَعُ

اِذا دَنَوْا مِنْهُ لِكَيْ يَشْرَبُوا — قيلَ لَهُمْ تَبّاً لَكُمْ فَارْجِعُوا

هرگاه نزدیک میشوند دشمنان آن حوض کوثر که از آب بیاشامند — گفته میشوند باینان که بد احوال شما باز گردید

دونکم

دُونَكُمُوا فَالْتَمِسُوا مَنْهَلاً — يُرْوِيكُمُ وَمَطْعَماً تَشْبَعُوا

و پس روید و بجوئید آبگاه دیگر — که سیراب کند شما را و خورشی که سیر شوند ازان

هذا لِمَنْ والى بَني اَحْمَدٍ — وَلَمْ يَكُنْ غَيْرَهُمْ يَتْبَعُ

این آب حوض از برای کسی است که دوست دارد اولاد پیغمبر را — و نبوده باشد غیر ایشان را پیرو

فَالْفَوْزُ لِلشّارِبِ مِنْ حَوْضِهِ — وَالْوَيْلُ وَالذُّلُّ لِمَنْ يُمْنَعُ

پس فیروزی یافت کسی که آب خورد ازان حوض — و عذاب و خواری برای کسی است که ممنوع شد از آن حوض

وَالنّاسُ يَوْمَ الْحَشْرِ راياتُهُمْ — خَمْسٌ فَمِنْها هالِكٌ اَرْبَعُ

و مردم در روز قیامت رایتها و نشانهای ایشان — پنج است از الجمله گمراه چهار طایفه اند

فَرايَةُ الْعِجْلِ وَفِرْعَونُها — وَسامِرِيُّ الْاُمَّةِ اَشْنَعُ

اول انها رایت گوساله و فرعون آن رایت صاحب آن — و سامری و گمراه امت پیغمبر زشتتر است که رسوای خلق و خدا است

وَرايَةٌ يَقْدُمُها اَدْلَمُ — عَبْدٌ لَئيمٌ لُكَعٌ اَكْوَعُ

و رایت دویم پیش پیشی ان میرود کسی درازی که غلام زنا زاده رسیده و احمق و درکت لکعت

وَرايَةٌ يَقْدُمُها نَعْثَلٌ — لا بَرَّدَ اللّهُ لَهُ مَضْجَعاً

و رایت سیم پیش پیشی ان میرود کفتار طبیعتی که سرد نساز خدا برای او قبر او را

وَرايَةٌ يَقْدُمُها حَبْتَرٌ — لِلزُّورِ وَالْبُهْتانِ قَدْ اَبْدَعُوا

و رایت چهارم پیش پیش ان میرود روباه بازیگری که برای دروغ و افترا

اَرْبَعَةٌ في سَقَرٍ خُلِّدُوا — لَيْسَ لَهُمْ مِنْ قَعْرِها مَطْلَعُ

این چهار در جهنم همیشه خواهند بود — و نیست ایشان را از قعر جهنم بیرون آمدن

ورايته يقدمها حيدر — ووجهه كالشمس اذ تطلع

ورايت پنجم پیغمبر آن برود حضرت مرتضی علی — و روی مبارک او مانند آفتاب

غدا يلاقي المصطفى حيدر — وراية الحمد له ترفع

روز قیامت بر میخورد حضرت پیغمبر مرتضی علی — در حالتی که رایت حمد را برای پیغمبر بلند داشته مرتضی علی

مولى له الجنة مأمورة — والنار من اجلاله تفزع

آقائیست که او را بهشت فرمان بردار است — و آتش جهنم از بزرگی او میترسد

امام صدق وله شيعة — يرووا من الحوض ولم يمنعوا

پیشوای راستیست و او را شیعه هستند — که سیراب میشوند از حوض کوثر و ممنوع نخواهند شد

بذاك جاء الوحي من ربنا — يا شيعة الحق فلا تجزعوا

بانچه گفتم آمده است وحی از جانب پروردگار — ای شیعیان حق مترسید و باک مکنید

الحميري مادحكم لم يزل — ولو يقطع اصبع اصبع

الحميري في قوله صادق — وحبكم في قلبه مولع

لم يثنني عن حبكم ساعة — لو قطعوه اربا اربع

وبعدها صلوا على المصطفى — وصنوه حيدرة الاصلع

وبعد ازین گفتگو با صلوات بفرستید بر پیغمبر خدا حضرت مصطفی — و برادر او مرتضی علی که پیشانی او پاکست

ثم صلوة الله

ثم صلوة الله تترى على — احمد المختار والشافع

وبعده تترى على سادة — لولاهم الاعمال لم ترفع

اعني عليا ثم اولاده — هم عدد الاشهر يا سامع

الحميري مادحكم لم يزل — ولو يقطع اصبع اصبع

حمیری صاحب قصیده مدح کننده شما است همیشه — اگرچه پاره پاره کنند او را بقدر انگشت انگشت

تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم

قصیده ابن فارض

شربنا على ذكر الحبيب مدامة — سكرنا بها من قبل ان يخلق الكرم

لها البدر كأس وهي شمس يديرها — هلال وكم يبدو اذا مزجت نجم

ولولا شذاها ما اهتديت لحانها — ولولا سناها ما تصورها الوهم

ولم يبق منها الدهر غير حشاشة — كأن خفاها في صدور النهى كتم

فان ذكرت في الحي اصبح اهله — نشاوى ولا عار عليهم ولا اثم

[illegible]

ومن بين أحشاء الدنان تصاعدت … ولم يبق منها في الحقيقة إلا اسم

وإن خطرت يوما على خاطر امرئ … أقامت به الأفراح وارتحل الهم

ولو نظر الندمان ختم إنائها … لأسكرهم من دونها ذلك الختم

ولو نضحوا منها ثرى قبر ميت … لعادت إليه الروح وانتعش الجسم

ولو طرحوا في فيء حائط كرمها … عليلا وقد أشفى لفارقه السقم

ولو قربوا من حانها مقعدا مشى … وتنطق من ذكرى مذاقتها البكم

ولو عبقت في الشرق أنفاس طيبها … وفي الغرب مزكوم لعاد له الشم

ولو خضبت من كأسها كف لامس … لما ضل في ليل وفي يده النجم

ولو جليت سرا على أكمه غدا … بصيرا ومن راووقها تسمع الصم

ولو أن ركبا يمموا ترب أرضها … وفي الركب ملسوع لما ضره السم

ولو رسم الراقي حروف اسمها على … جبين مصاب جن أبرأه الرسم

وفوق لواء الجيش لو رقم اسمها … لأسكر من تحت اللوا ذلك الرقم

تهذب أخلاق الندامى فيهتدي … بها لطريق العزم من لا له عزم

ويكرم من لا يعرف الجود كفه … ويحلم عند الغيظ من لا له حلم

ولو نال فدم القوم لثم فدامها … لأكسبه معنى شمائلها اللثم

يقولون لي صفها فأنت بوصفها … خبير أجل عندي بأوصافها علم

هنيئا لأهل الدير كم سكروا بها … وما شربوا منها ولكنهم هموا

صفاء ولا ماء ولطف ولا هوا … ونور ولا نار وروح ولا جسم

محاسن تهدي المادحين لوصفها … فيحسن فيها منهم النثر والنظم

ويطرب من لم يدرها عند ذكرها … كمشتاق نعم كلما ذكرت نعم

وقالوا شربت الإثم كلا وإنما … شربت التي في تركها عندي الإثم

وعندي منها نشوة قبل نشأتي … معي أبدا تبقى وإن بلي العظم

عليك بها صرفا وإن شئت مزجها … فعدلك عن ظلم الحبيب هو الظلم

ودونكها في الحان واستجلها به … على نغم الألحان فهي بها غنم

فما سكنت والهم يوما بموضع … كذلك لم يسكن مع النغم الغم

الظاهر بالفتح بان الدن
يستعمل الراح اعني الخمر

وفي سكرة منها ولو عمر ساعة ... ترى الدهر عبداً طائعاً ولك الحكم

فلا عيش في الدنيا لمن عاش صاحياً ... ومن لم يمت سكراً بها فاته الحزم

على نفسه فليبك من ضاع عمره ... وليس له منها نصيب ولا سهم

هو العلي

الناس من جهة التمثال أكفاء ... أبوهم آدم والأم حواء

فإن لم يكن في أصلهم شرف ... يفاخرون به فالطين والماء

ما الفخر إلا لأهل العلم إنهم ... على الهدى لمن استهدى أدلاء

وقيمة المرء ما قد كان يحسنه ... والجاهلون لأهل العلم أعداء

فقم بعلم ولا تبغي به بدلاً ... فالناس موتى وأهل العلم أحياء

فإن أتيت بجود من ذوي نسب ... فإن نسبتنا جود وعلياء

طلب العلم من له وعناء ... والترك عنها كربة وبلاء

فاصبر على طلب العلم فإنما ... بعد الذلة له رفعة وعلاء

تمام شد

[illegible]

دوشینه چو کلاب مرکو دیدم در صحن چمن

پژمرده کلی میان گلها دیدم دل کور چو من

گفتم که چنین کرده که می‌سوزندت در آتش غم

گفتا که دمی در این چمن خندیدم ای وای من

شتم ثلاثة طلبيهم ز ثلاثة بين الاثنين

به پدر وجد اد کرد که ممکن نه شود

جدید الاصم شما تا نر اربع مانند

تیغ الحدید ما بردم شحم لا تاند

بگو باد در مع خند از آسمان نزول خواهد کرد باران

دعای مطالعه این دعا را بسم الله الرحمن الرحیم در وقت مطالعه بخواند عالم شود

اللهم زدني علماً وفهماً يا كاشف المشكلات وعالم الخفيات اكشف الحجاب عن وجوه هذه المسائل واحفظني عن الضلال انت موفق لكل شيء وانت علام الغيوب يا رب اللهم اخرجنا من ظلمات الوهم واكرمنا بنور الفهم اللهم افتح ابواب فضلك وانشر علينا خزائن رحمتك يا ارحم الراحمين

اللهم ارزقنا فهم النبيين والهام الملائكة المقربين

شاه علی

تا صورت و پیوند جهان بود علی بود

تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود

... و ... دو ... علی بود

سلطان سخا و کرم و جود علی بود

هم آدم و هم شیث و هم ادریس ...

هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود

هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس

هم صالح پیغمبر و داود علی بود

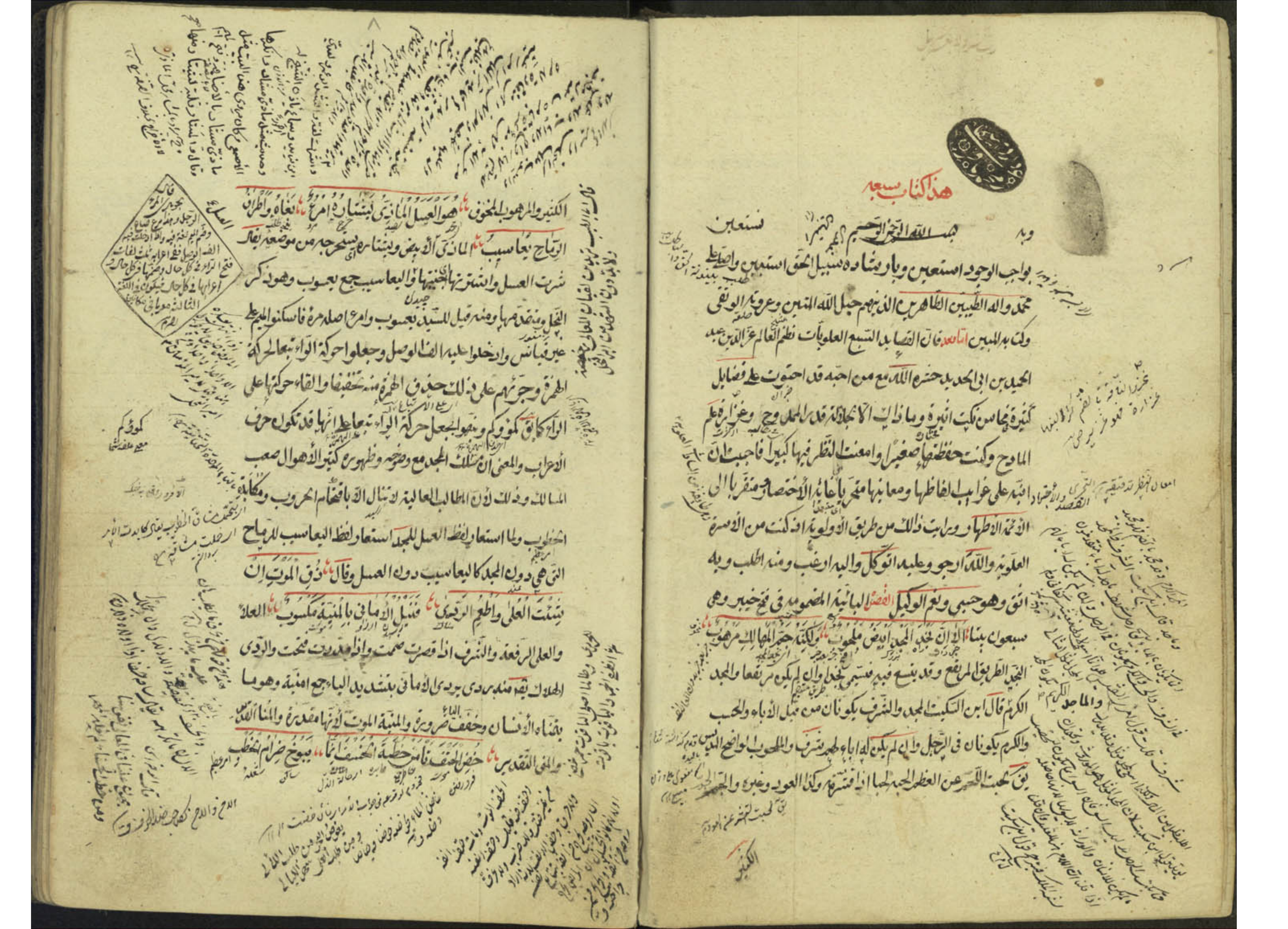
عیسی به وجود آمد و در حال سخن گفت

آن نطق و فصاحت که در او بود علی بود

مسجود ملایک که شد آدم ز علی بود

در قبله محمد بد و مقصود علی بود

[illegible]



هذا كتاب سبعه

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

بواجب الوجود استعين وبارشاده سبيل الحق استبين واصلي على
محمد واله الطيبين الطاهرين الذين هم حبل الله المتين وعروته الوثقى
ولك بدر المبين اما بعد فان القصايد السبع العلويات نظم العالم عز الدين عبد
الحميد بن ابي الحديد حشره الله مع من احبه قد احتوت على فضايل
كثيرة ومحاسن نكت اثيرة وما ذاك الا انها قد ... الممدوح وغزارة علم
المادح وكنت حفظتها صغيرا وامعنت النظر فيها كبيرا فاحببت ان
انبه على غوامض الفاظها ومعانيها مقتصرا بغاية الاختصار متقربا الى
الائمة الاطهار ورايت ذلك من طريق الاولوية اذ كنت من الاسرة
العلوية والله ارجو وعليه اتوكل واليه ارغب ومنه اطلب وبه
اثق وهو حسبي ونعم الوكيل القصيدة البائية المنظومة في فتح خيبر وهي
سبعون بيتا ،، الا ان نجد المجد ابيض ملحوب ،، ولكنه جم المهالك مرهوب ،،
النجد الطريق المرتفع وقد يتسع فيه فيسمى نجدا وان لم يكن مرتفعا والمجد
الكرم قال ابن السكيت المجد والشرف يكونان من قبل الاباء والحسب
والكرم يكونان في الرجل وان لم يكن له اباء لهم شرف والملحوب الواضح الذي
لحبت اللحم عن العظم الحبه لحبا اذا قشرته وكذا العود وغيره والجم
الكثير

الكثير والمرهوب المخوف ،، هو العسل الماذي يشتاره امرؤ ،، بغاه واطراف
الرماح يعاسيب ،، الماذي الابيض ويشتاره يستخرجه من موضعه يقال
شرت العسل واشترته اجتنيتها واليعاسيب جمع يعسوب وهو ذكر
النحل ومقدمها ومنه قيل للسيد يعسوب وامرؤ اصله مرء فاسكنوا الميم على
غير قياس وادخلوا عليه الف الوصل وجعلوا حركة الراء تبعا لحركة
الهمزة وجرأهم على ذلك حذف الهمزة منه تخفيفا والقاء حركتها على
الراء كما في كموكم ومنهم من يجعل حركة الراء تبعا لاعتقاد انها قد تكون حرف
الاعراب والمعنى ان مسالك المجد مع وضوحه وظهوره كثير الاهوال صعب
المسالك وذلك لان المطالب العالية لا تنال الا باقتحام الحروب ومكابدة
الخطوب ولما استعار لفظ العسل للمجد استعار لفظ اليعاسيب للرماح
التي هي دون المجد كاليعاسيب دون العسل وقال ،، ذق الموت ان
شئت العلى واطعم الردى ،، فنيل الاماني بالمنية مكسوب ،، العلى
والعلى الرفعة والشرف اذا قصرت ضممت واذا مددت فتحت والردى
الهلاك يقال منه ردي يردى والاماني يشدد الياء جمع امنية وهو ما
يتمناه الانسان وخفف ضرورة والمنية الموت لانها مقدرة والمنا القدر
والمنى التقدير ،، خض الحتف تأمن خطة الخسف انما ،، يبوح ضرام الخطب

والخطب مشبوب ؞ خض امر من خاض يخوض خوضا بالمعجمتين والحتف
الموت وجمعه حتوف يق مات فلان حتف انفه اذا مات من غير قتل و
لا ضرب ولا يبنى منه فعل وخطة الخسف حالة الذل يق سامه خسفا بفتح
الخاء وضمها اى اولاه ذلا والخسف ايضا النقصان ويبوخ يسكن والخطب
الامر الشديد وقال الجوهري الخطب سبب الامر وضرامه سرعة التهابه و
المشبوب الملتهب واستعار لفظ الخوض للدخول في غمار الخطب وقال لا
يهولنك ما تراه من اضطرام نيران الماوحر ولمس بنفسك فيها هو الحافا
فيها انما تسكن وهي على تلك الحالة مع ثبوت النفس ورباطة الجاش
الم تخبر الاخبار في فتح خيبر ؞ ففيها الذي لب الملب عاجب ؞ الهمزة
للتقرير واللب العقل والملب المقيم الثابت يق الب بالمكان ولب اذا قام
فيه ومنه لبيك قال الفراء اى انا مقيم على طاعتك ونصب على المصدر كقولك حمدا
لله وشكرا لله وثنى على معنى التاكيد اى البابا بعد الباب واقامة بعد اقامة
والاعاجيب جمع اعجوبة ولما ذكر ان المجد لا يدرك الا بتجشم الاخطار و
تقحم المهالك خرج الى مدح مولينا امير المومنين ع بذكر هذا الفتح الجليل الذي
لم يحصل الا بمثل ما قرره ووطاه ولهذا جعلت فرعيره في ذلك اليوم وجبن
لم يفز بما فاز به ولا ادرك ما ادركه من الفضل ؞ وفوز علي بالعلى فوز جابر

فكل الى كل مضاف ومنسوب ؞ المصدر اذا اضيف ونون عمل عمل الفعل و
الفوز النجاة والظفر بالخير وهو ايضا في غير هذا الموضع الهلاك واضافة
الفوز الى العلى مجاز والمعنى ظاهر اى كما ظفر علي ع بالعلى فازت العلى به ع بالغ
في مدحه حتى ان حصول العلى له فوز للعلى وشرف لها وفيه من اللطف ما لا
يخفى ؞ حصول حصان الفرج حيث تبرجت ؞ وما كل منطبل الجوارح مركوب ؞
حصول خبر مبتدا محذوف اى هو حصول والحصان المرأة العفيفة والفرج الموضع
المخوف كالثغر والتبرج اظهار المرأة محاسنها وهو مثل الحصانة والمنطبل المملك
القوائم والجوارح اطراف البعير اليدان والرجلان والواحد اوان الجوارح للعقد
فهي جوارح كالعاملة للعامل والجرس من الابل يقع على الذكر والانثى
واستعار لفظ وصف المرأة للحصول في الحصانة والتبرج ويريد ان
هذه الحصول مع ظهورها ممتنعة على من يروم فتحها وضرب لها المثل فقال
ليس كل ما يمشي على اربع يمكن ركوبها فان السبع ممتد القوائم وهو ممتنع
الركوب ولقد جاد في هذا البيت ان لم يكن سبق غيره الى معناه وهذا
توطية لمدح امير المومنين ع في فتحها وصعوبتها ؞ يناط عليها للنجوم قلائد ؞
ويسفل عنها للغمام اهاضيب ؞ يناط يعلق يق ناط الشيء ينوطه اذا
علقه والنياط عرق علق به القلب من الوتين فاذا انقطع مات صاحبه

وهو الغيث ايضا والاهاضيب جمع اهضاب والاهضاب جمع هضب وهو حلبات
المطر بعد القطر والهضبة القطرة هضبت السماء قطرت وجمعها هضب مثل بدرة
وبدر يقول ان هذه الحصون لارتفاعها قد اوصفت السماء حتى كان النجوم عليها
قلائد وكان حلبات القطر مستقلة عنها وذلك على سبيل المبالغة وهو
بيت نادر ،، وتنهل للجرباء فيها ولم تصب ،، رذاذا على شم الجبال الاشائب ،،
تنهل تصب والجرباء السماء سميت بذلك لما فيها من الكواكب كانها جرب
لها وقد اسند الانسكاب اليها وذلك لانه نعت لها وانما النعت للسحاب
ويعني بها لارتفاعه وتصب تمطر والصوب نزول الغيث والصيب السحاب
ذو الصوب والرذاذ ضعيف المطر وشم الجبال المرتفعة منها جمع اشم واضاف
الصفة الى الموصوف هنا ما بها والتقدير الجبال الشم والاشائب جمع اشوب
وهو الماء المنصب يقول ان هذه الحصون اعلى من الجبال فقوي المطر يصل
اليها قبل ان يصل ضعيفه الى رؤس الجبال والضعيف انما يكون قبل القوي
في الاغلب وقد جعل الحصون في البيت الاول ارفع من الغيث وفي هذا جعله
ارفع منها وليس ذلك عيبا لان من عادة الشعراء انهم يجعلون في الصفات
بين الارجح والانقص وليس قصدهم الترتيب في التقديم والتأخير بل الجمع
بين الصفات والتنوع في التشبيه ،، وكم كبرت جيشا لكسرى وقصرت ،،

بدت لي قيصر تلك القنان الشناخب ،، كسرى بفتح الكاف وكسرها ملك الفرس
وقيصر ملك الروم والقنان جمع قنة وهي اعلى الجبل والشناخيب جمع شنخوب
وشنخوبة وهي رؤس الجبال شبه الحصون بالجبال والمعنى ظ ،، وكم من عبيد
بات وهو عميدها ،، ومن حرب امسى بها وهو محروب ،، عميد القوم وعميد
هم سيدهم والعميد ايضا الذي هده المرض وهو المعمود ايضا والحرب بكسر
الراء الذي اشتد غضبه والمحروب المسلوب يقال حرب الرجل ماله فهو محروب
وحريب يقول كم من سيد ارام فتح هذه الحصون فقهرته وامرضته وكم من شجاع
قد اشتد غضبه حنقا وحمية فاضحى مسلوب المال محكوما عليه بها وذلك لما فيها
من المنعة والقوة ،، واوعر موار لم يورها ،، فلم يغن فيها جحفل وكتائب ،،
الاوعر الجيش مشتق من الوعر وهو انف الجبل المتقدم ويجمع على وعول
ورعان وقيل الجيش الاوعر الجيش المضطرب لكثرته والموار المضطرب يقال
مار الشيء يمور مورا اذا تحرك وذهب وجاء والم نزل والالمام النزول
والمواطل يقال هنا وبضم الميم الغبار ويعني يفضع والمجر الجيش وجمعه ثقل سيره
يقال جيش مجر اي ثقيل السير لكثرته والكتيبة قطعة الجيش كتيبة يقول
كم جيش هذه صفته نزل بهذه الحصون فلم ينفع فيها كثرته ولا اثرت بها سطوته
،، ولا حام خوفا للعدى ذلك الحمى ،، ولا لاب شوقا للردى ذلك اللوب ،،

حام الطاير وغيره حول الماء يحوم حوما وحومانا اى دار ولاب عطش اللوب
والذب جمع لوبة ولابة الحرة اى الارض التى بها حجارة سود او المعنى انها
ساكنة لم يضطرب حماها لاجل خوف الردى ولا عطشت ارضها لاخذ ابها
اى للهلاك بل هى آمنة ساكنة واصل الشوق منازعة النفس وانجذابها الى
الشيء فللخطب عنها والصروف صوارف كما كان عنها للكواكب تنكب
يقول للخطب عنها وصروف الزمان وهى حوادثه ونوائبه صوارف اى موانع كما كان
عنها تنكب اى عدول للكواكب وهى جمع ناكبة اى عادلة عن الاستقامة
تقاصر عنها الحادثات فللورى طرايق الاخوها واساليب تقاصر اصلها انتقاص
تخذف احد التائين تخفيفا والاساليب جمع اسلوب وهو الفن يقال اخذ فى اساليب
من القول اى الفنون والمعنى ظ فلما اراد الله فض ختامها وكل عزيز غالب الله
مغلوب لما اذا وليها الماضى كانت ظرفا كهذا الموضع بمعنى حين وعامله جوابه
الذى يقتضيه واذا وليها المستقبل كانت حرف جزم وهى نفى للفعل وتكون بمعنى
الا كما فى قوله تعالى ان كل نفس لما عليها حافظ فى قراءة من شدد وكذا قولهم انشدك
الله لما فعلت اى الا فعلت قال الخليل هذا كلام محمول على النفى وقال ابو على
ان التقدير قولهم الا فعلت اى لا فعلت والمعنى الا ان تفعل فحذفت ان وا
الفض الكسر فض ختامها كناية عن هدم بنيانها وفتح مغالقها رماها بجيش

بملؤ الارض فوقه رواق من النصل الالهى مضروب الرواق فى الاصل شقة
بين يدى البيت واستعاره للنصر لاحاطته بهذا الجيش وتظليله اياه كما تظلل
الرواق من تحته وقوله رماها جواب لما يسدده هدى من الله واضح
ويرشده نور من الله محجوب الهدى الطريق الذى يهتدى به اويتبع
اعلام هدى اى سمت يهتدى به ويسدده يثبته وقوله نور من الله محجوب
يريد معارف اهل الديانات المضية وقلوبهم من عناية الله نعم وتلك محجوبة
عن الابصار معالم الردى فيه واصيد اشوس واجرد ذيال وقارس
حوب المغانى جمع مغنى وهو المنزل والاصيد الملك قيل اصله البعير يكون به
داء فيرفعه وقيل سمى بذلك لكونه لا يلتفت يمينا ولا شمالا واصله كل من به داء لا
يتمكن من الالتفات للجبلة والاشوس الذى ينظر بموخر العين تكبرا او تغيضا
والاجرد من الخيل الذى قل شعره وقصر وهو محمود والذيال الطويل الذنب القاه
نانيث الاحق وهو الفرس الطويل والمقام الطول وفرس سرحوب طويلة وتوصف
به الاناث دون الذكور وقد وصف حال الجيش فذكر الفرسان والسلاح والخيل
ذكورها واناثها وقضاء زغف كالحباب قتيرها واسمر عسال وابيض مخشوب
القضاء الدرع الخشنة والزغف جمع زغفة بسكون الغين وتحريكها والواحد
والجمع وهى الدرع اللينة وقال التبريزى الزغفة الواسعة فعلى هذا القول لا تناقض
لكنه وصف الواحدة بالجمع وعذره انه اراد الجنس والحباب نفاخات الماء التى تعلو

والضمير في المسامير في التدرج شبه رؤس المسامير بالفقاقيع التي علي
وجه الماء وهو تشبيه مصيب والاسمر العسال الرمح وسمي عساله لاهتزازه
واضطرابه والعسلان سرعة المشي والابيض المخشوب السيف المصقول
نهار سيوفٍ في دجي ليل عثيرٍ فابيض وضاح واسود غربيب
العثير الغبار المجرب والغربيب لشديد السواد ولقد احسن في هذا
البيت واجاد وجمع بين حسن التشبيه وفصاحة اللفظ وبديعه علي
امير المؤمنين نعمة ووائده لنسر المغارة والذئب الزعيم سيد القوم
ورئيسهم والمغارة واحد المغاور سميت بذلك تفاؤلا بالسلامة والفوز
واراد بالنسر والذئب الجنس منهما وجعلهما فائدا لتحقق النصر والظفر لهذا الجيش
فهو يتبعه لياكل من لحوم القتلى فصب عليها منه سوط بلية علي كل مصبوب
الاساءة مصبوب السوط اسم للعذاب وان لم يكن ثم ضرب بسوط
اي جري علي هذه الحصون من امير المؤمنين عذاب مصبوب علي كل مسيئ
قوله مصبوب خبر لمحذوف اي هو مصبوب قوله علي كل مصبوب متعلق به اي
بقوله مصبوب والجملة نعت لقوله سوط بلية اي سوط بلية هو مصبوب علي
كل مصبوب الاساءة اي الذي صبت اساءته علي الناس واراد به المسيئ
فغادرها بعد الانيس وللصدي بارجائها رجع لحي وتطريب الصدي طائر
ذكر البوم والمعنى تغادرها اي تركها خرابا لا يسمع بها الا صوت البوم الذي من شانه

ان يسكن الخراب ينوح عليها نوح هرون يوشع ويذري عليها دمع
يوسف يعقوب الضمير في ينوح يعود الي الصدي ونوح مصدر مضاف الي
المفعول وفاعله يوشع وكذا دمع مصدر ايضا مضاف الي المفعول وفاعله
يعقوب والعامل فيهما ما في يذري من معناه والمعنى ينوح الصدي علي هذه الحصون
نوحا مثل نوح يوشع علي هرون ويدمع عليها دمعا مثل دمع يعقوب علي يوسف فهما
في الاصل صفتا مصدرين في يوشع هو يوشع بن نون بن افرائيم بن يوسف بن
يعقوب وهرون مات قبله ويذري يلقي بها من زماجير الرجال صواعق
ومن صوب ذي الدماء شآبيب الزماجير جمع زمجرة وهي الصوت يقال
زمجر اذا اكثر الصخب والصياح شبه اصوات الرجال في الحرب بالصواعق التي
تهلك كل ما اتي عليه والصوب في الاصل نزول الغيث واستعار لفظه لسيل
الدماء والاذى لموج ولفظه مستعار ايضا للمبالغة والشآبيب جمع شؤبوب
وهو الدفعة من الغيث فكم خر فيها للبوارق مبرق وكم ثل فيها للقنا الله
السلب مسلوب خر سقط والبوارق جمع بارقة وهي هنا السيوف والمبرق المتهدد
يقي منه رعد وبرق وارعد وابرق والسلب التي لا غمد لها جمع سليب فعيل
بمعنى المفعول والمسلوب الذي سلب ماله واهله وكم اصحب الصعب الحرون
بارضها وكم بات فيها صاحب وهو مصحوب كم في هذه المواضع خبرية للتكثير
وبيت جاء علي ضدها وهو رب لانها للتقليل وهم يحملون علي الضد كما يحملون

والصبي، وس المسامير في الهرج شبه رؤس المسامير بالفقاقيع التي على
وجه الماء وهو تشبيه مصيب والاسمر العسال الرمح وسمي عسالا لاهتزازه
واضطرابه والعسلان سرعة المشي والابيض المخشوب السيف المصقول ،،
نهار سيوف في دجى ليل عثير ،، فابيض وضاح واسود غربيب ،،
العثير الغبار المجرب والغربيب الشديد السواد ولقد احسن في هذا
البيت واجاد وجمع بين حسن التشبيه وفصاحة اللفظ وبديعه ،، على
امير المؤمنين عنهم ،، وقائده نسر المفازة والذيب الزعيم سيد القوم
ورئيسهم والمفازة واحد المفاوز سميت بذلك تفاؤلا بالسلامة والفوز
واراد بالنسر والذيب الجنس منهما وجعلهما قائدين لتحقق النسر والضبع لهذا الجيش
فهو يتبعه ليأكل من لحوم القتلى ،، فصب عليها منه سوط بلية ،، على كل مصبوب
الاساءة مصبوب ،، السوط اسم للعذاب وان لم يكن ثم ضرب بسوط
اي تجري على هذه الحصون من امير المؤمنين عذاب مصبوب على كل مسيء
قوله مصبوب خبر لمحذوف اي هو مصبوب قوله على كل مصبوب متعلق به اي
بقوله مصبوب والجملة نعت لقوله سوط بلية اي سوط بلية هو مصبوب على
كل مصبوب الاساءة اي الذي صبت اساءته على الناس واراد به المسيء ،،
فغادرها بعد الانيس للصدى ،، بارجائها ترجيع لحن وتطريب ،، الصدى طائر
ذكر البوم والمغنى نغادرها اي تركها خرابا لا يسمع بها الا صوت البوم الذي من شأنه

ان يسكن الخراب ،، ينوح عليها نوح هرون يوشع ،، ويذري عليها دمع
يوسف يعقوب ،، الضمير في ينوح يعود الى الصدى ونوح مصدر مضاف الى
المفعول وفاعله يوشع وكذا دمع مصدر ايضا مضاف الى المفعول وفاعله
يعقوب والعامل فيه ما في يذري من معناه والمعنى ينوح الصدى على هذه الحصون
نوحا مثل نوح يوشع على هرون ويدمع عليها دمعا مثل دمع يعقوب على يوسف فهما
في الاصل صفتا مصدر ويوشع هو يوشع بن نون بن افرائيم بن يوسف بن
يعقوب وهرون مات قبله ويذري يلقي ،، بها من زماجير الرجال صواعق ،،
ومن صوب ذي الدماء شآبيب ،، الزماجير جمع زمجرة وهي الصوت بين كفاه
زمجر اذا اكثر الصخب والصياح شبه اصوات الرجال في الحرب بالصواعق التي
تهلك كلما اتى عليه والصوب في الاصل نزول الغيث واستعار لفظه لسيل
الدماء والاذى لموج ولفظه مستعار ايضا للمبالغة والشآبيب جمع شؤبوب
وهو الدفعة من الغيث ،، فكم خر فيها للبوارق مبرق ،، وكم ذل فيها للقنا
السلب مسلوب ،، خر سقط والبوارق جمع بارقة وهي هنا السيوف والمبرق المتهدد
يقال منه رعد وبرق وارعد وابرق والسلب التي لا عقد بها جمع سليب فعيل
بمعنى المفعول والمسلوب الذي سلب ماله واهله ،، وكم اصحب الصعب الحرون
بارضها ،، وكم بات فيها صاحب وهو مصحوب ،، كم في هذه المواضع خبرية للتكثير
وبعث جاء على ضدها وهو رب لانها للتقليل وهم يحملون على الضد كما يحملو

والصبي، وس المسامير في الدروع شبه رؤوس المسامير بالفقاقيع التي على
وجه الماء وهو تشبيه مصيب والاسمر العسال الرمح وسمي عسالا لاهتزازه
واضطرابه والعسلان سرعة المشي والابيض المخشوب السيف المصقول ،،
نهار سيوف في دجى ليل عثير ،، فابيض وضاح واسود غربيب ،،
العثير الغبار المجرب والغربيب الشديد السواد ولقد احسن في هذا
البيت واجاد وجمع بين حسن التشبيه وفصاحة اللفظ وبديعه ،، على
امير المؤمنين عنهم ،، وقائده نسر المغارة والذئب الزعيم سيد القوم
ورئيسهم والمغارة واحد المغاور سميت بذلك تفاؤلا بالسلامة والفوز
واراد بالنسر والذئب الجنس منهما وجعلهما قائدين لتحقق النصر والظفر لهذا الجيش
فهو يتبعه ليأكل من لحوم القتلى ،، فصب عليها منه سوط بلية ،، على كل مصبوب
الاساءة مصبوب ،، السوط اسم للعذاب وان لم يكن ثم ضرب بسوط
اي يجري على هذه الحصون من امير المؤمنين عذاب مصبوب على كل مسيئ
قوله مصبوب خبر لمحذوف اي هو مصبوب قوله على كل مصبوب متعلق به اي
بقوله مصبوب والجملة نعت لقوله سوط بلية اي سوط بلية هو مصبوب على
كل مصبوب الاساءة اي الذي صبت اساءته على الناس واراد به المسيئ ،،
فغادرها بعد الانيس وللصدى ،، بارجائها ترجيع لحن وتطريب ،، الصدى طير
ذكر البوم والمغنى نغادرها اي تركها خرابا لا يسمع بها الا صوت البوم الذي من شأنه

ان يسكن الخراب ،، ينوح عليها نوح هرون يوشع ،، ويذري عليها دمع
يوسف يعقوب ،، الضمير في ينوح يعود الى الصدى ونوح مصدر مضاف الى
المفعول وفاعله يوشع وكذا دمع مصدر ايضا مضاف الى المفعول وفاعله
يعقوب والعامل فيهما ما في ينوح ويذري من معناه والمعنى ينوح الصدى على هذه الحصون
نوحا مثل نوح يوشع على هرون ويدمع عليها دمعا مثل دمع يعقوب على يوسف فهما
في الاصل صفتا مصدرين ويوشع هو يوشع بن نون بن افرائيم بن يوسف بن
يعقوب وهرون مات قبله ويذري يلقي ،، بها من زماجير الرجال صواعق ،،
ومن صوب ذي الدماء شآبيب ،، الزماجير جمع زمجرة وهي الصوت بقوة
زمجر اذا اكثر الصخب والصياح شبه اصوات الرجال في الحرب بالصواعق التي
تهلك كلما اتى عليه والصوب في الاصل نزول الغيث واستعار لفظه لسيل
الدماء والاذى للموج ولفظه مستعار ايضا للمبالغة والشآبيب جمع شؤبوب
وهو الدفعة من الغيث ،، فكم خر فيها للبوارق مبرق ،، وكم فل فيها للقنا الصم
السلب مسلوب ،، خر سقط والبوارق جمع بارقة وهي هنا السيوف والمبرق المتهدد
يقال منه رعد وبرق وارعد وابرق والسلب التي لا عقد لها جمع سليب فعيل
بمعنى المفعول والمسلوب الذي سلب ماله واهله ،، وكم اصحب الصعب الحرون
بارضها ،، وكم بات فيها صاحب وهو مصحوب ،، كم في هذه المواضع خبرية للتكثير
وبيت جاء على ضدها وهي رب انها للتقليل وهم يحملون على الضد كما يحملون

على القطر وامحب انقاد يقول كم انقاد بارض خيبر من الرجال من كان حرونا
صعبا او نيقاد وكم من كان مالكا حاكما فبات وهو مملوك ومحكوم عليه
"وكم عاصب بالعصب هامة منتضى" "فلم يمس الا وهو بالعضب معصوب" العصب
العمامة وعصبها ادارها على راسه والعصب ايضا البرد اليماني والعضب السيف القاطع
والمعصوب المتعمم اى جعله فى اول النهار حيا معتصبا بعمامة وفى اخر النهار مقتولا
فلصار السيف له كالعصابة المحيطة بالراس "لقد كان فيها عبرة لمجرب"
"وان شاب ضرا بالمنافع تجريب" معناه ان من شاهد هذه الحال وان
لحقه الضرر فانه يحصل له من التجربة والاعتبار ما ينتفع به ويقيس عليه احوال
الدنيا وهذا من قول بعضهم علمتنى الحزم لكن بعد مولمة ان المصاب اثمان التجاريب
"وما انس لا انس اللذين تقدما" "وفرهما والفر قد علما حوب" وما شرطية
وانس مجزوم بها [illegible] لانه جواب الشرط واللذين يريد بهما [illegible] ابا بكر وعمر [illegible] يقول مهما
انس من الاشياء لا انس هرب هذين الرجلين مع فرارهما علمهما بان الفرار حوب اى اثم
"وللراية العظمى وقد ذهبا بها" "ملابس ذل فوقها وجلابيب" الراية العظمى
راية رسول الله صلعم والجلابيب جمع جلباب وهو الملحفة اى قد اشتمل الذل على
هذه الراية بحمل هذين الرجلين لها كاشتمال الملابس والجلابيب على الاشياء
صح فى طريق احمد بن حنبل رواية روى انه عنه ان يوم خيبر اخذ ابو بكر
اللواء فانصرف ولم يفتح عليه ثم اخذه من الغد عمر فرجع ولم يفتح له وقد اصاب

الناس

الاعصب من الرجال الذى لا ناصر له والمعصوب الضعيف

الناس يومئذ شدة وجهد عليه فقال رسول الله صلعم انى دافع اللواء الى
رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله لا يرجع حتى يفتح الله على يديه فلما
اصبح رسول الله دعا باللواء والناس على مصافهم فدعا عليا ع وهو ارمد
فتفل فى عينيه ودفع اليه اللواء فمضى ففتحت له قال الشيخ فانزل الله تعالى
قوله لقد رضى الله عن المؤمنين ع اذ يبايعونك تحت الشجرة فعلم ما فى قلوبهم
فانزل السكينة عليهم واثابهم فتحا قريبا هذا الفتح المذكور فى الاية وهو فتح خيبر
فى الصحيح من التاويل فعموم لفظ المؤمنين فى الاية مخصص بامير المؤمنين ص ع والرضا
من الله متعين عليه وكذلك والسكينة انما نزلت عليه والفتح انما كان على يديه
"ينتلها من ال موسى شمردل" "طويل نجاد السيف اجيد يعبوب" ينتلها يطرده
ها وال موسى هنا قومه والشمردل القوى السريع من الابل وغيرها ويريد به
مرحب بن مشار العرب نصف بطول النجاد لان طول النجاد دليل على طول القامة
والطول محمود عندهم والاجيد الطويل الجيد وهو العنق واليعبوب الفرس الكثير
الجرى والنهر الشديد الجرية واطلق على مرحب هذا اللفظ لشدته وعدوه
"يمج منونا سيفه وسنانه" "ويلهب نارا غمده والانابيب" يمج يقذف والمنون
الموت والضمائر فى قوله سيفه وسنانه وغمده يعود الى مرحب وفى البيت مبالغة
"احضرهما ام حضر اخرج خاضب" "وذان هما ام ناعم الخد مخضوب" الحضر
العدو والاخرج ذكر النعام الذى فيه بياض وسواد والخاضب الظليم الذى اكل
الربيع فاحمر ظنبوباه او اصفر وناعم الخد مخضوب كناية عن المرأة فيقول [illegible] وهذين

الرجلين حين طردهما رجاء رعد و مظلم قوى منقهر واجلال ام امرانان

وضعفها ورقة قلبها وهذا تحكم واستهزاء " عذرتكما ان الحمام لمبغض "

وان بقاء النفس للنفس محبوب " عذر لهما عذر تلبيت واستضعاف اوان بغض

الموت شيمة الاذلاء العجزة والضعفاء واما اهل النجدة والشجاعة فتبادرون

الى دهاء الانفس " ليكره طعم الموت والموت طالب " فكيف يلذ الموت

والموت مطلوب " هذا البيت ليس على عمومه لخصوص بها وبامثالها وهو من

قول بعض العرب وقد قيل له لم لا تعرض فقال والله انى لا كره الموت وهو

يا تينى فاسعى اليه نقدم " وما قصب العليا يملكها امرء " يعيرا فاعيل الدنائة

مقصوب " يريد قصب سبق العليا فحذف المضاف للدلالة عليه وفى القصب

وجهان احدهما انه يراد به مسافة السبق لانها تمسح بالقصب فاطلق عليها لفظ

القصب مجازا والاخر انهم كانوا يجعلون فى غاية الحلبة قصبة فالسابق ياخذ

تلك القصبة تكون له شاهدا بالسبق والمقصوب المعيب وقصبه اذا عابه فمقصوب

صفة لامرء وبغير متعلق بمقصوب فالتقدير يملكها امرء معيب بغير فعل دنى وكان

الاحسن ان يكون وضع الكلام يملكها امرء غير مقصوب بفعل دنى فكان يحصل

بذلك التنزيه لامير المؤمنين عم والتعريض لغيره ووجه البيت انه كامل ليس

فيه عيب الا ما ادعاه فيه اعداؤه من الدعابة وتلك لو ثبت لكانت من مكارم ا

اخلاق سيدنا رسول الله ص فقد كان يمزح ويقول انى لامزح ولا اقول الا

حقا واول من نسب عليا ع الى الدعابة عمر بن الخطاب ثم انتشر ذلك فى افواه

اعدائه كمعوية بن هند وعمرو بن النابغة حتى قال ع عجبا لابن النابغة يزعم

اهل الشام ان فى دعابة وانى امرء تلعابة اعافس وامارس لقد قال باطلا

ونطق اثما انتم تشهد به بفسوقه وغدره وخبثه فى كلام له ع وكان ابن ابى

الحديد نظر فى هذا البيت الى قول بعضهم ولا عيب فيهم غير ان سيوفهم بهن

فلول من قراع الكتائب " يرى ان طول الحرب والبؤس راحة " وان دوام

السلم والخفض تعذيب " البؤس شدة الحاجة والسلم الصلح يكسر ويفتح ويذكر

ويؤنث والخفض الراحة والمدح فى هذا البيت يتوجه باعتبارين الاول

بالنظر الى مطلق الشجاعة والتجود لها واطراح الراحة كما تمدحت العرب بذلك

فى نظمها ونثرها والثانى بالنظر الى العبادة فان الجهاد اعظم العبادات لانه

ذروة الاسلام وبه قوة الدين فنفسه ع متعلقة بهذه العبادة الجليلة

الموصلة الى حظيرة القدس ليس لها تطلع الى الاغراض الدنيا ولذا تراها بل مجودة لتعب

تجد اعظم راحتها واكمل سرورها " فلله عينا من راه مبارزا " وللحرب كاس

بالمنية مقطوب " قوله فلله عينا تعجب ومقطوب ممزوج والمستعار

لفظ الكاس للحرب ورشح بكونه ممزوجا بالموت نظرا الى كراهة طعمه و

مرارة مذاقه " جواد على ظهر الجواد واخشب " تزلزل منه فى النزال الا

خاشب " الجواد الاول الكريم يريد به عليا ع والجواد الثانى السريع من

الخيل والاخشب الجبل الغليظ واطلق لفظه على امير المؤمنين لشدته وقوة

باسه والاخاشب الجبال وعلى بخطه فعل ماض " وابيض متطوب الفرند مقلل

به ابيض ماضى العزيمة متطوب " الابيض السيف والفرند جوهره قال الجوهرى

وابن الفارس شطب السيف طرائقه التي في متنه والواحدة الشطبة وسيف مشطب ولم
يقولوا مشطوب لعل ابن ابي الحديد وقف عليه فاستعمله وجعله عليا كالسيف الذي
يقلد به مجازا وفي جعله مشطوبا كافة ،، احدك هل تجني بموتك انني
اري الموت خطبا وهو عندك مخطوب ،، احدك بكسر الجيم وفتحها حكاه الجوهري
بمعنى قال الاصمعي معناه ابجد منك هذا ونصبه على طرح الباء وقال ابو عمرو واجد امنك
ونصبه على المصدر ،، ودماء اعاديك المدام وغابة ،، الرماح ظلال والنصال
اكاويب ،، الغابة الشجر الملتف والاكاويب جمع اكواب والاكواب جمع كوب وهو كوز
لا عروة له يقول ان الموت خطب عظيم وانت تقصد كان في الموت حيوة لك
واستعار المدام للدم وجعل الظل ظل الرماح واستعار لفظ الاكاويب للنصال
فشبهها بها باقباله على سفك الدماء وابتهاجه بمصادمة الفرسان بانسان حفت
به المسرات ودارت عليه الكاسات فهو جذل الفؤاد حريص على الازدياد وهذا
المدح على طريقة العرب والا فامير المؤمنين يرى الموت في الجهاد حيوة حقيقية ،،
تجلى لك الجبار من ملكوته ،، ولم يخف تصعيد اليك وتصويب ،، الملكوت الملك
والواو والتاء زايدتان للمبالغة والتصعيد العلو والتصويب الانخفاض اي ظهر الله
بالنصر وانت على هذه الحالة الشديدة ولقد اجاد واحسن ،، وللشمس حلوك
عن علاك كليلة ،، وللدهر قلب خائف منك مرعوب ،، فعاين ما لو
لا العيان وعله ،، لما ارتاب شكا انه فيك مكذوب ،، الضمير في قوله فعاين
يعود على الموصوف من قوله اولا فلله عينا من راه اي فلله عينا انسان على هذه
الحال فعاين شيئا لو سمعه من انسان لكذب به اذ لا يكاد يصدق مثل ذلك
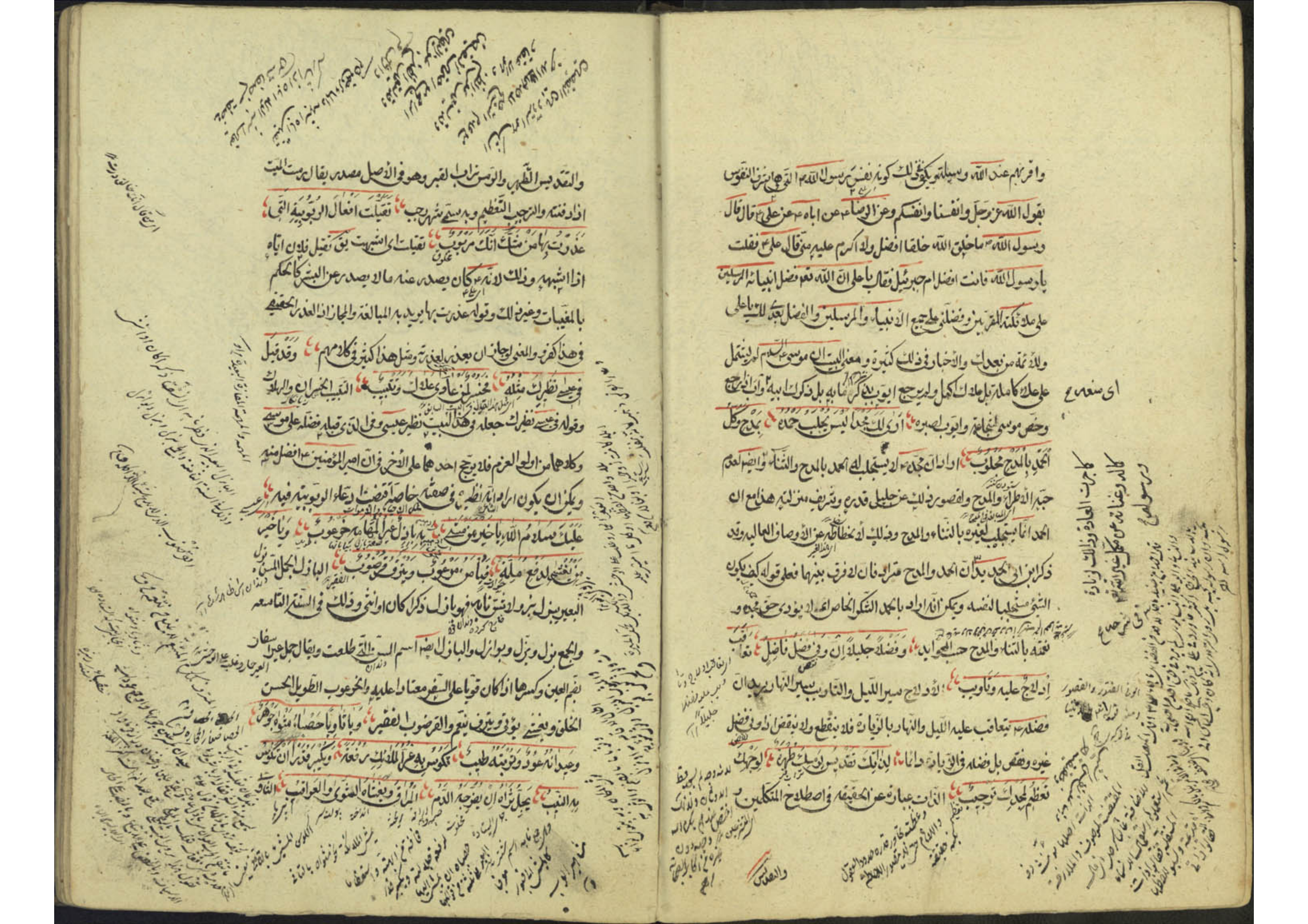
الامر

الامر ملك مقرب لكنه تحقق ذلك بالمشاهدة والنظر وسمعت من
بعض الناس ان الضمير يعود الى الجبار وهو ملك اليهود وهذا بعيد لان
لفظ التجلي مسند الى لفظ الجبار مع لفظ الملكوت ولا يتوجه ذلك لغير الله
عز وجل ،، ومشاهدة جل عن ان يحده ،، من القول نظم في الصحائف مكتوب ،،
واصليت فيها مرحب القوم مقضبا ،، جرى به حبل الاماني مقضوب ،،
اصليت سل والمقضب السيف القاطع وكنى بالجرى والمقضوب المقطوع واستعار
لفظ الحبل للاماني للامتداد المشترك والضمير في فيها يعود الى الحرب
وقد غصت الارض الفضاء بخيله ،، وضرج منها بالدماء الظنابيب ،،
غصت امتلات والفضاء الواسعة والظنابيب جمع ظنبوب وهو العظم
اليابس في مقدم الساق والضمير في خيله يعود الى مرحب ،، يعاقيب ركض
في الربود سوابح ،، تماثلها لولا الوكون اليعاقيب ،، الركض هنا العدو
وليس باصل لان اصل الركض ضرب الفرس بالرجل ليعدو وبقي ركضت
الفرس على ما لم يسم فاعله ثم كثر واستعمل في العدو والربود جمع ربد وهو
الجرف الناتي من الجبل والسوابح جمع سابح وهو الفرس الجيد العدو وسبح الفرس
عدوه والوكون جمع وكن وهو عش الطائر في جبل او جدار واليعاقيب جمع يعقوب
وهو ذكر الحجل جعل الخيل لقوتها تعدو على الجبال فكانها تطير وجعلها اصلا
في الطيران وجعل اليعاقيب فرعا عليها في المماثلة لولا انها فاقت اعتنا...
واما قوله يعاقيب ركض فهذه اليعاقيب الاول ما ادري ما قصد بها الا انهم قالوا

وبس وعقب اذا كان تقتحم بالبحر فان اراد هذا المعنى واسعده النقل فحسن
ويجوز ان يكون جعل الخيل هي العاقبة الحقيقة وتلك لولا الوكون فيما يليها فعلى هذا
لا تجد معناها " فانشوبه كاس المنية احوس " من الدم طعيم وللدم بشرب
انشوبه سقاه والهاء لمرحب والاحوس الذي لا يهوله شيء والمراد به امير المومنين ع
وطعيم ومشرب من ابنية المبالغة واستعار لفظها لعلي ع لكثرة جهاده وسفكه
لدماء في سبيل الله حتى كان الدم طعامه وشرابه اللذين بهما قوام الحيوة "
اذا رامه المقدار او رام عكسه " فللقرب تبعيد وللبعد تقريب " الهاء في
رامه يعود الى الاحوس وفي العكس الى المقدار اي اذا طلبه المقدار بسوء وهو
عكس المقدار فللقرب مطلب المقدار تبعيد عنه وللبعد عكس المقدار تقريب
منه والمعنى انه يحكم على المقدار هو ما يقتضيه الله تعالى ويقدره على العبد
ولا اشكال في ذلك لانه انما يدفع قضاء الله تعالى بالاستعانة به والتوكل
عليه وبافعال الخير التي هي سبب لدفع محن وشر القضاء كما جاء في دعاء مولينا [illegible]
يا من بالطف والصدقة والدعاء عن عنان السماء ما حتم وابرم من سوء
القضاء " فلم ادر دهرا يقتل الدهر قبلها " ولا عضب حتف وهو بالحتف معضوب
الضمير في قبلها يعود الى الوقعة والعضب السيف القاطع والمعضوب المكسور واستعار
لعلي ع ولمرحب لفظي الدهر والعضب لكونهما قاتلين قاطعين واخرج الكلام
مخرج التعجب لان الدهر من شانه ان يكون قاتلا لا مقتولا والسيف قاطعا لان يكون
لا مقطوعا فعلي ع هو الدهر القاتل والسيف القاطع الكاسر ومرحب هو المقتول

والكسور

والمكسور " حنانيك فان العرب منك بسودد " تقاصر عنه الفرس والروم
والنوب " وحنانيك اي رحمة والحنان الرحمة ونصب بالمصدر ولفظه التثنية
والمراد به التكثير لا التثنية الحقيقية فوز العرب بسودد امير المومنين ع لكونه من
صميمهم ومن ذوابتهم والعرب ولد سام بن نوح ع والفرس اولاد يافث بن نوح
والروم والنوبة اولاد حام بن نوح وسام وحام ويافث اباء الناس اجمعين
فعلي ع افضل الناس كلهم بعد النبي ص " فما موسى في ذاك من العلى " ولا
ذكرا بعد ذكرك ايوب " وما سر اذ تجتر مشيه في البيت تصريح بتفضيله ع
على الانبياء وعلى اولو العزم منهم لان موسى ع من اولو العزم وقد ورد ذلك
في اخبار كثيرة فمنها حديث الطاير المشوي الذي كان اهدي للنبي ص وقيل كان
سحلية فقال اللهم ائتني باحب خلقك اليك ياكل معي هذا الطاير فاتاه علي ع فقوله
احب خلقك عام في النبيين وغيرهم واحب افعل التفضيل وزيادة المحبة من الله
انما يكون بزيادة العمل الموجب للافضلية وذلك حاصل لامير المومنين ع وعن
جابر بن عبد الله الانصاري رض قال سمعت رسول الله ص يقول اول من يدخل
الجنة من النبيين والصديقين علي ابن ابي طالب ع اورده الخوارزمي ولا ريب ان
التقديم في دخول الجنة يستلزم العناية من الله لرجحان العمل المستلزم للافضلية
وعن الاعمش عن ابي وايل عن حذيفة قال رسول الله ص علي خير البشر من ابى
فقد كفر وفي سند احمد بن حنبل عن مسروق عن عايشة قالت سمعت رسول
الله ص يقول في معنى الخوارج انهم شر الخلق والخليقة يقتلهم خير الخلق والخليقة



واقربهم عند الله وسيلته ويكفي لك كونه نفس رسول الله التي هي اشرف النفوس
بقول الله عز وجل وانفسنا وانفسكم وعن الرضا عن اباءه عن علي قال قال
رسول الله ما خلق الله خلقا افضل ولا اكرم عليه مني قال علي فقلت
يا رسول الله فانت افضل ام جبرئيل فقال يا علي ان الله فضل انبياءه المرسلين
على ملائكته المقربين وفضلني على جميع الانبياء والمرسلين والفضل بعدي لك يا علي
وللائمة من بعدك والاخبار في ذلك كثيرة ومعنى البيت ان موسى عليه السلام لم يشتمل
على علاء كاملة بل ما داك اكمل ولم يرجع ايوب بنكر ما به بل ذكرت ابيه وان الرجح
وخص موسى بالنجاة وايوب بصبره ** اي ان مجدك ليس يجلب حمده ** بمدح وكل
المجد بالمدح مجلوب ** اي ان مجدك لا يستجلب له الحمد بالمدح والثناء وانقص لعدم
حسن الاطراء والمدح والقصور ذلك عن جليل قدره وتشريف منزلته هذا مع ان
الحمد انما يستجلب لغيره بالثناء والمدح وذلك لا نحطاطه عن الاوصاف العالية وقد
ذكر ابن ابي الحديد ان الحمد والمدح مترادفان لا فرق بينهما فعلى قوله كيف يكون
النبي مستجلبا لنفسه ويمكن انه اراد بالحمد الشكر الخاص اي لا يودي حق مجده و
نعمته بالثناء والمدح حسب المجاوبة ** وفضله جليلا ان وفي فضل فاضل ** تعاقب
ادلاج عليه وتاويب ** الادلاج سير الليل والتاويب سير النهار يريد ان
فضله يتعاقب عليه الليل والنهار بالزيادة فلا ينقطع ولا ينقص اذا وفى فضل
غيره ونقص بل فضله في الزيادة دائما ** لذاتك تقديس لرمسك طهرة ** لوجهك
تعظيم لمجدك ترجيب ** الذات عبارة عن الحقيقة في اصطلاح المتكلمين و

والتقديس التطهير والرمس تراب القبر وهو في الاصل مصدر يقال رمست الميت
اذا دفنته والترجيب التعظيم وبه سمي شهر رجب ** تجليت افعال الربوبية التي
عذرت بها من شك انك مربوب ** تجليت اي اشبهت يقال تجيل فلان اباه
اذا اشبهه وذلك لانه كان يصدر عنه ما لا يصدر عن البشر كالحكم
بالمغيبات وغير ذلك وقوله عذرت بها يريد به المبالغة والمجاز اذ العذر الحقيقي
في هذا كفر والمعنى لو جاز ان يعذر لعذر ومثل هذا كثير في كلامهم ** وقد قيل
في عيسى نظيرك مثله ** بخسر لمن عادى علاك وتتبيب ** التبيب الخسران والهلاك
وقوله في عيسى نظيرك جعله في هذا البيت نظير عيسى وفي الذي قبله فضله على موسى
وكلاهما من اولي العزم فلا يرجح احدهما على الاخر فان امير المؤمنين افضل منهم
ويمكن ان يكون اراد انه نظيره في صفة خاصة اقتضت دعوى الربوبية فيه ** عليك
سلام الله يا خير من سعى ** به بازل عبر المهامه خرعوب ** ويا خير
من يخشى لدفع ملمة ** فيا من مرغوب ويتوفى مرهوب ** البازل الجمل المسن وبزل
البعير يبزل بزولا فطر نابه فهو بازل ذكرا كان او انثى وذلك في السنة التاسعة
والجمع بزل وبزل وبوازل والبازل ايضا اسم السن التي طلعت ويقال جمل عبر اسفار
بضم العين وكسرها اذا كان قويا على السفر معتادا عليه والخرعوب الطويل الحسن
الخلق ويغتدي بوني ويترف بنعم والقرضوب الفقير ** ويا ثاويا بالحصباء منه جوهر
وحيدانه عود وتربته طيب ** تكوس به عن الملائك رفعة ** ويكبر قدرا ان تكوس
به النيب ** يجل ثراه ان يضرجه الدم ** المراق ويغشاه العفو والعراقيب ** الناقة

المقيم والمثوى موضع الاقامة والحصباء الحصى وكاس البعير اذا مشى وهو معروف واستعمال
ذلك للملائكة وفيها كلفة والغرجيع اغر وهو الحسن والنيب جمع ناب وهي المسنة من
النوق والدم المراق لنصب والشوجيع شواة وهي جلد الرأس وكانت العرب
تنحر الابل على قبور الاشراف منهم اكراما لهم وكانوا اذا ارادوا نحر الناقة عرقبوها
الدابر في رجلها بمنزلة الركبة في يدها فتكوس اى تمشي على اربع قوائم ثم ينحرونها
فقال ان قبر امير المؤمنين ع يجل ان تنحر الابل في فناءه فيخضب بالدم ويلقى عليه عراقيب
النيب شواها بل الملائكة هي التي تكوس به عوضا عن النيب ۞ ويا علة الدنيا
ومن بدء خلقها ۞ له وسيتلو البدء في الحشر تعقيب ۞ علة الدنيا سبب وجودها
فابتدؤها من اجله والعود يوم القيمة من اجله ايضا وقد جاء ع انه لولاه سبحان من خلق
الدنيا والآخرة وما سكن في الليل والنهار لمحمد وآل محمد ص وذلك في الاخبار كثير و
اورد الخوارزمي مرفوعا الى النبي ص قال لما نفخ الله الروح في آدم ع اوحى البدو عرش
وجلا الى لواء عبدان اريد ان اخلقهما في دار الدنيا ما خلقتك قال الهي فيكونان مني
قال نعم يا آدم ارفع رأسك وانظر فرفع رأسه فاذا مكتوب على العرش لا اله الا الله
محمد نبي الرحمة وعلي مقيم الحجة من عرف حق علي زكى وطاب ومن انكر حقه لعن وخاب
وقد تكلم السيد المرتضى علم الهدى ره في هذا المعنى فقال اذا كان الله عالما بان الالطف
في تكليف الامم بنبوة نبينا وامامة ائمتنا فصح القول على ذلك بانه لولاهم ما خلق
نعم ولا كلف ولا اثاب ولا عاقب لان كونهم الطافا في التكليف بنوع غيرهم مما يقتضي
ذلك ۞ ويا ذا المعالي الغر والنص محجب ۞ دليلا على كل فما الكل محجوب العلا

المقامع جمع مقلادة كتب الشرف وقف
شرح القاموس وهي في هذا المعنى
مصدر حتم وقد يكون اسما واسم مكان
ايضا

جمع معلاة والغرجيع غراء وهي الواضحة المشهورة وحسب كاف يعني انا لما راينا بعض فضا
لا يحصى كثرة اكتفينا بذلك البعض واستدللنا به على ان الكل ابلغ واعظم من ان
يحصى او يدخل في الحساب ۞ ظننت مديحي في سواك هجائه ۞ وخلت لحبي انه
فيك تشبيب ۞ يعني ان اذا مدح غير علي ع كان مدحه تكلفا بالتي فيه وكانه
هجاء لانه نسبة الى شيء ليس له واما مدحه لامير المؤمنين ع فهو موضوع في
موضعه عن محبة صادقة وكانه يصف معشوقة له وكلما وصفه التي خاطره وسر
قلبه والتشبيب وصف المرأة المحبوبة ۞ وقال لي الرحمن ما قال يوسف ۞ عداك بانه لا
لوم وتثريب ۞ التثريب التعيير والمبالغة في اللوم وهو من الثرب كالشغف من
الشغاف يعني ان لسان الرحمة الالهية خاطبه بما خاطب به يوسف ع اخوته تثريب
قال لهم لا تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم وهو ارحم الراحمين وذلك بسبب ما قد بدا
من ولاية اهل البيت ع ومدايحهم ع

القصيدة الثانية في ذكر فتح مكة وهي

جللت فلما دق في عينك الورى ۞ نهضت الى ام القرى ابد القرى ۞ جللت
اي عظمت فلما صغر الورى عندك نهضت الى هذا الفتح الجليل وهو فتح مكة ويريد
بالورى الشجعان الذين نازلهم في الوقايع وقتلهم في الملاحم وامثالهم من الكفار
وليس هي عومه في امير المؤمنين ع ويحتمل العموم ويريد بالصغر النقص عن كماله والضعف
عن شجاعته وام كل شيء اصله ومكة ام القرى لان الارض دحيت من تحتها
حيث كانت مجموعة في مكان الكعبة ثم بسطها الله وابد القرى اي قوي الظهر من
الخيل وغيرها ۞ حليت لها في الدهر واليد انما ۞ يرد لها بالقوة ام حيو كرا ۞ اي جلا

البطون والقب جمع اقب وقباء وهي الضوامر والقود جمع اقود وقوداء وهو الطويل الظهر

العنق والجبلى الداهية وام جبوكرى اعظم الدواهي " وسقت اليها كل اسوق لو يكن

له معقر ظلته بالوصل جوذرا " الاسوق الطويل عظم الساق والمعقرام اليعفور وهو خشف

الظبية والجوذر بفتح الذال وضمها ولد البقرة الوحشية واليعفور ولد البقرة الوحشية والذى سمعته

من الشيخ في معنى هذا البيت ان هذا الفرس لو بدت له البقرة الوحشية بالوصل له دركها

بالعدو حتى ظنته ولدها لالصاقها ولالتجائها اليها وخص الرجل لان العدو فيه اشق واصعب

ويجوز ان يكون لشدة عدوه يصغر في عين المعقر حتى تظنه جوذرا بالوصل لانه محله والبا

بمعنى في وذلك قريب من قول ابن الدريد في وصف الفرس تخاله فهو يرى مجتاص العيون

ان نأى وان يدنى الا ان هذا ابلغ لانه جعله يسبق الطرف فلا يدرك وذلك جعله

صغيرا " يبيت على اعلى المصاد كانما " بوم وكون الفتخ يلتمس القرى " المصاد الجبل

جمعه مصدان والبوم يقصد والفتخ جمع فتخاء وهي العقاب وسميت بذلك للين جناحها

والفتخ اللين وفي حديث النبي صلعم توجوا الابكار فانهن افتح ارحاما اى انعم والقرى

الضيافة يصف الفرس بالشدة وانه يرتقي اعلى الجبل كانه يطلب الضيافة عند العقاب

لان محلها رؤس الجبال وهذا مجاز " يفوت الرياح العاصفات اذا مشى "

ويسبق رجع الطرف شدا اذا جرى " الشد العدو وهذا البيت بليغ " جياد

عليها للوجيه ولاحق " دلائل صدق والنجابة تنمى " الوجيه ولاحق فحلان

ينسب اليها كرام الخيل قال الجوهري لاحق اسم فرس كان لمعوية ابن ابي سفيان وذلك دليل الصدق

على هذه الخيل من الفحلين المذكورين في النجابة والسبق والكرم " ففيها سلو للمحب شاهد

على حكمة الله المدبر للورى " سلو المحب لاشتغال قلبه بحسن هذه الخيل

وابتهاجه بها والشاهد على حكمة الله تعالى بتوجه من كونها خلقة باهرة عجيبة

وصنعة محكمة بليغة وفيها من المنافع والمعونة والجمال ما هو ظ وافتنانها من

الخيلاء وهو الكبر لان راكبها في الغالب لا يخلو من كبر والحقد اعجب بيت اخلد "

هي الروض حسنا غير انك ان تبن " لها تخبر انسج لعينيك منظرا " تبن من

البون اى تجرب نسيج بفتح نيج بضم الميم سماجة فهو سميج بسكون الميم وكسرها وسميج اى

شبه الخيل في حسنها واختلاف الوانها بالروض المزهر ثم قال واذا اختبرتها في الحلبات جليل

وجريها وبلوغ الغايات فتح ذلك المنظر الحسن بالنسبة الى هذا المخبر لانه اعلى واتم

وهذا من قول بعضهم قبحت مناظرهم فحين خبرتهم حسنت مناظرهم لقبح المخبر "

عليها كماة من لوي بن غالب " يجودون اذ بالمجد يبتغون تجترا " الكماة جمع كمي وهو

المتكمي في سلاحه لانه كمى نفسه اى سترها بالدرع والبيضة ونسبهم الى لوي بن

غالب لشرفهم " رميت اباسفيان منها بجحفل " اذا قيس عدا بالثرى كان اكثرا

الضمير في منها يعود الى الكماة والجحفل الجيش العظيم والثرى التراب الندي وابو سفيان

هو صخر بن حرب ابو معوية وكان من رؤساء مشركي قريش فلهذا خصه بالذكر "

يدبره راى النبي وصارم " بكف اهدى في الرؤس من الكرى " الرهاو

وجعل سيف امير المؤمنين ع اكثر هداية الى الرؤس من الكرى وهو النوم وهذا

مبالغة وجعل مدبر هذا الجيش على تدبير النبي صلعم وشجاعة امير المؤمنين ع وقد احسن

واجاد " فطار الى اعلى السماء مصاعدا " فلما راى ان لا نجاة تحدرا " وجاء

ونبي مشرفي منكرا ❊ هزئت بالمشرفي المذكرا ❊ واعطى بذل ربعها عن محبة
وقولهم ما قاله متخيرا ❊ فكنت بذاك العفو اولى وبالعلى ❊ احق وبالا
حسان احرى واجدرا ❊ الضمير في قطابه يعود الى ابي سفيان يعني انه بالغ في الهزيمة
فلما عرف انه لا ينجو رجع ونطق بكلمة الاسلام خوفا [?] وبايع بيده مكرها
لا مختارا وكان ابو سفيان من اعيان المنافقين وكذا ابنه معوية فرعون امير المؤمنين ع م
وقوله غربي اي حدة والغرب الحد والمشرفي سيف منسوب الى مشارف وهي قرى من
ارض العرب تدنو من الريف وسيف مشرفي ولا يقال مشارفي لان الجمع لا ينسب اليه
وسيف مذكر اي ذو ماء قال ابو عبيدة هي سيوف شفرتها حديد ذكر ومتنها انيث والانثى
خلاف الذكر يقول لما نطق ابو سفيان بكلمة الاسلام تركه امير المؤمنين ع وعفا عنه و
الاولى والاحق والاحرى والاجدر كلها بمعنى واحد والمغيظ ❊ لا فصحت بالحقد العداوة
ناطقا ❊ بتعظيم من عاديته متسترا ❊ وحسبك ان تدعى لذلك منافقا ❊
وتبطن ضدا للذي ظلت مظهرا ❊ قوله لا فصحت اللام جواب قسم محذوف تقديره
والله لقد افصحت وهو التفات الى خطاب ابي سفيان عنه بكونه نطق بتعظيم
علي ظاهرا وهو يستر عداوته وكفاه هذا ذلا ونفاقا اما النفاق فظ واما الذل
فلكونه مستورا محكوما عليه وقوله ظلت اصله ظللت فحذف اللام الاولى للتخفيف
ويقال ظل يفعل كذا اذا فعله نهارا ❊ وجست خلال امير المؤمنين فلم تدع ❊ بمكة
حطيما ولم تترك بمكة مشعرا ❊ قال الجوهري يقال جاسوا خلال الديار اي تخللوها
وطلبوا ما فيها وبكة ومكة لغتان وقيل بكة اسم لمكان البيت ومكة لما فيه [?] والمروتين الصفا

والمروة ❊ طلعت على البيت العتيق بعارض ❊ يمج نجيعا من ظبا الهند احمرا ❊
فالقى اليك السلم من بعد ما عصى ❊ جلندى واعيى تبعا ثم قيصرا ❊ العارض
السحاب المعترض وهو استعارة للجيش لتراكمه وكثرته وترشيح بقوله يمج اي يقذف و
النجيع من الدم ما كان الى السواد قال الاصمعي هو دم الجوف خاصة والسلم الصلح
والالف تفتح وتكسر ويذكر ويؤنث وجلندى بضم الجيم مقصورا اسم ملك عمان وتبع
واحد التبابعة وهم ملوك اليمن وقيصر واحد القياصرة وهم ملوك الروم يقول اطاعك
البيت من بعد ما عصى هذه الملوك وامتنع منها والضمير في عصى واعيى يعود الى البيت ❊
واظهرت نور الله بين قبائل ❊ من الناس لم يبرح بها الشرك نيرا ❊ وكسرت اصناما
طغت حاملها ❊ بسيف او شيج اللدن حتى تكسرا ❊ قوله نور الله يريد دين الله واستعار
النور لدين الاسلام من احسن الاستعارات ومن الاستعارة مثل ذلك للشرك والكفر
عبر بالنير الظاهر والوشيج شجر الرماح واللدن الناعم ❊ رقيت باسما غارب احدقت به ❊
ملائك يتلون الكتاب المطهرا ❊ بغارب خير المرسلين واشرف ❊ الانام وازكى
ناعل وطئ الثرى ❊ رقى في السلم بكسر القاف يرقى رقيا اذا صعد فيه والغارب
اعلى الظهر واحدقت احاطت وضميره يعود الى الغارب يريد ان الملائكة احاطت بظهر النبي ص ع
حين صعد امير المؤمنين ع فبالغ فلم يبلغه احد وروى الخوارزمي عن [?] مرفوعا الى
امير المؤمنين ع قال انطلق بي رسول الله ص حتى اتى الكعبة فصعد رسول الله ص منكبي ثم قال انهض
فنهضت فلما راى ضعفي تحته قال لي اجلس فجلست فنزل فقال لي اصعد على منكبي فصعدت
على منكبه ثم نهض بي رسول الله فخيل الي ان لو شئت نلت افق السماء وصعدت فوق الكعبة

ونحو رسول الله صلعم وقال لي الق الصنم الاكبر وهو صنم قريش وكان نحاسا موتدا في
الارض فعالجته وقلعته والنبي صلعم يقول ايه آية جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان
زهوقا فلما قلعته قال الق فرفعته منه فنكس وجه مكبا وخر من فوق الكعبة فانطلقت انا
والنبي صلعم نسعى ‹‹ فسبح جبريل وقدس هيبة ›› وهلل اسرافيل رهبا وكبر ‹‹
قال ابن الانباري في جبريل تسع لغات جبريل بكسر الجيم وفتحها وجبرئل بكسر الهمزة
وتشديد اللام وجبرائيل بيائين بعد الالف وجبرائيل بهمزة بعدها ياء مع الف
وجبرئيل بهمزة بعد الراء والياء وجبرئل بكسر الهمزة وتخفيف اللام ‹‹ فيا رتبة لو تثبت
ان تلبس التيهى ‹‹ بها لم تكن مادونه متعذرا ‹‹ ويا قدمه اى قدسه وكنما ‹‹
واى مقام قد تمنا فيه انورا ‹‹ السهى كوكب صغير في غاية الصغر تمتحن به العرب
ابصارها وهو ملاصق للاوسط من بنات نعش قوله واى قدس واى مقام استفهام
تعظيم واجلال لطهر النبي صلعم يريد بالقدس والمقام طهر النبي صلعم ‹‹ بحيث افاءت سدرة
العرش ظلها ‹‹ بضوحيه فاعتدت بذلك مفخرا ‹‹ افاءت ظلها ادنت
وسدرة العرش سدرة المنتهى التي ذكرها الله تعالى في سورة النجم وقوله عند سدرة
المنتهى وضوحيه جانبيه والضوح الجانب يقول تمنا في مكان القت هذه السدرة
ظلها بجانبيه فافتخرت بذلك والمكان هو النبي صلعم وذلك لانه لما اسرى به الى
السماء القت السدرة اغصانها على النبي صلعم مظللة له ومفتخرة له ‹‹ وحيث الوميض برق
النعشعاني فائض ‹‹ من المصدر الاعلى تبارك مصدرا ‹‹ الوميض البرق
واستعاره لنور القدرة والتعشعاني المنبسط والمصدر موضع الصدور وهو

يا علي مدد

الوجه والاعلى الاجبه علو الجبهة بل الشان وتبارك بمعنى بارك والبركة النمو
والزيادة يقول ان هذا المكان الشريف الذي افتخرت به سدرة المنتهى وفاض
النور عليه من الحضرة الالهية وهو طهر النبي صلعم وطاء امير المؤمنين عم تقدمه
حتى رغبت الملائكة ولا شرف اعلى من هذا ‹‹ فليس سواع بعدها بمعظم ‹‹
ولا اللات مسجودا لها ومعفرا ‹‹ ولا ابن نفيل بعد ذاك ومقيس ‹‹ باول من
يسد تعفر الثرى ‹‹ وسواع اسم صنم كان لقوم نوح عم ثم صار لهذيل واللات
اسم صنم من حجارة كان لثقيف وابن نفيل هو الحارث بن نفيل بن كعب ومقيس ابن
ضبابة قال الزمخشري قتل وهو متعلق باستار الكعبة وكان مؤذيا للنبي صلعم والصبابة
في الاصل سحابة تغشى الارض كالدخان والجمع الصبابات والذي سمعته من الشيخ
مقيس بكسر الميم وبالباء المنقوطة من تحتها بنقطتين ووجدت بخط بعض المشايخ
الموثوق بهم مقيس بفتح الميم وبالباء المنقوطة تحتها نقطة واحدة والعفر والثرى
كلاهما التراب واضاف احدهما الى الآخر لاختلاف اللفظين ‹‹ صدمت قريشا
والرماح شواجر ‹‹ فقطعت من ارحامها ما تشجرا ‹‹ شواجر طواعن والتشجر
الطعن وقوله ما تشجر اي ما اختلف ومنه قوله تعالى حتى يحكموك فيما شجر بينهم اي فيما
تنازعوا فيه واختلفوا يعني انه انما قطع ارحام مخالفي دين الاسلام من قريش ‹‹
فلولا اناة في ابن عمك جعجعت ‹‹ اجرى من يوم القوم اجرا ‹‹ ولكن سر الله
شطط فبكما ‹‹ فكنت لتسطو وهو كان ليغفرا ‹‹ الاناة المهلة جعجعت بعضنك
اي اسكنته وحبسته وكتب عبيد الله ابن زياد يشير الى عمر بن سعد لعنهما الله

ان جمع بالحبس الاصمعي يعني احبسه وقال ابن الاعرابي يعني ضيق والسطو القهر و
الاخذ بالقوة والمعنى ان النبي ص والوصي امير المومنين ع الى سر الله عز وجل فالنبي ص فيه
سر العفو باذن الله لما يقتضيه المصلحة وعلي فيه سر الانتقام والسطو باعداء الله
وبزربت حنينا والنبا باشواحض ... فذلك من اركانها ما تزعزعا ... فكم من
دم اضحى بسيف قاطرا ... بها من كمي قد تركت مقطرا ... حنين موضع وهو
الذي كانت الوقعة فيه وشواحض مواطن وهو استعارة والاركان جمع ركن
وهو جانب البيت الاقوى واستعارها للرجال الشجعان الذين بهم يقوم الحرب
ويوم صعب والمقطر الملقى على احد قطريه اي جانبيه يقال فتقطر اي سقط
وكم فاجر خرت ينبوع قلبه ... وكم كافر في الترب اضحى مكفرا ... وكم من رؤس
في الرماح عقدتها ... هناك لاجسام مخللة العرى ... الفاجر الفاسق والكاذب
ايضا واصله المائل عن الحق والينبوع عين الماء والكافر بالله وهو ايضا جاحد النعمة
فالاول ضد المومن والثاني ضد الشاكر والمكفر المستور ومنه اشتقاق الكافر لانه يستر
نعمة الله وكذا الزارع يسمى كافرا لهذا يدع في جعله الرؤس معقودة في الرماح والاجسام
مخللة العرى واستعار لفظ العرى لاسباب الحيوة التي كان بها انتظام بقاء الاجسام
واعجب اناسا من القوم كثرة ... فلم تغن شيئا ثم هرول مدبرا ... وضاقت
عليه الارض من بعد رحبها ... وللنص حكم لا يدافع بالمرا ... الانسان يريد به
ابا بكر ابن ابي قحافه فانه قال في ذلك اليوم لن نغلب اليوم من قلة فاصابهم بعينه حتى
انكسروا وقال في ذلك بعض الفصحاء ابو بكر عانهم وعلي اعانهم يريد بالنص قوله تعالى

ويوم حنين اذ اعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئا وضاقت عليكم الارض بما رحبت
ثم وليتم مدبرين والمرا المجادلة وقصد ضروبه ... وليس بنكر في حنين فراره
وفي احد قد فر خوفا وخيبرا ... يوم حنين فر جميع الناس ولم يثبت مع النبي الا
تسعة من بني هاشم وايمن بن عبيد بن ام ايمن مولاة رسول الله ص قتل رض وبقي
التسعة حول رسول الله ص وهو امير المومنين ع والعباس بن عبد المطلب والفضل
بن العباس وابو سفيان ونوفل وربيعه اولاد الحارث بن عبد المطلب وعبد الله الزبير
بن عبد المطلب عتبه ومعتب ابنا ابي لهب واما يوم احد وهو جبل كانت الوقعة عنده
فر الناس باسرهم الا امير المؤمنين ع وابو دجانه ولم يزل امير المؤمنين ع يقاتل و
يذب عن الرسول ص والنبي قد كسرت رباعيته وشج في راسه وتفرق عنه جميع
الصحابه وعلي ع يحمي عنه كالليث الباسل حتى انكسر سيفه فاعطاه النبي ص سيفه ذو
الفقار فقاتل به حتى عجب الملائكه من صبره وشجاعته ونادى جبرئيل ع لا سيف
الا ذو الفقار ولا فتى الا علي وروي ان قول هذا البيت كان في يوم بدر و
لقائل ان يقول كيف خص ابا بكر يوم حنين او يوم احد وغيره بذلك وقد فر الناس
جميعهم الا من استثنى فنقول انما خصه بذلك ردا على من يقول انه افضل من
امير المومنين ع فذكر المناقب المشهورة لعلي ع والمثالب الظاهرة لابي بكر واما يوم خيبر
فهزيمة ابي بكر وعمر بها بالرواية مشهورة ... ويدك ان المجد حلو لطاعم ...
غريب فان مارسته ذقت ممقرا ... ويدك من اسماء الافعال والكاف للخطاب
لا موضع لها من الاعراب ويريد تصغير ارواد بحذف الزوائد من الهمزة والالف

ومعناه مهلاً وهو مصدر ارود يرود وله اربعة اوجه اسم الفعل كقولك رويد زيداً
بمعنى اورد زيداً اي امهله وصفة كقولك سار سيراً رويداً وحال كقولك سار القوم
رويداً اي مرودين ومصدر كقوله تع امهلهم رويداً وقولك رويد عمرو كقوله تع فضرب
الرقاب فالوجه الاول مبني والثلثة الاخر معربة والمخاطب ابابكر وقال له اربع على
نفسك في طلب ما لست من اهله فان الغريب لا داخل في الجد وليس من اهله يحلوله من
قبل ان يعرف ما يلزمه من المشاق فاذا باشر ذلك صعب عليه ونفر عنه وليس هو كاهله
المعادين على تحمل اثقاله ومكابدة اهواله «وما كل من رام المعالي تحملت
مناكبه منها الركام الكنهورا» المناكب جمع منكب وهو مجمع عظم العضد والكتف
والركام السحاب المتكاثف والكنهور العظيم منه واستعار ذلك للاثقال التي يحملها طالب
العلياء «تنح عن العلياء يسحب ذيولها» «همام تردى بالعلى وتأزرا»
«فتى لم يعرق فيه تيم بن مرة» «ولا عبد اللات الخبيثة اعصرا» الفتى السخي الكريم
وجمعه فتيان وفتية وفتو وفتي قال سيبويه ابدلوا الياء واوا في الجمع والمصدر بقية
شاذا والفتى ايضا الشاب والنبت ضعف ابي بكر وعمر وامره بالبعد عن هذا المقام
الذي لا يصلح الا لامير المؤمنين ع والهمام الملك العظيم الهمة واستعار لفظ التردي
والتأزر لاشتماله على انواع العلياء ثم شرع بذكر مثالب ابي بكر مقابلاً بمناقب علي
فذكر اولاً ان عليا ع من جوهر النبي ص لم يعرق فيه تيم بن مرة بعرق وهو جد لابي
بكر لان ابابكر اسمه في الجاهلية عتيق وقيل عبد الكعبة وفي الاسلام عبد الله
بن عثمان بن ابي قحافة بن عامر بن عمرو بن كعب بن سعد بن تيم بن مرة ثم ذكر ان عليا

لم يشرك بالله طرفة عين وهذه منقبة في مقابلها مثلبة لابي بكر وهي عبادته الاوثان
مدة طويلة «ولا كان معزولا غداة براءة» «ولا عن صلوة ام فيها مؤخرا»
وهذه ايضا مثلبة اخرى لابي بكر وذلك انه لما نزلت سورة براءة اعطى النبي ص ابا
بكر منها ايات ليقرأها على مشركي قريش في موسم الحاج فلما ذهب بها اوحى الله تعالى
الى النبي ص ولك لا يؤديها الا رجل منك فاستدعى النبي ص عليا ع وامره ان يركب ناقته
ويلحق ابابكر فيأخذها منه ويقرأها فلحقه بالروحاء فاخذها منه ومضى بها وقرأها
وهذه منقبة اخرى لعلي ع ثم ذكر مثلبة اخرى لابي بكر وهي تنحيته عن الصلوة وذلك
ان رسول الله ص لما ثقل في مرضه وحضر وقت الصلوة اذن المؤذن ولم يتمكن ص من الخروج
فقالت عائشة مروا ابابكر فليصل بالناس وقالت حفصة مروا عمر فليصل فلما سمع النبي ص
كلامهما قال انكن صويحبات يوسف ثم نهض معتمدا على امير المؤمنين ع وعلى الفضل
ابن العباس فلما دخل المسجد وجد ابابكر قد سبق الى المحراب فنحاه وصلى بالناس
«ولا كان في بعث ابن زيد مؤمراً» «عليه فاضحى لابن زيد مؤمرا» وهذه
ايضا مثلبة اخرى وهو انه كان رعية تحت اسامة بن زيد بن حارثة عتيق
النبي ص ثم بعد ذلك ولاه وجعله اميرا وذلك ان النبي ص قبل وفاته جهز جيشا
وامر عليه اسامة ثم دعاه وقال له سر الى مقتل ابيك فاوطئهم الخيل فقد وليتك
على هذا الجيش وامر ابابكر وعمر باتباعه فلما ثقل به المرض نفذت عائشة الى ابيها
وكذا حفصة بنت عمر وامرتاهما بالرجوع فرجعا ولو كان ابو بكر صالحا للامر لما تأمر
عليه اسامة ولم يبعده النبي ص عند موته «ولا كان يوما الغادر هفوحانه»

حذاراً وانا يوم العريش تستّرا ،، وتسلية اخرى في الغار وذلك ان النبي صلعم

لما تبادر المشركون على قتله امر الله تعالى بالمهاجرة عنهم فخلف عليا بمكة لحاجة

له وامره بالمبيت على فراشه فبات على الفراش باذلا لنفسه في طاعة الله غير خائف

ولا وجل وخرج النبي صلعم وصحبه ابو بكر فتبعه المشركون مقتفين اثره فال الى الغار فوجل

فاستتر فيه فتبعه المشركون الى باب الغار فامر الله تعالى العنكبوت فنسجت على باب

الغار فخفي على المشركين فانصرفوا ثم خرج وهاجر الى المدينة فعلي ع بات على الفراش

في موضع الموت والخوف غير حزين ولا وجل ابو بكر كان في صحبة النبي واتقاه

بالذي له ثم حصل له من الحزن ما نهاه النبي عنه وقد نطق القرآن المجيد بذلك

وايضا منقبة اخرى في يوم العريش وهو عريش عمل للنبي يوم بدر والعريش ما

يستظل به الانسان فاستتر ابو بكر فيه خوفا ورهبا وعلي ع يصادم الابطال ويجدل

الاقران في ذلك اليوم حتى قتل من الشجعان المذكورة والرجال المشهورة كالوليد

بن عتبة وحنظلة بن ابي سفيان وعتبة بن ربيعة ابي الوليد وغيرهم خمسة وثلاثين

رجلا وقتل الملائكة وباقي المسلمين خمسة وثلاثين وهذا مشهور ،، اما لم هدى

بالقرص اثر فاقتضى ،، لا القرص رد القرص ابيض ازهرا ،، القرص الاول قرص

الشعير وقرص الاخير قرص الشمس وايثاره بالقرص مشهور وذلك انه قد نذر صوما

عن شفاء ولديه الحسن والحسين ع فصام هو والطاهرة فاطمة ع واعدّ قرصا يفطر

عليه فجاء مسكين فتصدق بالقرص عليه وطوى هو والفاطمة لم يفطرا بعين الماء ثم

صاما صوم النذر واعدّ قرصا للفطور فجاء اليتيم فتصدق امير المؤمنين ع بالقرص ثم

صاما الثالث فجاء الاسير يسئل فاثره به ولم يفطر بغير الماء فانزل تعالى في حقهم الايات

من سورة هل اتى وروى الخوارزمي ان عليا وفاطمة ع كانا صائمين فاتاهما مسكين فاثراه

بقرص اعدّاهما لافطارهما وتخلّفت عند فاطمة قليل من الدقيق فعملته حريرة فاتاهما يتيم

مع امه فاثراه بها وتخلّف عند الطاهرة ع شيء من التمر فصنعه حيسا فجاء اسير فاثراه

به ولم يتخلف عندهم شيء فباتا بغير افطار يتضوران من الجوع واصبحا صائمين الى ان

اتاهما الله برزقهما واما رد الشمس على امير المؤمنين فانها ردت عليه مرتين مرة بالمدينة

فان النبي ص كان يوحى اليه وراسه على فخذ امير المؤمنين ع ولم يكن صلى العصر ورفع

النبي ص وقد غربت الشمس فلما علم النبي انه لم يصل العصر دعا الله تعالى ان يرد عليه الشمس

فصلى ثم غربت رواه الخوارزمي واما المرة الاخرى التي كانت بالعراق فبعد موت

النبي قال جويرة بن مسهر كنا مع امير المؤمنين ع مسافرين فحضر وقت الصلوة ونحن

بارض بابل فقال ان هذه ارض نزل بها العذاب لا ينبغي لنبي ولا وصي نبي ان

يصلي فيها فمن اراد منكم ان يصلي فيصلي وكانت الصلوة صلوة عصر قال فصلى الناس

ولم اصلي معهم انتظار الامير المؤمنين ع وسرنا حتى غابت الشمس ثم نزل ع واتيته

بماء فتوضأ ثم تكلم بكلام لم افهمه قال فرجعت الشمس الى مثل وقت العصر فصلى ثم غابت

ولقد احسن ابن نما الشاعر في قوله في هذا المعنى المعنى جاد بالقرص والطوى

ملء جنبيه وعاف الطعام وهو سغوب فاعاد القرص المنير عليه القرص والمقرض

الكرام كسوب ،، يزاحمه جبريل تحت عبائه ،، لها قيل كل الصيد في جانب الفرا ،،

يريد بالعباء الكساء الذي القاه النبي على اهل البيت يوم المباهلة وهم امير المؤمنين ع

وفاطمة والحسن والحسين ؏ وقرء قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم اهل البيت
اه ثم قال اللهم هؤلاء اهل بيتي احق وهذا الحديث من رواية احمد بن حنبل و
الفه جبرئيل معهم بجانب الكساء قال وانا معكم فهذا معنى قوله يؤاخه جبرئيل اه و
اما قوله كل الصيد في جانب الفرا فالمثل المضروب كل الصيد في جوف الفرا والفرا
بالهمزة حمار الوحش وبعضهم لا يهمزه حكاه المبرد وجمعه على القولين فراء كجبل وجبال
وانما خففت ضرورة وذلك ان حمار الوحش اصعب الصيد واشقه معالجة وتحصيل
وكان الصيد جميعه في جوفه اي اذا حصل فقد حصل الصيد كله والصيد هنا بمعنى
الصيد فضرب هذا المثل للسيادة لان الشرف جميعه في ضمنها ؞ حلفت بمثواه الشريف
وتربة ؞ احال ثراها طيب رياه عنبرا ؞ لا استقدل العمر في مدحتي له
وان لا يثنى العذول والكرا ؞ المثوى موضع الاقامة والرياه الريح الطيبة لا
لا استفر عن نفث الشي بكسر الفاء اذا فرغ وفني والعرض
القصيدة الثالثة وهي احد وعشرون بيتا
ارجا بهل شم الكباء اراك ؞ عن ريقها تحدث المسواك ؞
الارج انتشار رائحة الطيب وبصب على التميز او باستخارحت لجراي تحدث بالارج
والكباء بكسر الكاف والمد الذي يتبخر به وبالقصر الكناسة واستعار لفظ الحديث للمسواك
لافادته علم اللارج من ريق هذه المذكورة لانه طاب من تكثرها ثم استفهم بهل
استفهاما من باب تجاهل العارف للمبالغة والتعجب وقال العود ام هو الاراك و
ذلك من المقلوب وقال ابن هاني المغربي وما عذب المسواك الا لانه يقبلها دون
دائم الراغم وللطرف حاسنة الجبال فان رنت باللحظ فهي

الضيغم الفتاك ؞ الخنث بضم الخاء وسكون النون الكسر والتثني قال الجوهري
خنث الشيء فتخنث اي عطفته فتعطف ومنه سمي المخنث ويجوز ان يكون هنا
خنث بفتح الخاء والنون مصدر خنث والمعنى واحد والطرف العين ولا يجمع لانه
في الاصل مصدر وانت اداة الطريق وبابه والحظ نظر العين واللحاظ بالفتح
مؤخر العين مما يلي الصدغ واللحاظ من لاحظته اذا راعيته ويريد بخنث الجبال
الضعف والفتور والشعراء تصف العين بالضعف والفتور والكسل والمرض وما شاكل
ذلك لان العين المريضة الكثيرة الحركة لا يستحسن ثم قال وهذه الضعيفة اذا نظرت
كانت كالاسد في فتكها والضيغم الاسد والضيغم العض والفتاك الكثير الفتك
وهو القتل ؞ شركت القلوب ولم تخل من قبلها ؞ ان القلوب تصيدها الاشراك
هيفاء مقبلة يميل بها الصبى ؞ مرجاقان هي ادبرت فضناك ؞ الهيفاء الضامرة
الخصر والمرج شدة الفرح والنشاة والضناك بالفتح المرأة الكثيرة اللحم وانتصب مقبلة
على الحال اي هي هيفاء في حال اقبالها واذا ادبرت تنظر منها اكثار اللحم فكانها تحسن ذلك
فيه كالردف ففي الاقبال الضمور في البطن والخصر وفي الادبار ضد ذلك وهو الاكتناز
والامتلاء ولقد احسن وابلغ ؞ يا وجهها المسقول ماء شبابه ؞ ما لحق لولا
طرفك الفتاك ؞ المسقول المصبوب كان ماء الشباب صب فيه والمسقول صفة
للوجه وماء مرتفع بها وقوله ما لحق استفهام تحقير للموت اي لو لم يكن طرفك الذي
يقتل لكان الموت حقيرا غير معروف ؞ ام هل اتيك حديث وقفتنا ضحى ؞
وقلوبنا بيد الفراق فتاك ؞ ام هنا بمعنى بل الاضراب عن مضى وعاد الى غيره والنا

جمع شباة وهي حد السيف وغيره واستعار الفراق لهلك الانفس وقوله تشاك
اي تدخل هذه الحد ودنيها كما يدخل الشوك في الجسد يقال شيك فلان اذا
دخل الشوك في الجسد ،، يصدر عن خفق البنود فيمنح كالما ،، وحشو منا ماان بين
حراك ،، لو شيمي اقطع من نوى الاحباب ،، او سيف الوصي كلاهما بتاك ،،
جعل الخفقان للصدر لانها محل القلوب باقام الظرف مقام المظروف فالقلوب
مضطربة والجسوم ساكنة لما بها من الالم والحراك الحركة والنوى التحول من موضع
الى موضع اخر ،، الجوهر النبوي لا امثاله ،، ملوك لا توحيده اشراك ،، الجوهر الاصل
والجوهر ما يخرج من البحر من النفائس كالياقوت والزبرجد والجوهر عند المتكلمين الجزء
الذي لا ينقسم فيجوز انه اراد بالجوهر هنا الاصل ونسبته الى النبي لانه من اصله الشريف
وقوله لا امثاله ملوك فالملق النفاق تعريض بقوم كانوا بهذه الصفة فكانت اعمالهم نفاقا
وتوحيدهم باللسان وقلوبهم مشركة غير صافية ،، ذو النور الذي نسج الضلال ملاءة ،،
دكناء فهو لنسجها هتاك ،، الملاءة الملحفة والدكناء السوداء والنسج الفتح سين
وكرها الستر والهتك كشف الستر واستعار لفظ النسج ولفظ الملاءة والسوداء لما
يلفقه اهل الضلال من الشبه وذكر انه يكشف سواد تلك الشبه ويزيلها بنوره
ويهدي الى الحق ،، علام اسرار الغيوب ومن له ،، خلق الزمان ودارت الافلاك
في غضبه مريخها وبعزة ،، المهلوب منها مرزم وسماك ،، قوله علام اسرار الغيوب
سيأتي بيان شيء من ذلك وقوله ومن له خلق الزمان وقد مضى بيان شيء منه
والضمير في مريخها يعود الى الافلاك وكذا في منها والمريخ هو احمر اللون فلهذا جعله

في السيف والمهلوب الفرس القليل شعر الذنب وجعل مرزم والسماك وهما كوكبان
بعزة ورمز تشبيها ببياض الغرة بنور الكواكب فكان للكواكب الحظ من مكانه ويحتمل بعزة
الفرس اجلالا له وتعظيما له فكان ،، اعناق الملوك فان دوي ،، امرا لها لم يفض
كما منه فكاك ،، طعن كافواه المزاد ودونه ،، ضرب كاشداق المخاض دراك ،،
المزاد جمع مزادة وهي الراوية والمخاض الحوامل من النوق جمع لا واحد له من لفظه
بل واحدة خلفة ومنه قيل لفصيل اذا استكمل سنة ودخل في الثانية ابن مخاض
وللانثى ابنة مخاض لانه فصل عن امه بالمخاض سواء لقحت ام لم تلقح شبه
الطعن بافواه الروايا والضرب باشداق النوق وهو تشبيه مصيب والدراك
المداركة والمتابعة اي ضرب يتبع بعضه بعضا ،، ما عذر من وافت لديه
ملائك ،، ان لا تذعن لعزه املاك ،، وافت ذلك والملائك جمع ملك من
ملائكة السماء والاملاك جمع ملك من ملوك الارض من خضعت له ملائكة السماء
فاولى ان تخضع له ملوك الارض لان انقياد الاعلى يستلزم انقياد الاسفل ،، متعاظم
الافعال لاهوتيها ،، للامر قبل وقوعه دراك ،، قوله متعاظم الافعال
اي افعاله تعظم عند الناس قال الجوهري يقال اصابنا قطر لا يتعاظمه شيء لا يعظم
عنده شيء وقوله لاهوتيها نسبه الافعال الى الله تعالى بزيادة الواو والتاء كما
للملكوت والجبروت قال الجوهري اللاهوت ان صح انه من كلام العرب فهو
مشتق من لاه اي استتر ووزنه فعلوت مثل رغبوت ورحموت وليس مقلوبا
كالطاغوت قال الملا الطيبي الطاغوت اسم يكون للواحد والجمع وهو مشتق من طغى

لكنه مقلوب واصله طغيوب على وزن فعلوت مثل جبروت ثم قلبت الياء الى
موضع الغين فصار طيغوتا فانقلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها فصار طاغوتا
فاصله فعلوت مقلوب الى علوت وقد يجوز ان يكون اصلي لامه واوا فيكون
طغووتا لانه بني طغى يطغو ويطغى وطغيت وطغوت ويريد تعظيم افعاله وانها
كافعال الله تعالى لا يعظم عندها شيء " او في ابن القمر المنير لنعله " شسع
واعظم من ذلك مراك " شسع النعل السير الذي بين الاصبعين في النعل
العربية والشراك ما حول القدم من السيور وذكاء من اسماء الشمس جعل
شسع نعله وشراكها اعظم من القمر والشمس " الصانع الفتاك والمطول
المناع والاخاذ والتراك " وصفه بانه امام حق يحكم بالحق فيما يراه من
المصالح فتارة يصفح واخرى يقتل ومرة يمنع وتارة يعطي وياخذ ويترك بحسب ما
يقتضيه المصلحة ويوجبه علمه الغزير ونظره الثاقب وهذا شان ائمة العدل " قد
قلت للاعداء اذ جعلوا له " ضدا ايجعل كالحضيض سماك " الحضيض قرار
الارض من منقطع الجبل والسماكة اعلى الهواء جعل محل علي مرتفعا ومحل غيره
منخفضا ولا مناسبة بين العالي والهابط " حاشا النور الله تعدل فضله "
ظلم الضلال كلا واي الاولاد " حاشا كلمة معناها المباعدة التنزيه من غيره
ولهذا يستثنى بها ويحذف الفها تخفيفا ومذهب سيبويه ومن تابعه من البصريين
انها حرف جر وذهب الكوفيون الى انها فعل وتبعهم المبرد والاخفش يجيز في خلا
وعدا وحاشا ان يكون حروف جر وحكى الفعلية في حاشا ودون دخول ما

عليها

عليها في قول بعضهم رايت الناس ما حاشا قريشا فانا نحن افضلهم فعالا والاوفاك
الكثير الكذب نوهته في هذا البيت من ان يماثله احد وهو رمز على الاعداء الذين
ذكرهم في البيت الذي قبله لحكم بتكذيبهم وجزم بان الذين ساووهم به كانوا على
ضلال ولهذا استعار لفظ الظلم واستعار لعلي عليه السلام لفظ النور لانه نور الهدى والحق
صلى عليه الله ما كست الربا " بردا بايدي المعصرات تحاك " الربوة بضم
الراء وفتحها وكسرها المرتفع من الارض والمعصرات السحاب واستعار لفظ الكسوة و لفظ
البرد الربا لاشتمال النبات عليها كاشتمال الثوب على الجسد ورشح الاستعارة
بقوله تحاك بايدي المعصرات لان ذلك من فعلها " برغت لكم شمس الكنس "
وبدت لكم روح القدس " برغت طلعت والكنس جمع كناس وهو في الاصل
الموضع الذي يستتر فيه الظبي والكنس الكواكب قال ابو عبيدة لانها تكنس في المغيب اي تستتر
والقدس بتسكين الدال وفتحها الطهر اسم مصدر ومنه قيل للجنة حظيرة القدس وروح
القدس جبرئيل وظاهر هذا الشعر انه في وصف الخمر بان كان يريد بذلك الخمر الحقيقية
فقد غلا ولحن اي فتستتر في الاستعارة بين الخمر التي هي ام الخبائث والانجاس وبين
وروح الطهر اي قوامه الذي يقوم به وان كان يريد بذلك نحو الصوفية كابن
الفارض وغيره ويكنى بالخمر عن المعرفة الالهية فذلك شايع مستحسن واستعار لها لفظ
الروح ملاحظة لقوام الاجسام بها في الصحة " فلك الجبين تعفر وفي الترب
تعفر الجبس " الجبين يريد به الجبهة وتحكها كسر طينها دنهاو وقوله تعفر الجبس فعفروا
اي عفر واخذ وذكر في التراب تعظيما لها والعفر التراب وقوله تعفر الجبس

أي تعقبها مثل تعقب الحبيس والحبس جمع حبيس وهو الزاهد من النصارى يحبس
نفسه للعبادة وهذا من قول أبي نواس في الخمر تعاظم بها أن يعيشه عيشة فلم تستطع دون
السجود لها صبرا ؛؛ الصمت أجلى لأولي ضيعها ؛؛ النديم بلا أخرس ؛؛
غلط المجوس هي التي ؛؛ عبد المزمزم إذ زمزم ؛؛ الصمت السكوت و
هو منصوب بتقدير فعل وكذا الأخرس وقوله غلط المجوس أي في ادعائهم عبادة النار بل هذه
هي النار الحقيقية التي تعبد على دعواهم لا تلك والشعراء يشبهون الخمرة بالنار لحمرتها
وتشعشعها والمزمزم الذي يتكلم بلغتهم ويزمزم في عبادتهم والمجوس غلطوا حيث
يحسبون أنها النار العنصرية التي تعبد على دعواهم ؛؛ ما دارت فخلى الزمان لها النظير ؛؛
ولا هجس قد مضت وظل بها الورى ؛؛ فالأمر فيها ملتبس لا يجتن تذكر عهد ؛؛
مولدها القديم والأنس ؛؛ فم يا نديم تغالط الأوقات فيها واختلس ؛؛
الاختلاس الاستلاب والأنس البشر الواحد إنسي وإنسي أيضا بالتحريك وجمع أناسي
أناسي وجمع الإنسان أيضا أناسي والياء عوض من النون فقول ابن أبي الحديد في الأنس
يريد جمع النسي بالتحريك على ما حكاه الجوهري وفي هذه الصفات غلق لا تكاد أن تكون
كنايه ؛؛ بالراح روح فهل لمن ؛؛ وعلى جماح الكأس كس ؛؛ الراح من أسماء الخمر والجماح الصعوبة
يقال جمح الفرس إذا راكبه وقوله كس أمر بالكيس وهو خلاف ويريد هنا سهولة الخلق
لا تلقها إلا ببشر ؛؛ فالقطوب من الدنس ؛؛ ما أنصف الصهباء من ضحكت إليه وقد عبس ؛؛
البشر طلاقة الوجه والقطوب والعبوس ضده وقبض الوجه والدنس الوسخ في
الثوب واستعاره هنا لرداءة الأخلاق والصهباء الخمر والصهبة الشقرة وهذا

من قول

من قول بعضهم لئن بت وقد رآه يقطب وجهه وهو يشرب ما أنصفتها أضحك
في وجهك وتقطب في وجهها ؛؛ فإذا سكرت فغن لي ؛؛ ذهب الشباب
فأخنس ؛؛ تخنس أي تتأخر وخففه ضرورة وخص هذا القول بوقت السكر لأنه
في حالة لا ينتفع معها الوعظ ؛؛ لله أيام الشباب وحبذا تلك الخلس ؛؛
كم ليلة لم ألق بعد عشائها إلا الغلس ؛؛ الخلس جمع خلسة وهي استلاب الشيء
المكون والغلس الظلمة آخر الليل يريد أن أول الليل اتصل بآخره كأنه لا واسطة بينهما
وذلك مبالغة في القصر ؛؛ قصرت وقد ركض الصباح ؛؛ يحثها ركض الفرس ؛؛
وكذاك أيام المسرة ؛؛ رجع طرف أو نفس ؛؛ جمع الليل بضم الجيم وكسرها
قطعة منه ؛؛ نادمت في ظلمائها عذب اللما حلو اللعس ؛؛ اللما سمرة في الشفة تستحسن وكذا
اللعس هو سمرة فيها مشر ادخان ؛؛ في كفه قبس المدام ؛؛ وفي الحشا منه القبس ؛؛
القبس شعلة من النار شبه بها الخمر لحمرتها ؛؛ وسد له كفي فحبه لو عنى لما
نعس ؛؛ هل من قريبة لذة ؛؛ إلا وكنت المفترس أيام ؛؛ اعترق الصبا
عض الأديم وانتهس ؛؛ اللوعة حرقة القلب من المحبة وجعل اللذة كالفريسة
لم تشبيها بفريسة السبع لحكمه عليها وظفره بها وإن صيدها ونهس اللحم وانتهس
إذا أخذه بمقدم أسنانه وعرق العظم واعترقه إذا أخذ ما عليه من اللحم و
استعارها للصبا فكأنه أخذ جميع ما فيه من اللذة وقوله عض الأديم أي طري
الجسم ؛؛ حتى قضيت مآربي ؛؛ ومن متها حوم المرتبس ؛؛ فإذا اعصار وذاك
حوب ؛؛ في المغيبة أو طفس ؛؛ المآرب جمع مأرب ومأربة وهي الحاجة والأرب

المجبل والحوب الاثم والمغبة عاقبة الشي والطفس الدرن والوسخ واستعار

لفظ العصاة لما صدر عن الشهوات من الاثام وقوله او طفس يحتمل ان يكون

او هنا بمعنى الواو على مذهب الكوفيين ويكون المعنى ان عصاة فذلك اثم في الاخرة

ودنس للعرض في الدنيا وهو من قول ابي نواس وفعلت ما فعل امرؤ بشبابه فاذا

عصاه كل ذلك اثام ٭ فافزع الى مدح الوصي ففيه تطهير النجس ٭ ورب الشلاهب

والقراضب والقانب والخمس ٭ قوله فافزع يخاطب نفسه اي التجاء والفزع الالتجاء

والشلاهب جمع شلهب وهو الطويل من الخيل والقواضب جمع قاضب وهو السيف

القاطع والقانب جمع مقنب وهو من القوم ما بين الثلثين الى الاربعين والخميس

جمع خميس وهو الجيش لانه خمس فرق المقدمة والقلب والميمنة والميسرة والساق ٭

والبيض والبيض القواطع ٭ والغطارفة الحمس ٭ الغطارفة جمع غطريف وهو السيد

الحمس جمع احمس وهو الشجاع والحماسة الشجاعة ٭ والجامحات الشامسات ٭

وفوقها الصيد الشمس ٭ الجامحات المسرعات من الخيل وهي ايضا الصعبة التي لا

تملك ظهورها والصيد الملوك والشمس جمع شمس وهو الاشداء الذين اخلاقهم

متشددة ٭ من كل هواء والعنان مطهم صعب سلس ٭ هواء اي جائل والمطهم الفرس

التام الخلق وقوم صعب سلس اي صعب في نفسه سلس عند راكبه وهو عانه

لكثرة حركته ونشاطه ٭ للشرك منها ماتم ٭ والطير منها في عرس ٭ المأتم الجماعة

من النساء يجتمعن لفرح او حزن وهنا يريد الحزن وقوله للشرك اي لاهل

الشرك والمأتم بسبب القتلى وكون الطير في عرس بسبب القتلى ايضا لانها تقع



في احلادهم وتشرب من دمائهم ٭ عفت رسوم العسكر الجلي فيمنا فاندرس ٭

عفت درست والعسكر الجلي هو عسكر طلحة والزبير وعائشة ونسبه الى الجمل لان

الوقعة تسمى وقعة الجمل وهو جمل عائشة بنت ابي بكر وكانوا حوله يقاتلون ولم ينكسروا

حتى امر علي ع بعقره فعقر فهربوا فلذا قال ع لاهل البصرة بدمهم كنتم جند المرأة واتباع ا

لبهيمة رغا فاجبتم وعقر فهربتم وكانت طلحة والزبير تابعا امير المؤمنين ع بعد قتل العرض

دون ارادة فلما لم يجبهما اليه نكثا البيعة وخرجا بعائشة الى البصرة فافسدوا اهلها فصار اليهم

امير المؤمنين ع فجاهدهم اما طلحة فقتله بعض الصحابة وهو مروان ابن الحكم لانه

كان ممن اجلب على عثمان فرماه بسهم فقتله من حيث لا يعلم واما الزبير فان

امير المؤمنين ع ذكره بقول النبي ص انك ستحاربه وانت ظالم له فاسترجع فاذكرني

شيئا انسانيه الدهر ثم فارق المعركة فتبعه عمرو بن جرموز فقتله غيلة وهو قائم

يصلي واتى بسيفه وقيل برأسه ايضا الى امير المؤمنين ع فبشره بالنار فولى

وهو يقول اتيت عليا برأس الزبير ابغي به عنده الزلفة فبشر بالنار يوم الحشر

فبئس بشارة ذي التحفة فذكر ان هذا ابن جرموز خرج على علي بن ابي طالب

مع اهل النهروان فقتل معهم فاستحق النار صدقا لقول النبي بشر قاتل ابن صفية بالنار

وكان النبي ص قد قال لامير المؤمنين ع انك ستقاتل الناكثين والقاسطين و

المارقين فهؤلاء اهل الجمل هم الناكثون الذين نكثوا بيعته على اله لعنة الله

عليهم اجمعين ٭ وقد اعنتها الى حرب بن حرب فارتكس ٭ لما ذكر الناكثين

شرع في القاسطين وهم معوية وحزبه والضمير في اعنتها يعود الى الخيل المتقدم

ذكرها وابن حرب هو معوية ابن ابى سفيان بن حرب واركس وقع فى امر نخاف
واركسه الله رده مغلوبا ٭ رفع المصاحف يستجير من الحمام وينبس ٭ وينبس
اى يحرك ومنه قوله ثم فلا تبتئس بما كانوا يعملون اى لا تحزن ولا تشتك وقوله المصاحف
يذكر حال ما جرى لمعوية وذلك انه كان واليا على الشام قبل عثمان فلما رجع
الامر الى امير المؤمنين ع بعد قتل عثمان انفذ اليه جرير بن عبد الله البجلي يامره
بالبيعة فدافع وماطل ثم استخف اهل الشام بالشبه الباطلة والتمويه الكاذب فا
طاعوه فاصر على المعصية فصار اليه فى عسكره وسار معوية فى اهل الشام فالتقى
الجمعان بصفين وهى ارض معروفة ووقع بينهما حروب عظيمة انكشفت عن
سبعين الف قتيل على رواية فى يوم الهرير وليلة وصلوا الليل بالنهار ولم
يصلوا الا بالتكبير وقتل امير المؤمنين ع بيده فى ذلك اليوم والليلة خمسمائة رجل
وزيادة وقتل من اصحابه فيها الف رجل وتسعون رجلا منهم اويس القرنى رض وهاشم
ومائة وخزيمة بن ثابت الانصارى ذو الشهادتين رض وقتل من اصحاب معوية
فى اليوم والليلة سبعة الاف رجل على رواية حكى ذلك الخوارزمى فلما عاين
معوية القهر والاخذ استدعى عمرو بن العاص واستشاره فاشار عليه برفع
المصاحف على الرماح فعلوا المصاحف وقالوا يا اهل العراق ندعوكم الى كتاب الله تعالى
من فاتحة الى خاتمة فاحذونا بما فيه وتعطونا بما فيه فاحجم اهل العراق عن القتال
فقال لهم امير المؤمنين ع انها حيلة وخديعة فلم يقبلوا فاختلفوا بينهم فلما راى
امير المؤمنين ع اختلافهم وضعفهم اجاب الى الصلح واتفقوا على تحكيم حكمين يحكمان

خاتمة



بكتاب الله تعالى بين الفريقين فحكم معوية عمرو بن العاص واراد امير المؤمنين ع
ان يحكم عبد الله بن العباس رض فلم يوافقوه فحكموا ابا موسى الاشعرى وكان
منحرفا عن علي ع فبطلت الحرب وتمت حيلة الشيطان وتواعد الحكمان الى الموضع يقال له دومة
الجندل فلعب عمرو بابى موسى حتى صعد المنبر فخلع امير المؤمنين كما خلع خاتمه من
اصبعه ثم صعد عمرو بعده فاثبت معوية كما اثبت خاتمه فى اصبعه والقضية طويلة ٭
خاف الحسام الهندمى وحاذر الرمح الوريس ٭ فانصاع ذا عين مسهدة يلف المختلس ٭
الهندمى الاحمر منسوب الى الهندم وهو البقم وقيل دم الاخوين والوريس الاصفر كانه طلى
بالورس وهو نبت اصفر يكون باليمن فانصاع رجع والمسهدة الساهرة والمختلس
المستلب ٭ وسرت بارض النهروان ٭ فوغمت ركنى قدس ٭ النهروان نهر شرقى دجلة
كانت عنده وقعة الخوارج وقدس جبل عظيم بنجد ورداه ساكنة وحركها مرة ضمير
سرت للجبل المتقدم ولما ذكر الناكثين والقاسطين ذكر بعدهم المارقين وهم الخوارج
وسماهم بالمارقين لقول النبى ص انهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية
وكان من شانهم انه لما وقع التحكيم ندموا وقالوا انا كنا كفرنا وقد اسلمنا وبذا وكان
ينبغى للرجال ان يحكموا فى دين الله وقالوا ان معوية كافر ونسبوا امير المؤمنين ع الى الكفر
ايضا لاجل رضاه بالتحكيم ومذهب الخوارج ان صاحب الكبيرة كافر وكانوا ستة الاف
رجل اجتمعوا فى قرية يقال لها حروراء فنسبوا اليها فخرج اليهم امير المؤمنين ع وحاجهم
فرجع منهم الفان وتخلف الباقون فقتلهم بارض النهروان لم ينج منهم الا ثمانية
انفس ٭ اللون برق مختلس ٭ والصوت رعد مرتجس ٭ المختلس الذى يختلس الابصار

اى يخففها والرجل الذى يحصل منه رجس وهو الصوت الشديد فقدت سنابكها على

هام الخوارج كالقنس السنابك جمع سنبك وهو مقدم الحافر والقنس جمع قونس وهو

اعلى البيضة من الحديد يعنى ان حوافر الخيل قد صارت على رؤسهم وهم قتلى كانها البيض

يومى بها خر الوغا اسد الملاحم والوطس الملاحم جمع ملحمة وهى الوقعة العظيمة والوطس

جمع وطيس وهو التنور ويستعار لشدة الامر ومنه حمى الوطيس اذا اشتد الحرب الزاهد

الورع التقى العالم الحبر الندس صلى عليه الله ما غار الحجيج وما جلس الزاهد التارك

والورع العفيف والحبر بالفتح وقد يكسر العالم والندس الفطن الفهم وغار الحجيج اذا اتى

الغور وجلس اذا اتى نجدا لان نجدا يسمى الجلس

دمنه مكسورة وهى اربعة وسنزله لينا لم ظعن بين الغيم

وحاجر يرغن شموسا فى الظلام الدياجر الظعن جمع ظعينة وهى فى الاصل الهودج

وتسمى المرأة ظعينة ما دامت فى الهودج فان لم تكن فيها اطلق عليها هذا اللفظ اتساعا والغيم

وحاجر موضعان والغيم الكلاء تحت الكلاء اليابس الحاجر يمسك الماء من المكان المنهبط

والجمع حجران والدياجر جمع ديجور وهو الليل المظلم ويريد بالظعن هنا النساء ولهذا

شبههن بالشموس فشبهها ببيضات النعام يقلها من العيس اشباه النعام النوافر العرب

تشبه النساء بالبيضة واللؤلؤة والظبية قال الله تعالى كانهن بيض مكنون وذلك لصفاء

البيض وبياضه ويقلها يحملها والعيس جمع اعيس وعيساء وهى الابل البيض وقيل

كريم الابل وشبهها بالنعام لسرعة سيرها وخص النوافر لان سيرها اسرع وابلغ

ومن دون ذاك الخدر ظبية قانص ترنى دماء المثلات الخوادر الخدر الستر

وتسمية المرأة بالظبية مجاز للنسبة الحاصلة بينهما فى حسن العينين والعنق والمشبلات

الاسود ذوات الاشبال والخوادر جمع خادر وهى التى فى خدرها اى اجمها وخص المشبلات

لكونها اقوى واجرء وخص الخوادر لانها اكثر من الظواهر تنوء باعباء الحلى وانها

لتضعف عن لمح العيون النواظر تنوء تنهض مثقلة بعد مشقة والاعباء جمع عبء وهو

الثقل والحلى جمع الحلى مثل ثدى وهو فعول وقد تكسر الحاء لمكان الياء وقرء من حليهم

عجلا جسدا بضم الحاء وكسرها ومخرج البيت مخرج التعجب اى من تضعف عن لمح البصر كيف

يحمل اثقال الحلى وهذا نظر فيه الى قول المعرى وبا اسية حليها اى سفها حمل الحلى اعيى عن

النطق اذا اعتجرت قانى الشفوف فيالها نبابيج وجد فى قلوب المغافر اعتجرت اى

لبست المعجر وهو ثوب تلفه المرأة على راسها والقانى الاحمر والشفوف جمع شف وهو

الثوب الرقيق والنبابيج الشدايد والمغافر جمع مغفر قال الاصمعى هو زرد

ينسج على قدر الراس يلبس تحت القلنسوة والغفر الستر والمنادى فى قوله فيالها

محذوف اى يا قوم احضروا لها واللام للاستغاثة وفتحت لاتصالها بالضمير والمعنى ان

هذه المرأة اذا وضعت هذه الشفوف على راسها حصل فى قلوب المغافر التى هى على

رؤس الشجعان وجد عظيم كيف لم تكن هى الموضوعة على راسها فقلوب المغافر او ساطها

على هذا المعنى ويجوز ان يكون الكلام على تقدير حذف المضاف اى فى قلوب اصحاب

المغافر فعلى هذا يكون الكلام حقيقة وعلى الاول مجازا والاول اجود ومعنى البيت

للمتنبى فى قوله مرة فى قلوب الطير معرفها وحسرة فى قلوب البيض واليلب اذا راوا لها

راس لا بسه وراى المقانع اعلى منه فى الرتب تميل كما مال النزيف وتنثنى فتسمع

الكثيبة ظافي، النزيف السكران لانه ينزف عقله ومنه قوله تعالى لا يصدعون عنها
ولا ينزفون اى لا يسكرون والكثيبة الجيش، لها محض ود فى الهوى وتجنى
وخالص اضمار وصفو سرائر، فبادت بغضها الى كل عاشق، سواى
وحببها الى كل ناظر، وبغض لها الناس غيرى كما ترى، فبحاسوها كل باد
وحاضر، فياجنة فيها العذاب ولم اخف، حلول عذاب فى الجنان النواضر
النواضر جمع ناضرة وهى الحسنة الرايقة ومعنى الابيات واضح، يعاقب حسبانها
غير مشرك، ويحرم من نعمائها غير كافر، الحسبان مصدر حسبت احسب حسبانا بضم
الحاء وفتحها وحسبا وحسابة ايضا والحسبان الوسم ولما استعار لهذه المرة لفظ الجنة
لما فيها من اللذة والنعيم جعل حالها معكوسة فجعل فيها العذاب وذلك بسبب قطعتها
وهجرها وجعلها يعاقب غير المشرك وهو الذى لم يحب معها احدا ويحرم غير الكافر
وهو الذى لم ينكر حقها، علمتك لا قرب الديار بنافع، لديك ولا بعد الديار بضائر
وما قرب وطاب بها متباعد، المودة الا مثل قرب المقابر، حلفت برب القعضبية
والقنا، المثقف والبيض الرقاق البواتر، القعضبية الاسنة منسوب الى قعضب وهو
رجل كان يعملها والمثقف المقوم المعدل، وبالسابحات السابقات كانها، من الناشرات
الفارقات الاعاصر، السابحات الخيل التى تعدو والناشرات الرياح وهو من النشر ضد
البسط وقيل هى الرياح التى تاتى بالمطر والفارقات قد جعلها من صفات الرياح وقد قيل
ذلك وقال ابن قتيبة فى قوله عز وجل فالفارقات فرقا انها الملائكة تنزل تفرق بين الحق
والباطل وكذا قال العزيزى فاما الاعاصر فانها الرياح القوية شبه جرى الخيل بجرى الرياح العاصفة

العوار محبة معلولة بطلب الحظ من المحبوب وقد يراد به مطلق المحبة [illegible]

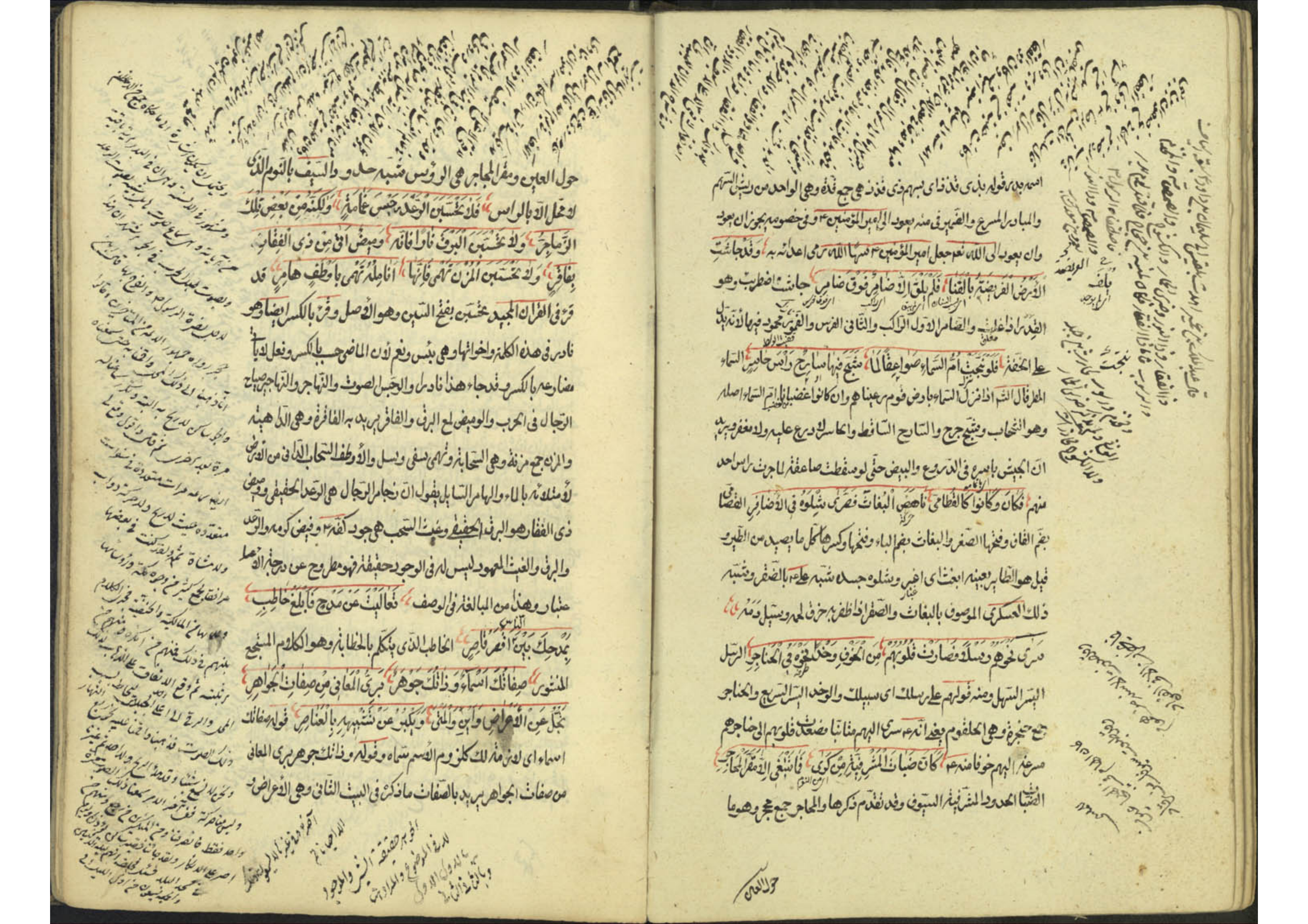
وعوج

وعوج مرنات وصفر صوائب، وفلك باذى العباب مواخر، العوج المرنات القسى
والصفر الصوائب السهام والفلك السفن والاذى موج البحر والجمع اواذى
والعباب لجة الماء ومعظمه ومواخر جوار تشق الماء بصوت، لقد فاز عبد للوصى ولاؤه
ولو شابه بالموبقات الكبائر، الموبقات المهلكات فى الاخرة وقد جاء فى الحديث
حب على حسنة لا يضر معها سيئة وبغضه سيئة لا ينفع معها حسنة وشابه خالطه
وخاب معاديه ولو حلقت به، قوادم فتخاء الجناحين كاسر، حلقت ارتفعت والقوادم
جمع قادمة وهى الريش الاول من الجناح فى كل جناح عشرة والفتخاء العقاب والكاسر
التى تكسر ما تصيد وقد مضى مثل ذلك والمعنى ان معاديه لا ينجو ولا يخلص من الهلاك
ولو كان على جناح هذا الطائر وقوله فتخاء الجناحين اى ناعمة الجناحين، هو النباء
المكنون والجوهر الذى، تجسد من نور من القدس زاهر، النباء هو الخبر والمكنون
المستور كانه من الله لا يعلم بشر فضله الا هو والجوهر يريد به هنا الاصل وتجسد
اى تصور وزاهر اى مشرق وروى الخوارزمى باسناده الى رسول الله صلعم انه قال كنت
انا وعلى نورا بين يدى الله تعالى من قبل ان يخلق آدم باربعة عشر الف سنة فلما خلق الله
تعالى آدم سلك ذلك النور فى صلبه لم يزل الله تعالى ينقله من صلب الى صلب حتى اقره فى
صلب عبد المطلب ثم اخرجه من صلب عبد المطلب فقسمه قسمين قسما فى صلب عبد الله و
قسما فى صلب ابى طالب فعلى منى وانا منه وهذا معنى قوله تجسد من نور من القدس
زاهر اى صار ذلك النور جسدا، وذو المعجزات الواضحات اقلها، الظهور على
مستودعات السرائر، اما معجزاته وكراماته وعلمه بالمغيبات فاشهر من الشمس وابين

من فلق الصبح نحو ذلك كنفه قليب ... الذي عند الراهب وسيأتي ذكره ومنه ما روي انه كان
جالسا في مسجد الكوفة في جماعة فيهم عمرو بن حريث فاقبلت امرأة مختمرة لا تعرف فوقفت وقالت
لعلي يا من قتل الرجال وسفك الدماء وايتم الصبيان وارمل النساء فقال انها لهي هذه السلقلق
الجلعة المجعة وانها لهي هي شبه الرجال والنساء التي ما رأت دما قط قال فولت منكسة رأسها فتبعها عمرو بن حريث فلما دخلت دارها امر جاريته ان يستعرض ثيابها لينظر اليها
وسئلته ان لا يكشفها وقال انا والله كما قال لم ار كب النساء وانتها الرجال وما رايت دما قط
فنزلها والسلفلق السليطة وهو من السلق وهو الذئب والجلعة المجعة الفاحشة اللسان والتي
منها العانة ﴿ووارث علم المصطفى وشقيقه اخا ونظيرا في العلى والاوامر النفيقة﴾
الاخ والاوامر جمع اصرة وهي القرابة وكلما يعطف على الانسان من رحم صهر ومعروف
يعني انه اشتق من النبي فانه في علاه وخلقه الكريمة التي تعطف الناس عليه
﴿الا انما الاسلام لولا حسامه كعفطة عنز او قلامة حافر﴾ انما كلمة تفيد الحصر وانه
مركب من ان التي للاثبات وما التي للنفي فالحصر حاصل من اثبات ذلك الشيء ونفي
ما عداه والعفطة من الفم الحبقة ومن الشاة ما تنثر بانفها كالحمار ويقال ما له عافطة
ولا نافطة اي لا عنز ولا شاة ويجوز انه اراد بالعفطة ما ينثر بانفها ويكون مجازا
والمعنى انه لولا جهاده عن الاسلام لكان حقيرا كما ان العفطة وقلامة الحافر
حقيران ﴿الا انما التوحيد لولا علومه لعرضة ضليل ونهبة كافر﴾ وايضا لولا
علومه الالهية وبراهينه الكلامية لكان التوحيد معرضا لاهل الضلال ومنتهبا بايدي الكفار فان جميع العلوم الاصولية اليه تنسب وعنه تروى ولكلامه

استدل

استدل العلماء على التوحيد واهتدوا الى طريق العدل والتضليل الكثير الضلال
واما النهبة فلم يذكرها الجوهري بالتاء بل قال والنهب ما انتهب كذا قال ابن فارس
﴿الا انما الاقدار طوع يمينه فبورك من وتر مطاع وقادر﴾ الاقدار جمع قدر وهو
قضاء الله واليمين القوة والوتر بالفتح والكسر الفرد والمعنى انه ع منه من القوة النفسية
ما يتمكن معها من دفع القدر بمشية الله تعالى وجعله وترا لانه لا يماثله احد من الناس
والوتر ايضا من اسماء الله تعالى وقوله فبورك اي زاد الله بركة والبركة النماء والزيادة وقوله
مطاع اي تطيعه الاقدار وقد بين الطاعة والقدرة في البيت التالي ﴿فلو ركض حرك
الصم الجلاميد والصفا لفجرها بالمترعات الزواخر﴾ المترعات والزواخر الممتلئات والموصوف
محذوف اي بالاودية والانهار المترعات يعني لو ضرب الارض برجله في حال وطئه وهي
من الصخر الجلود لفجرها بالماء وهذا وما بعده يعني القدرة والطاعة ﴿ولو رام كسف الشمس
كور نورها وعطل من افلاكها كل دائر﴾ كور نورها اي لفه كما يكور العمامة اي تلف على
الرؤس ﴿هو الاية العظمى ومستنبط الهدى وحيرة ارباب النهى والبصائر﴾ الاية العلامة
فهو ع دليل الله الاعظم على كل مؤمن ومنافق بمحبته وعداوته ومستنبط مستخرج ولما كان
عليه سرا من اسرار الله تعالى لا تدركه الافكار وبحرا من بحار العلم لا تقع على ساحله
الابصار وكان فيه من الفضائل ما لا يطلع على كنهه الا الله تعالى لا جرم تقطعت فيه
انفاس الواصفين وحارت في حقيقته وفضله بصائر العالمين فلهذا جعله حيرة ارباب النهى
والبصائر ﴿رمى الله منه يوم بدر خصومه بذي فدذ من ال بدر مبادر﴾
اي يوم وقعة البدر وهو اسم ماء كانت عنده الوقعة وقال الشعبي بدر بئر كانت لرجل



اسهم بر قوله بذى قذذ اى بسهم ذى قذذ هى جمع قذة وهى الواحد من ريش السهم
والمبادر المسرع والضمير فى منه يعود الى امير المؤمنين ع وفى خصومه يجوز ان يعود
وان يعود الى الله نعم جعل امير المؤمنين ع سهما لله يرمى اعدائه به « وقد جاشت
الارض الفريضة بالقنا « فلم يلق الا ضامر فوق ضامر » جاشت اضطربت وهو
القدر اذا غلت والضامر الاول الراكب والثانى الفرس والقوة محمود فيهما لانه يدل
على الخفة « فلو نجبت ام السماء صواعقا » تشبع فيها سارح راس حاسر » السماء
المطر قال الشاعر اذا نزل السماء بارض قوم رعيناه وان كانوا غضابا وام السماء اصله
وهو السحاب وتشبع جرح والسارح الساقط والحاسر الذى لا درع عليه ولا مغفر ويريد
ان الجيش باسره فى الدروع والبيض حتى لو سقطت صاعقة لما جرت راس احد
منهم « فكان وكانوا كالقطامى ناهض البغات فصرى شلوه فى الاضافر القصا
بضم القاف وفتحها الصقر والبغات بضم الباء وفتحها وكسرها كل ما يصيد من الطير
قيل هو الطائر بعينه ابغث اى اغبر وشلوه جسده شبه على ع بالصقر وشبه
ذلك العسكرى الموصوف بالبغات والصقر اذا ظفر به خرق لحمه وسيل دمه «
سرى نحوهم وسلك فصارت قلوبهم » من الخوف وخلتهم فى الحناجر الرسل
اليسر السهل ومنه قولهم على رسلك اى سبيلك والوخد السير السريع والحناجر
جمع حنجرة وهى الحلقوم يعنى انه ع سرى اليهم متانيا فصعدت قلوبهم الى حناجرهم
مسرعة اليهم خوفا منه ع « كان ضبات المشرفية من كرى » فما تبتغى الا مقر المحاجر »
الضبا الحدود والمشرفية السيوف وقد تقدم ذكرها والمحاجر جمع محجر وهو ما

حول العين ومقر المحاجر هى الرؤس شبه حد السيف بالنوم الذى
لا محل الا بالراس » فلا تحسبن الرعد رجس غمامة » ولكنه من بعض تلك
الزماجر » ولا تحسبن البروق نار اقامة » وميض اتى من ذى الفقار
بفاقر » ولا تحسبن المزن تهمى فانها » انامله تهمى باوطف هامر » قد
قرئ فى القران المجيد تحسبن بفتح السين وهو الاصل وقرئ بالكسر ايضا وهو
نادر فى هذه الكلمة واخواتها وهى بئس ونعم لان الماضى حسب بالكسر وفعل لا ياتى
مضارعه بالكسر وقد جاء هذا نادرا والرجس الصوت والزماجر والزماجير صياح
الرجال فى الحرب والوميض لمع البرق والفاقر يريد به الفاقرة وهى الداهية
والمزن جمع مزنة وهى السحابة وتهمى تسقى وتسيل والاوطف السحاب الدانى من الارض
لامتلائه بالماء والهامر السائل يقول ان زماجر الرجال هى الرعد الحقيقى ووميض
ذى الفقار هو البرق الحقيقى وغيث السحب هى جود كفه ع وفيض كرمه والرعد
والبرق والغيث المعهود ليس له فى الوجود حقيقة فهو مطروح عن درجة الاعتبار
وهذا من المبالغة فى الوصف » تعاليت عن مدح فابلغ خاطب »
بمدحك بين الناس اقصر قاصر » الخاطب الذى يتكلم بالخطابة وهو الكلام المسجع
المنثور » صفاتك اسماء وذاتك جوهر » برى المعانى من صفات الجواهر »
تجل عن الاعراض والاين والمتى » ويكبر عن تشبيهه بالعناصر » قوله صفاتك
اسماء اى لازمة لك كلزوم الاسم مسماه وقوله وذاتك جوهر برى المعانى
من صفات الجواهر يريد بالصفات ما ذكره فى البيت الثانى وهى الاعراض و

والأين والمتى اذ كل جسم لا ينفك منها فهذه الصفات فيه ع اجل فى غيره اما الاولى
فانه ع لا يمكن ان تغيره على فوات اطماع الدنيا ولا يفرح بما اوتى منها ولا يحل له خوف
عند مناولة الاقران ولا غير ذلك من اعراض الدنيا بل كل ما يعرض له فانه فى ذاته ع
واما الاين فهو المكان فليس مكانه ع لكان الغير لان مكان على ع امام محراب صلوة
او معركة جهاد او سعى فى سبيل الله تعم واما المتى وهو الزمان فلا نسبة بين زمانه
وزمان الغير وكيف وزمانه ع لا ينقطع الا فى سبيل الله مصليا او صائما او قائما
او داعيا او مجاهدا لان ما يلزم فى المكان من الطاعات يلزم مثله فى الزمان فضله
على غيره فى هذه النقاط وهذا اذا حملنا الكلام على حقيقته واما ان حملنا معنى
البيتين على المجاز والمبالغة فتاويله تاويل قوله تعم على لسان المصطفى ع المختار ص
ما ترددت فى شىء ترددى فى قبض روح عبدى المؤمن يكره الموت
وكره مساءته والله تعم لا يتردد وتاويله لو كنت ممن يتردد لترددت وكذا
قوله تعم قالتا اتينا طائعين وقول النبى ص لو كتب القران فى اهاب ثم القى فى النار
ما احترقت وتقديره لو كانت النار تحرق شيئا بجلاله وعظم شانه لم تحرقه ونظير
هذا كثير فى كلام العرب نظما ونثرا ولعمرى فلا يستنكر مثل هذا المدح لا ميرا
المؤمنين ع فقد مدح ابن هانى المغربى محمدا وجعل المعز متوضحا بصفات الله تعم بابلغ من هذا
المعنى فكرى حتى اذا بلغت غاياتها بين تصويب وتصعيد وجدت موضع
برهان يلوح وما وجدت موضع تكييف وتحديد وهذا غلو فاحش واما
قوله فيبكى عن تشبيه بالغمام فهذا واضح لانه مخلوق من نور كما تقدم من قبل.

ادم ثم

ادم ثم انتقل ذلك النور فى الاصلاب الى ابيه ﴿اذا طاف قوم فى المشاعر والصفا
فقبرك ركنى طائفا ومشاعرى﴾ المشاعر جمع مشعر وهو مواضع المناسك والصفا
جبلها واما كونه يختار زيارة قبره ع على المشاعر والصفا فلان فضله بالذات و
العرض وفضلها بالعرض لا بالذات فزيارته ع اتم واكمل من فضلها ﴿وان ذخر
الاقوام نسك عبادة فحبك اوفى عدتى وذخائرى﴾ النسك العبادة و
الناسك العابد النسك جمع نسكة وهى الذبيحة واضافة النسك اى العبادة
لاختلاف لفظها ولا ريب ان محبته على ع مجردة من العبادة اتم وانفع عند الله تعم
من العبادة مجردة من محبته لان محبته يستلزم الثواب الدائم وعدمها يستلزم العقاب
الدائم وان اقترن به عمل صالح وما احسن قول الشيخ المفيد ره فى هذا المعنى الولاء
حافظ للعمل فان كان حسنا كثره وان كان سيئا كفره والعمل لا تاثير له فى الولاء
والذى يظهر من كلامه ع فى هذا البيت وفيما ياتى بعده انه يترك العمل بالفضل
اتكالا على شفاعة امير المؤمنين ع وهذا وان كان ينافى المذهب فانه من قوة
اليقين فيه وصدق المحبة له ويدخل تحت قوله ع واخرون اعترفوا بذنوبهم
خلطوا عملا صالحا واخر سيئا عسى الله ان يتوب عليهم ان الله غفور رحيم
وتحت قول النبى ص لو احب احدكم حجرا لحشر معه اضافة الى ما ورد من الاخبار
فى هذا المعنى وسيأتى شىء من ذلك ﴿وان صام ناس فى الهواجر حسبة
فحبك اسنى من صيام الهواجر﴾ قال ابن دريد احتسب بكذا اجرا عند الله
والاسم الحسبة وهى الاجر والجمع الحسب واسنى اشرف ولا ريب ان مدحه ع افضل

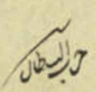
من الصيام لأن الصيام لازم والموج عبادة متعدية والثاني افضل من الاول واعلم
انى لو اطعت غوايتى تحبك الشيء في بطون الحفاير الغواية مصدر غوى الرجل
يغوى غيا وغواية فهو غوى اذا ضل فان اك فيها جنة عشر مذنب فربك يا خير
الورى خير غافر فوالله ما اقلعت عن لهو صبوتى ولا سبع اللاهون يوما معاونى
اذا كنت للنيران في الحشر قابسا اطعت الهوى والغى غير محاذر اقلعت كففت
واللاهون اللاهيون وقد تقدم التنبيه على بعض هذه الابيات ونورد شواهد
صحيح النقل تقوية لقول ابي الحديد من ذلك ما رواه الخوارزمي تمام حديث في
حق امير المؤمنين ع مرفوعا الى النبي ص انه قال الله تعالى اقسمت بعزتي ان ادخل الجنة
من اطاعه وان عصاني واقسمت بعزتي ان ادخل النار من عصاه وان اطاعني
وهذا حديث بليغ من طريق المخالف شاهد لدعوى ابن ابي الحديد ومن ذلك
ما رواه ابو اسحق الثعلبي في كتاب الكشف والبيان في حديث يرفعه الى جرير بن
عبد الله البجلي قال قال رسول الله ص من مات على حب ال محمد مات شهيدا الا ومن
مات على حب ال محمد مات تائبا الا ومن مات على حب ال محمد مات مؤمنا مستكمل الايمان
الا ومن مات على حب ال محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر ونكير الا ومن مات
على حب ال محمد يزف الى الجنة كما تزف العروس الى بيت زوجها الا ومن مات على حب
ال محمد مات على السنة والجماعة ومن ذلك حديث رفعه الخوارزمي الى ابن عباس
رض قال قال رسول الله ص لو اجتمع الناس على حب علي ابن ابي طالب عليه السلام لم يخلق الله
النار ومن حديث اخر عن الرضا عن ابائه عليهم السلام قال قال رسول الله ص يا علي ان الله قد

ان لم

النيران

فقولك ولشيعتك ولمحبي شيعتك ومحبي محبي شيعتك فانت الانزع البطين فرع
من الشرك بطين من العلم وبالاسناد قال قال رسول الله ص يا علي انك قسيم النار
وانك تقرع باب الجنة فتدخلها بغير حساب والاخبار في ذلك لا تحصى كثرة و
النصوص بهذا المضمون واردة وافرة في الطرفين نصرتك في الدنيا باستطاعة
فكن شافعي يوم المعاد وناصري فليت تراباً حال دونك لم تحل وسائر رجس
منك ليس بسائر لننظر ما لاقى الحسين وما جنت عليه العدى من فظاظة
الجرائر فظع الامر يفظع فظاعة فهو فظيع اى شديد شنيع وجاوز المقدار
وكذلك افظع فهو مفظع والجرائر جمع جريرة وهي الجناية من ابن زياد وابن
هند وامراة ابن سعد وابنائه الائمة القوامر ابن زياد هو عبيد الله وامه
مرجانة وابوه زياد دعي ابي سفيان الذي سمته عائشة زياد ابن ابيه
امه سمية ناصبة الزيغ عاهرة ذات تعرف بها وطئها ابو سفيان وهو سكران
فعلقت منه بزياد هذا وامه ولدته على فراش زوجها عبيد فادعاه ابو
سفيان سرا فلما آل الامر الى معاوية واستلحقه وقربه فلما آل الامر الى يزيد
جعل عبيد الله بن زياد لعنهما الله اميرا على الكوفة والبصرة لقتل ابن ابن
رسول الله ص ففعل والذي خبث لا يخرج الا نكدا واما ابن هند فانه يزيد
بن معاوية وهند هذه جدته لابيه بنت عتبة بن ربيعة بن عبد شمس
ابن عبد مناف وعتبة هذا قتله امير المؤمنين ع وعمه حمزة في يوم بدر ولهذا
السبب مثلت هند بحمزة رفع الله درجاته واكلت قطعة من كبده مضغتها

وارادت بعلها فلم تقدر فلفظتها لأن الله نعم صان كبد حمزة ان يحل منها
بشيء في معدة نجس نبات جهنم وكانت هند متهمة بمحبة السود وذكروا
عنها انها ولدت ولدا اسود على شكل العبيد وانها لفته في خرقة في رمضة في بعض
الشوارع وعمل بذلك حسان بن ثابت في شعر لمن الصبي بجانب البطحاء في الارض
ملقى غير ذي مهد نجلت به بيضاء آنسة من عبد شمس صلبة الخد ومعوية
ينسب الى اربعة انفس وكان من المنافقين هو وابوه وولي ابنه يزيد فقتل الحسين ع
وفعل في المدينة من القتل والفساد ما فعل ثم بعد ذلك فعل من رمي الكعبة بالمناجنيق
وحصار اهلها واخافتهم ما هو مشهور وكان زنديقا ملحدا والذي خبث لا يخرج الا
نكدا واما ابن سعد فانه عمر بن سعد بن ابي وقاص وكان مطعونا في نسبه خبيثا في
ولادته وسعد ابوه احد الستة الذين اختارهم عمر بن الخطاب للشورى وهو صاحب
الضغن على احد القولين وكان منحرفا عن امير المؤمنين ع ولم يبايعه بعد قتل عثمان و عتبة
ابن ابي وقاص اخو سعد هو الذي كسر رباعية النبي ص يوم احد وشج راسه
وشق شفته بحجر رماه به وهذا عمر بن سعد ولاه عبيد الله بن زياد اميرا على جيشه لتولي
قتال الحسين ع وسبي ذرية البتول الطاهرة ففعل وجرى كل من هؤلاء على
عرقه الخبيث والذي خبث لا يخرج الا نكدا واما قوله وابناء الاماء العواهر فالعواهر
الزواني جمع عاهرة والعواهر صفة الاماء جمع امة وهي المملوكة اصلها اموة بالتحريك
فصغرها امية وقد ورد ان اهل البيت ع لا يبغضهم الا خبيث الولادة فكيف
من اسال دماءهم وفرق لحومهم وهتك حريمهم اولئك حزب الشيطان الا ان



حزب الشيطان هم الخاسرون وقد اعتبر قتلة الحسين ع فوجدوا كلهم
اولاد زنا في ربوة بجموم الاديم غطامط تعيد الحصى رفغا بوطء الحوافر
اليحموم الاسود والاديم باطن الجلد وهو هنا استعارة والغطامط صوت غليان
القدر موج البحر يريد بسوده كثرة غباره وعجاجه والمراد بالغطامطة كثرة الجلبة
والاصوات اي الجيش هذه صفته والرفغ بالغين المعجمة قال ابن فارس هو تراب
الوادي ترابا والمعنى ان هذا الجيش لكثرته وشدة وطئه على الحصى يصيره رفغا
اي ترابا خشنا وهذا نظر فيه الى قول المتنبي في صفة الخيل اذا وطئت بايديها الصخور
يقين لوطئ ارجلها رمالا ونظر الى قول بعض العرب في وصف الابل انشد ابن
[illegible] ابي ترد الحصى اخفافهن كانه تكسر قيض بينها ونها القيض قشر البيضة
والنها بالضم الزجاج لهام فلا فرع النجوم يسيل عليه ولا وجه الصباح يسيل
اللهام الكبير وفرع النجوم ما يصدر عنها من الضوء والمعنى ان هذا الجيش
لكثرة ما يعلو فوقه من العجاج لا يصل اليه ضوء النجوم ولا ينكشف عليه وجه الصباح
فلا يعرف الليل والنهار فيا لك مقتولا تهدمت العلى وثلت به
اركان عرش المفاخر قوله فيا لك مقتولا فيه معنى التعجب وقد مر مثله وثلت هدمت
والعرش السقف واستعاره للمفاخر للارتفاع وقال ثل عرشه اي وهى امره وذهب عزه ووقار
ويا حسرتا اذ لم اكن في اوائل من الناس يتلى فضلهم في الاواخر
الحسرة اشتداد التلهف على الشيء الفائت يقال منه حسر بالكسر يحسر حسرا وحسرة فهو
حسير والف حسرتا مبدلة من ياء المتكلم ويجوز ان يكون الف الندبة تاسفا كيف

لا يكون من اوائل القوم الذى كانوا جاهدون بين يدى الحسين ع حيث ان فضلهم
باق الى يوم القيمة ﴿ وانصر قوما ان يكن فات نصرهم ﴾ لدى الروع خطارى
فافات خاطر ﴿ انصر منصوب لانها جواب النفى فى قوله اذا لم اكن يقول ان كان فات
نصرى لهم بالحرب وهو الوغى فافات بالخاطر اى بالمدايح والمحبة واقامة الدلا
يل على امامتهم ووجوب ولايتهم والنصرة يكون بالقول عند تعذر الفعل ﴿
عجبت لاطواد الاخاشب لم تمد ﴾ ولا اصبحت غورا مياه الكوافر ﴿ الاطواد
الجبال والاخاشب الخشنة العظيمة منها وتمد تضطرب واصلها تميد اسكنت الدال
بالجزم والياء قبلها ساكنة فحذف الياء لئلا يلتقى الساكنان وغورا اى غايرة وهو
مصدر يوصف به فيقال ماء غور اى غاير ولهذا لا يثنى ولا يجمع ولا يؤنث وغار الماء
اذا نقص وجف وانتصب لانه خبر مقدم لاصبحت ومياه جمع كثرة للماء واصله موه با
التحريك لان جمعه فى القلة امواه وتصغيره مويه والكوافر جمع كافر وهو البحر والنهر
الكبير ايضا ﴾ وللشمس لم تكسف وللبدر لم يحل ﴾ وللشهب لم تقذف باشام طائر ﴿
يقال كسفت الشمس وكسفها الله يتعدى ولا يتعدى مصدر الاول الكسوف ومصدر
الثانى الكسف والشهب النجوم وتقذف ترمى وقوله باشام طائر اشارة الى ما كانت
العرب تعتمده من زجر الطير والتشام والتيمن به فكانوا يسمون ما يأتى عن ايمانهم
من الطير والوحش سانحا فاهل نجد يتيمنون به نظرا الى يمانهم ويتشأمون بما
يأتى من ذلك عن شمائلهم ويسمون بارحا واهل الحجاز بالضد من ذلك
يتيمنون ما يأتى عن شمائلهم لانه يوليهم ميامنه وكذا فى اليمين فتنظرون الى

يمين

يمين المار بهم وشماله والمعنى انه يتعجب كيف لم تجر هذه الكواكب شوما على الناس
لهذا الحادث الثقيل والخطب الجليل ﴾ اما كان فى رزء ابن فاطم مقتض ﴿
هبوط رواس او كسوف زواهر ﴾ قوله اما كان استفهام تعجب من هذه
الاجرام الفلكية والارضية كيف يحدث امارات الحزن ويظهر عليها اثار
الجزع لهذه المصيبة الفاجعة والرزية الكارثة وفاطم يريد بها فاطمة ع وحذف
الهاء تخفيفا والرواسى الجبال الثوابت ﴿ ولكنما غدر النفوس سجية ﴿
لها صاحب وعز من غير غادر ﴾ السجية الطبيعة واسند الغدر هنا الى
النفوس العاقلة لانهم اراد العموم واذا كانت الغدر طبيعة فى العقلاء فا
لجمادات اولى بذلك ونسبة الغدر الى الجمادات مجاز فهو حقيقة فى العقلاء
ونسب الجمع العذر حيث لم يقع منهم ما ذكره اثار الحزن ﴿ بنى الوحى هل ابقى
الكتاب لناظم ﴾ مقالة مدح فيكم او لناثر ﴾ وقال ان كان مولى لشاعر
ومن يهم لكم بانيا مجدا فانى شاعر ﴾ لولا انكم سبل الهدى ﴾ لضل الورى
عن لاحب النهج ظاهر ﴾ سبل جمع سبيل وهو الطريق يذكر ويؤنث والسبيل ايضا
السبب والوصلة واللاحب الواضح فاعل بمعنى مفعول والنهج ايضا الطريق الواضح و
اضاف احدهما الى الاخر تاكيدا واللاحب وظاهر صفتان لمحذوف اى عن دين
واستعار للدين لفظ النهج المسلوك فيه على الاستقامة والهدى ﴾ ولولم
تكونوا فى البسيطة زلزلت ﴾ واخرب من ارجائها كل عامر ﴿ البسيطة الارض
ومن المعلوم الحق ان الارض لو خلت من امام حجة الله نعم لم يثبت ابدا ولم

يصح تكليف العباد وفى تقدم لان الدنيا انما خلقت بهم فلولاهم لم تكن
سامنحكم منى مودة وامق بغض فلا عن غيركم طرف هاجع منح يمنح بفتح النون
وكسرها منحا اذا اعطى والمنحة العطية الوامق المحب وغض الجفن اذا اطبقه و
هو كناية عن الاعراض والصدود

يا رسم لا رسمتك ريح زعزع وسرت بليل فى عراصك

خروع الرسم الاثر ورسم الدار ما لصق من آثارها بالارض والرسم اذا كبر ورسمتك
بريد درستك والزعزع الريح الشديدة والبليل الريح الباردة الندية والخروع الضعيفة
قال الجوهرى كل نبت ضعيف ينثنى فهو خروع اى نبت كان لم الف صدرى من
فؤادى بلقعا الا وانت من الاحبة بلقع البلقع الخالى يقول ما وجدت
صدرى باليأس قلبى الا بما خلوت من احبة فكان الاحب للدار كالقلب للجسد
جادتك الغمام بمدامعى بك فانثنت جون السحائب فهى حسرى ظلع

جاده اذا مطره والجون جمع جون مثل رجل صتم وقوم صتم وهو الاسود المقصود
هنا والجون ايضا الابيض وهو من الاضداد وحسرى منقطعة جمع حسير مثل قتيل وقتلى و
ظلع جمع ظالع وهو الغامز مشية والمعنى ان السحاب جرى مع مدامعى كالمسابق فرجع
السحاب الشديد الماطر كالجمل المنقطع الاعرج وهذا استعارة للمبالغة فى كثرة البكاء
لا يحلك الهتن الملث فقد محا صبرى دثورك مذ محاك الادمع

الهتن وهو الغيث الجارى والملث الدائم دعاء للرسم بان لا يمحوه الغيث بجرى الدموع
عليه فقد محاه وهو كان لدو المربع كلما درس درس صبره ايضا فازداد ثورة توجب عدم

لا يمحلى

الهم

الصبر وعدم الصبر يوجب البكاء والبكاء يوجب دثوره فهو اطرف درس
تجاذب الى دروس الربع دائما ويحل محزوم بلاء النهى واصله يحول
فسقطت الواو للجزم ما ان يومك وهو اسعد ايمن حتى تبدل فهو
انكد اشنع الاسعد الايمن المبارك يقال سعد يومنا بفتح العين يسعد
سعودا وسعد الرجل بالكسر فهو سعيد وسعد بالضم فهو مسعود والا
نكد المشوم والاشنع القبيح تشرى الزمان يضئ صبح مسفر فيه فيتفعه
ظلام اسفع التشرى المثل ويتفعه يتبعه وهو من السفع والمسفر المضئ
والاسفع الاسود لما ذكر فى البيت الاول تبدل الربع بالسعود نحوسا و
جرى مثله فى هذا البيت بالزمان فى كونه لا يدوم له حال يكون فيه نهار مضئ
فينقلب الى الليل مظلم كان الربع كان عامرا فصار خرابا لله درك والضلال
يقود فى يده الهوى وانا الحرون فاتبع يقتاد فى سكر الصبابة والصبى
ويصيح بى داعى الغرام فاسمع قوله لله درك متعجب من حسنه والحرون
الصعب الذى لا ينقاد يقول انا الذى فى صعب الانقياد ولكن لهذه العوارض
التى حكمت على عقلى وهو ما ذكره من سكر الصبابة وجهل الصبا وجذب ولعى
الغرام والغرام فى الاصل الهلاك وسمى الحب مغرما دهر تقوض راحلا
ما غبت من عقباه الا انه لا يرجع تقوض استعاد من تقوضت
الصفوف اذا تفرقت يا ايها الوادى اجلك واديا واعز الا فى
حماك فاخضع واسوف تربك صاغرا واذل فى ذلك الربى فانا الجليد

واجلد

فَاخْنَعْ اسوف انشتم واخنع واخضع واحد بمعنى اذل يقول افعل ذالك مع قوتي لان الوجد يقهر ويغلب ومعنى البيتين متقاربة اسفًا على مَغْنَاكِ اذْ هُوَ غَابَةٌ وَعَلَى سَبِيلِكِ وَهِيَ لَحْبٌ مَهْيَعُ المغنى المنزل من قولهم غنى بالمكان اذا اقام به ومنه قوله تعم كان لم يغنوا فيها والغابة الاجمة وهي محل الشباع والسبيل الطريق واللحب الواضح والمهيع الواسع استعار لفظ الغابة للمنزل لاحتوائه على الرجال الذين هم فيه كالاسود وكون طريقه لحبا لكثرة وطئه وسلوك الناس فيه

أَيَّامَ انجم قَعْضَبٍ دُرِّيَّةٌ فِي غَيْرِ مَطْلَعِ اَوْجِهِ لَا تَطْلُعُ الانجم قعضب هي الاسنة وقعضب رجل كان يعملها ودرية منسوبة الى الدر شبه الاسنة في طعانها وبريقها بالنجوم الدرية قال الجوهري طلعت الشمس والنجوم طلوعا ومطلعا بكسر اللام وفتحها والمطلع ايضا بالكسر والفتح مكان الطلوع والهاء في اوجه يعود الى المغنى ولما استعار لفظ الانجم للاسنة رشح بذكر الاوج وهو محل ارتفاع النجم وصعوده جعل المغنى كالاوج وللاسنة كالنجوم فيه

وَالْبِيضُ تُورَدُ فِي الْوَرِيدِ فَتَرْتَوِي وَالسُّمْرُ تُشْرَعُ فِي الْوَتِينِ فَتَشْرَعُ البيض السيوف وتورد تجعل والوريد احد الوريدين وهما عرقان غليظان في جانبي مقدم العنق والسمر الرماح وتشرع تدخل وهو مثل تورد والوتين عرق في القلب اذا قطع مات صاحبه وتشرع تدخل فيه وتشرب منه اشرعها

الغِيلُ فَشُرِعَتْ هِيَ وَاَوْرَدَهَا فَوَرَدَتْ والسابقات للاحقات كَاَنَّهَا العِقْبَانُ تَرْدِي فِي الشَّكِيمِ وَتَمْزَعُ السابقات الاحقات

الخيل

الخيل التسبق غيرها وتلحق من سبقها وشبهها بالعقبان لحدتها وسرعتها قال ابن السكيت ردى الفرس يردى رديا وردبانا اذا رجم الارض رجا بين العدو والمشي الشديد والشكيم والشكيمة الحديدة المعترضة في فم الفرس التي فيها الفاس والجمع شكايم وتمزع اى تسرع

فَالرَّبْعُ اَنْوَرُ بِالنَّسِيمِ مُضَمَّخٌ وَالْجَوُّ اَزْهَرُ بِالْعَبِيرِ مُرَدَّعُ الربع المنزل والانور النير وليس هو افعل التفضيل والمضمخ الملطخ وهو استعارة لمرور النسيم عليه والجو ما بين السماء والارض والازهر كالانور والعبير عدة اطياب يجمع بالزعفران وقال ابو عبيدة هو الزعفران عند العرب وقال ابن فارس وهو عدة اطياب ليس فيها زعفران يصف المنزل والجو بانهما معطران طيبان وذلك للسرور الذي عنده والمرح الذي عنده

ذَاكَ الزَّمَانُ هُوَ الزَّمَانُ كَاَنَّمَا قَيْظُ الْمَخُوفِ بِهِ رَبِيعٌ مُمْرِعُ المريع المخصب يريد ان ذلك الزمان كله طيب لا كدر فيه وكل صعب فيه سهل واستعارة القيظ للخطوب وجعله كالربيع استعارة جميلة

وَكَاَنَّمَا هُوَ رَوْضَةٌ مَمْطُورَةٌ اَوْ مُزْنَةٌ فِي عَارِضٍ لَا يُقْلِعُ شبه الزمان بالروضة لحسنها وابتهاج الانفس بها وخص الممطورة لانها انضر واحسن وشبهه ايضا بالمزنة وهي السحابة وجعلها كالقطعة في عارض وهو السحاب المعترض في الجو ولا يقلع لا يزول ووجه الشبه ان السحاب بغيثه يخصب الارض ويرطب الاجسام ويسر الانفس وفيه منافع كثيرة عامة

قَدْ قُلْتُ لِلْبَرْقِ الَّذِي شَقَّ الدُّجَى فَكَاَنَّ زَنْجِيًّا هُنَاكَ مُجَدَّعُ شبه تلمع البرق في سواد الليل بالزنجي المجدع وهو المقطع وقال بعضهم المعنى لمع البرق

المرتع حيث الفرح ص

القيظ بالفتح صميم الصيف مطلع الثريا الى مطلع سهيل شرح قاموس

باكناف الحمى فحسبنا الليل وتحيا فتيلا * يا برق ان جئت الغرى فقل له اتراك تعلم من بارضك مودع * الغرى ارض النجف مشرفه السلام والمسموع الغريان لكنه كنى عن التثنية بالوحدة وقد لهج الناس بالغرى مفردا وذلك طلب بالخفة قال الجوهرى الغريان بناءان طويلان يقال انهما قبرا مالك وعقيل نديمى جذيمة الابرش وغرتين لان النعمان بن منذر كان يغريهما بقتله فى يوم بؤسه وقيل كان اسم احدهما جبل بن فضلة الفقعسى والاخر عمر بن مسعود وكانا نديمين للنعمان وانهما سكر ليلة فراجعا النعمان فى كلام فامر فحفر لهما حفيرتان بظهر الكوفة فدفنا حيين فلما اصبح النعمان فى كلام فامر فحفر لهما حفيرتان بظهر الكوفة فدفنا حيين فلما النعمان وصحا سال عنهما فاخبر بما جرى فركب حتى انتهى اليهما وجزع لاجلهما ثم امر فبنى عليهما بناءان وجعل لهما فى السنة يومين يوم بؤس يقتل فيه من لاقاه كائنا من كان ويغرى بدمه البناءين ويوم نعيم يهب فيه لاول من يلقاه خلعة و فرسا وجارية ومائة من الابل وحكمه ويبسط الغريين فى ذلك اليوم ويامر بالاطعمة وكان يفعل ذلك بغير اهل الحرم لكن بر بمن يطل علية حتى لو عرضت الوحوش لادركتها الخيل او الطيور لارسلت الجوارح حتى تدركتها ويغرى بدمها الغرين فيك ابن عمران الكليم وبعده * عيسى يقفيه واحمد يتبع * بل فيك جبريل وميكال واسرافيل والملاء المقدس اجمع * يقفيه اى يتبعه ويق ميكائيل وميكال و ميكايل وميكئيل والملاء والمقدس اشارة الى باقى الملائكة اما كون النبيين والملائكة فى قبره فلانه حوى ما حووه من الفضل فكانهم كلهم فيه وذكر موسى وعيسى وهما

من اولى

من اولى العزم ليحصل الاتصال مرتبا بنبينا ص وان كان افضل الخلق بان علياء نفسه بنص القران المجيد والاخبار واورد الخوارزمى باسناده عن النبى ص من اراد ان ينظر الى ادم فى وقاره الى موسى فى بطشه والى عيسى فى زهده فلينظر الى هذا المقبل فاقبل على ع وانما بدء بالنبيين وثنى بالملائكة على راى المعتزلة افضل من النبيين فكانه ارتقى عن درجة النبيين الى الملائكة على راى المعتزلة افضل من النبيين فكانه ارتقى عن درجة النبيين الى الملائكة ثم ارتقى الى الدرجة العلياء وهو نور الله تعالى الذى لا يطفى * بل فيك نور الله جل جلاله * لذوى البصائر يستشف ويلمع * استعار لامير المؤمنين ع لفظ النور للاهتداء به فى ظلم الشكوك والشبه واضافه الى الله لكونه حجة على الناس وخص ذوى البصائر وهى المعارف لان النور معقول لا محسوس وقوله يستشف فيلمع اى يظل مضيئ واصل الاستشفاف النظر من وراء ستر رقيق * فيك الامام المرتضى فيك الوصى المجتبى * فيك البطين الانزع المرتضى المجتبى من القابة ع والبطين فى الاصل العظيم البطن والانزع الذى انحسر الشعر عن مقدم راسه ولا تجوز فى ذلك بل بقول النبى ص له ع انك منزوع من الشرك بطين من العلوم الضارب الهام المقنع فى الوغا * بالخوف للبهم الكماة يقنع * الهام جمع هامة وهى اعلى الراس والمقنع الذى عليه البيض والوغا الحرب والبهم جمع بهمة وهو الفارس الشديد الذى لا يدرى من اين يؤتى لشدة باسه ويقنع اى لاشتمال الخوف عليهم كاشتمال القناع على الراس ويجوز ان يكون استعارة

من منع وانسه بالسوط اذا ضربه والسمهرية تستقيم وتنحنى فكانها بين الاضالع
اضلع السمهرية الرماح سميت بذلك لصلابتها من قولهم اسمهر العود اذا صلب وقيل
هي منسوبة الى سمهر وهو رجل كان يقوم الرماح وقوله بين الاضالع اضلع جعلها
انها قد حرفت حتى صارت ثابتة كاحد الاضلاع لكن لا يتوجه التشبيه في حال
الاستقامة والانحناء لان الاضلاع لا يتغير ويجوز ان يكون اراد بالاضلاع
اضالع الطاعن لا المطعون لان القناة تكون تحت حضن الفارس ملاصقة
للاضلاع ثم تستقيم مرة وتنحنى اخرى والاضالع جمع اضلع جمع ضلع والمترع الحوض
المدعدع حيث وارد يفيض ولا قليب يترع المترع المالى والمدعدع الملان
والقليب البئر قبل ان يطوى بذكر ويؤنث وقال ابو عبيدة هي البئر القديمة
ويجمع في القلة على اقلبة وفي الكثرة على قلب ويريد بذلك ما روى ان امير المؤمنين
لما كان متوجها الى صفين لحق اصحابه عطش وليس معهم ماء فاخذوا يمينا وشمالا
يطلبون الماء فلم يجدوه فعدل بهم امير المؤمنين ع عن الجادة وسار قليلا فلاح لهم
دير في البرية فسار بهم نحوه حتى اذا صار في فنائه امرمن ينادى صاحبه فناداه
فاطلع اليهم فقالوا له هل قربك ماء فقال ما بالقرب منى شيء ولولا انى اوتى
كل شهر بما يكفينى على اليقين لهلكت عطشا فلوى امير المؤمنين ع عنق بغلته نحو القبلة
واشار لهم الى مكان بقرب الدير وقال لهم كشفوا الارض في هذا المكان
فنزل اليه جماعة فكشفوه بالمساحى فظهرت لهم صخرة عظيمة تلمع فقالوا يا امير المؤ
منين ع هاهنا صخرة لا تعمل فيها المساحى فقال ع لهم ان هذه الصخرة على الماء فان

ذالك

ذالت عن موضعها وجدتم الماء فاجتهدوا في قلعها وراموا تحريكها فلم يقدروا
لها فنزل ع عن سرجه وحسر عن ذراعه ووضع اصابعه تحت جانب
الصخرة فحركها ثم قلعها بيده ورمى بها اذرعا كثيرة فلما ذالت عن مكانها
ظهر لهم بياض الماء فبادروا اليه فشربوا منه فكان اعذب ماء فقال
تزودوا وارتووا ففعلوا ذلك ثم اعادع الصخرة الى موضعها و
امران يعفى اثرها بالتراب فنزل الراهب واسلم على يده ع والقصة
مشهورة ومبدد الابطال حيث تألبوا ومفرق الاحزاب حين تجمعوا
تألبوا تجمعوا والاحزاب هم الذين تحزبوا لقتال رسول الله ص في وقعة الخندق
واجتمعت قريش وانضمت اليها قبايل العرب وحالفتهم اليهود واجتمعوا
خلقا كثيرا وبرز عمرو بن عبد ود يدعوا الى البراز فلم يتجاسر عليه احد من ا
لمسلمين حتى انشد الابيات اولها ولقد بححت هل من مبارز فبرز علي ع فقتله
وكسر الله شوكة الاحزاب وفرق شملهم وشتت جمعهم يا امير المؤمنين ع
والحبر يصدع بالمواعظ خاشعا حتى تكاد لها القلوب تصدع الحبر العالم
وصدع بالحق اذا كشفه ونطق به ظاهرا وتصدع اصله تتصدع اى تتفرق
فحذف احدى التائين لاجتماعهما متماثلين تخفيفا حتى اذا استعر الوغا متلظيا
شرب الدماء بغلة ما تنقع استعر التهب متلظيا متلهبا ايضا وهما لفظان
مترادفان للتاكيد والغلة العطش وتنقع تروى ولما كان ع كثير القتل
والقتال حتى انه لا يمل ولا يسام استعار له لفظة الشارب العطشان الذى يروى

متجلببا ثوبا من الدم قانيا يعلوه من نقع الملاحم برقع ‹ تجلب اذا لبس الجلباب وهو الملحفة جعله عم لكثرة تلطخه بدماء القتلى كانه قد لبس ثوبا احمر وجعل الغبار على وجهه الشريف كالبرقع والملاحم الوقايع ‹ زهد المسيح وفتكة الدهر الذي اودى به كسرى وفوز تبع ‹ المسيح عيسى ابن مريم عم قيل سمي مسيحا لسياحته واصله مسيح فاسكنت الياء وحولت كسرتها الى السين وقيل هو من مسح الارض لانه يمسحها اى يقطعها وقيل لانه خرج من بطن امه ممسوحا بالدهن وقيل لانه كان امسح الرجلين ليس لرجله اخمص وقيل لانه لا يمسح ذا عاهة الا برى جعل ع مير المؤمنين زهد المسيح قتل الدهر لان الدهر لما كان ظرفا لما يقع فيه نسب الفعل اليه مجازا واودى به هلك به وكذا فوز وكسرى وتبع قد ذكر والمعنى انه ع ازهد الناس واخضعهم لله تعالى ومن عادة الزاهد ان يكون رقيق القلب لين الجانب وهو ع مع ذلك تختطف الارواح ويسفك الدماء ومن عادة الشجاع الفاتك قساوة القلب وخشونة الجانب وهو ع قد جمع بين هذين الضدين واول من نبه على هذا المعنى السيد الشريف الرضي الموسوي ره في خطبة نهج البلاغة فاخذ ابن ابي الحديد هذا المعنى ونظمه في هذه الابيات الاربع من قوله والجر يصدع الى قوله فهذا المسيح ‹ هذا ضمير العالم الموجود عن عدم وسر معنى وجوده المستودع ‹ ضمير العالم وسره بمعنى واحد والعالم كل موجود سوى الله تع والمراد محمد ع هم سر وجود العالم المستودع عند اولى العلم انه لولاهم ع لما اوجد الله العالم وقد تقدم التنبيه على ذلك فسر الوجود هو ما علمه الله تع من



المصالح في ايجاد هذا العالم بسبب محمد واله ع حيث كانوا الطافا لا يصح التكليف الا بهم ولا يقوم غيرهم مقامهم ‹ هذى الامانة لا يقوم بحملها خلفاء هابطة واطلس ارفع ‹ تابى الجبال الشم عن تقليدها ‹ وتضج تيهاء وتشفق برقع ‹ الخلفاء الصخرة الملساء والاطلس يزعمهم الفلك التاسع وسمي اطلس لخلوه من النجوم والتيهاء الفلاة يتاه فيها وبرقع اسم سماء الدنيا ويريد بذلك قوله تع انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها والامانة قيل هي التكليف وقيل هي الطاعة واطلاق لفظها على امير المؤمنين ع داخل فيه القسمين لان الله تع كلف العباد ولاية ال محمد ص واوجب عليهم طاعتهم في سواله تع نحن تولاهم واطاع الله فيهم فقد خرج من الامانة وقام بما وجب عليه ومن خالفهم فقد حمل الامانة في عنقه وهو ظلوم جهول مع انه قد ورد في بعض التفسير ان الامانة هي ولاية علي بن ابي طالب ع والعرض في الاية مجاز على كل حال التعظيم الامانة واما الحمل فمعناه ان كل من قام بالامانة فقد خرج منها ولم يحملها وكل من لم يقم بها حملها وصارت في عنقه ‹ هذا هو النور الذي عذباته كانت بجبهة ادم تتطلع ‹ عذباته اطرافه لان عذبات اللسان والسوط طرفاها وعذبة الشجرة الغصن منها ويريد بالنور نور النبوة المنتقل من ادم الى نبينا ص لانه ابن عمه وقسيمه في الشرف وهذا النور قد تقدم ذكره فلا معنى لاعادته ‹ وشهاب موسى حيث اظلم ليله ‹ رفعت له لالاؤه



تبشعشع لألاء الانوار واطلق على علي عم لفظ الشهاب وهو الشعلة من
النار اطلاقا لاسم المسبب على السبب جيث ان رسول الله صم واهل بيته هم السبب
فى تفضيل موسى ع وظهور النار له من جانب الطور وتخصيص امير المؤمنين ع
بذلك لانه افضل اهل بيت • يا من له ردّت ذكاء ولم يفز لنظيرها من قبل
الا يوشع • ذكاء من اسماء الشمس معرفة غير منصرف لا يدخله الالف واللام
ويقال للصبح ابن ذكاء لانه من ضوءها وقد مضى ذكر رجوعها له ع واما يوشع
ابن نون فانه بعثه الله نبيا بعد موسى ع وامره بالمسير الى قوم جبارين فسار
اليهم وقاتلهم يوم الجمعة حتى امسوا فدعا الله تعالى فرد عليه الشمس وزيد فى
النهار يومئذ نصف ساعة وهزم الجبارين ومات وعمره يومئذ مائة
وعشرون سنة والضمير فى نظيرها يعود الى الفضيلة التى دل عليه المعنى
يا هازم الاحزاب لا يثنيه • عن خوض الحمام مدجج ومدرع • المدجج
التام السلاح يقال بكسر الجيم وفتحها والدجه الظلمة فكان المدجج يغطى بسلاحه
والدرع لابس الدرع • يا قالع الباب التى عن هزها • عجزت اكف
اربعون واربع • انث الباب وهو مذكر لان تصغيره بويب ولا ضرورة له
فيحتمل انه وقف على تانيثه فاستعملها وانه غفل عن ذلك والباب يريد به
باب حصن اليهود بخيبر فانه لما عاينوا القهر لجاؤا كلهم الى الحصن الاكبر
فاغلقوا بابه وتحصنوا به فتقدم علي ع الى باب الحصن فقلعه بيده ورمى به
من وراء ظهره اربعين ذراعا قال الواقدى ولقد بلغنا انه تكلف رده الى موضعه
بعد ذلك نيف على اربعين رجلا فلم يقدروا على ذلك فكانوا من اشد القوم
لولا حدوثك قلت انك جاعل • الارواح فى الاشباح والمستنزع •
الاشباح الاجسام جمع شبح يقول لولا انك محدث لقلت انك الذى يحيى
ويميت علق نفى القول بذلك بثبوت الحدوث له لان المحدث يفتقر الى
محدث مغاير له فكيف يكون موجدا للغير والمعنى لو لم تكن مخلوقا لقلت انك خالق
لما فيك من الكمال • لولا مماتك قلت انك باسط • الارزاق تقدر فى العطاء
وتوسع • تقدر تضيق ومنه قوله تعالى فظن ان لن نقدر عليه علق نفى القول
بكونه رازقا بثبوت موته ع لان الموت يستلزم انقطاع الرزق عن الغير
ما العالم العلوى الا تربة • فيها لجثتك الشريفة مضجع • جعل تربته ومحل جسمه
الشريف هو العالم العلوى وهو فى ذلك بار صادق لانه قبر ع معرج الملائكة
ومحل اختلاف الارواح القدسية ومعدن الشرف والفضل والعالم العلو
عبارة عن ذلك • ما الدهر الا عبدك القن الذى • بنفوذ امرك فى البرية
مولع • القن هو الذى يملك هو وابوه يستوى فيه الواحد والجمع والاثنان
والمذكر والمؤنث وربما قيل اقنان استعار للدهر لفظ العبد لحكمه عليه
وانقياد الدهر له بامر الله تعالى كانقياد العبد لمولاه • انا فى مديحك الكن
لا اهتدى • وانا الخطيب الهبرزى المصقع • الالكن الواقف للسان
والخطيب الفصيح الذى يقول الخطب وهى الكلام المسجوع فى الاغلب
والهبرزى الاسوار من اساورة الفرس قال ابو عبيدة هم الفرسان و

والهاء بدل من الباء كان اصله اساوير وكذلك الزنادقة اصله زناديق
وقال ثعلب كل جسيم حسن الوجه وسيم فهو عند العرب هبرزي والمعنى
ان الانسان وان كان فصيحا بليغا اذا راى صفات باهرة فايقة فان
لسانه يكل عنها ويكون بمقطع، أأقول فيك سميدع كلا ولا حاشى لمثلك
ان يقال سميدع، الاستفهام في اأقول لاستصغار هذه الكلمة والسميدع
السيد السهل الاخلاق وكلا هنا ردع وزجر ولها ثلثة معان اخر تكون
الاستفتاح بمعنى الا كقوله تعم كلا لا تطعه وتكون بمعنى حقا كقوله تعم كلا ان
الانسان ليطغى ويكون بمعنى اى التى للاثبات بعد الاستفهام وذلك اذا وقع
بعدها القسم كقوله تعم كلا والقمر معناه اى والقمر لان اى هذا يلزم بعدها
القسم، بل انت في يوم القيمة حاكم في العالمين وشافع ومشفع، اضرب عن
الصفة بالسميدع واثبت ما هو اعلى واجل وهو كونه حاكما في العالمين يوم
القيمة وذلك لانه قسيم الجنة والنار وصاحب الحوض والشفاعة باذن الله
تعم واذن رسول الله، ولقد جهلت وكنت احذق عالم اغرار عزمك
ام حسامك اقطع، الغرار الحد واستعار لعزم امير المؤمنين عم كونه قاطعا ماضيا
قاطعا في الامور ولما راى ان عزمه وسيفه يتجاذبان حدة ومضاء حصل له الجهل
بالاقطع منهما مع علمه العزيز وذلك على المبالغة في المدح وان كل واحد منهما في
غاية لا تدرك، وفقدت معرفتي فلست بعارف هل فضل علمك ام جنابك
اوسع، واما قوله وفقدت معرفتي وهو في معنى البيت الذي قبله لكن ما

هو

هو الجناب حتى تقابل به فضل علمه قال الجوهري الجناب الفناء وما قرب
من محلة القوم وجمعه اجنبة والغرض ان سعة ذلك كناية عن الكرم لان
سعة المنزل تدل على كثرة الوافدين ووفور القاصدين فعلى هذا يكون مقابلة
الفضل بالكرم في معنى البيت الاول، لي فيك معتقد ساكشف سره فليصغ
ارباب النهى وليسمعوا هي نفثة المصدور يطفي بردها حر الصبابة فاعذلوني
او دعوا، المصدور الذي يصدره مرض والنفثة ما ينفثه من ذلك المرض وفي
المثل لابد للمصدور ان ينفث شبه كشف سره باعتقاده بنفثة المصدور ولانه
يستريح المصدور بنفثه ولهذا قال يطفي برد ها حر الصبابة وقوله فاعذلوني او دعوا
معناه ان العذل لا يؤثر فيه فوجوده وعدمه سيان، والله لولا حيدر ما كانت
الدنيا ولا جمع البرية مجمع، حيدر من اسمائه عم والحيدر الاسد قيل لانه
لما ولدته امه فاطمة بنت اسد سمته اسدا باسم ابيها وكان ابو طالب غايبا فلما
قدم كره هذا الاسم فسماه عليا ولهذا قال عم انا الذي سمتني امي حيدرة،
من اجله خلق الزمان وضوئت شهب كنسن وجن ليل ادرع لئن
اى انك في معناها وجن الليل يجن جنونا اظلم وستر والادرع الذي اسود
اوله وابيض باقيه والشاة الدرعاء التي اسود راسها وابيض باقيها وكذا
لليالي الدرع وهي ثلث تلي البيض ولا معنى لتخصيص الادرع الا قيام القافية
ومعنى البيتين قد سبق مثله، علم الغيوب اليه غير مدافع والصبح ابيض
مسفر لا يدفع، علم الغيوب مبتدا واليه خبر وغير مدافع نصب على الحال من ضمير

الصبابة رقة الشوق حق

الخبر ويجوز ان يكون غير خبر ابعد خبر اما اخباره عم بالمغيبات بواسطة التعليم
كما قال المادح كالصبح لا يدفع نوره بل يخرق الحجب حتى ان رجلا من الصحابة
قال له ع وهو يخبر بشيء من ذلك لقد اعطيت يا امير المؤمنين ع علم الغيوب
واما المنافقون من الصحابة فانهم كانوا يتغامزون ويتآمون بالابصار وقد اخبر ع
بالحجاج في قوله ليسلطن عليكم غلام ثقيف وقوله ابه وذخة فاخبر بحال الحجاج مع
الخلفاء واخبر بالترك في قوله كاني بضليل قد نعق بالشام وفحص براياته في كوفان
وبصاحب الزنج في قوله يا احنف كاني به وقد صار بالجيش الذي لا يكون له
غبار ولا لجب ولا قعقعة لجم ولا حمحمة خيل وبغرق البصرة في قوله لتغرقن
بلدتكم هذه حتى كاني انظر الى مسجدها كجؤجؤ سفينة او نعامة جاثمة
وذلك اكثر من ان يحصل كما لا يخفى على اولي التتبع والنهى «وَاِلَيهِ فِي يَومِ
المَعادِ حِسابُنا» «وَهُوَ المَلاذُ لَنا غَداً وَالمَفزَعُ» الملاذ والملجأ والمفزع واحد
واما قوله اليه حسابنا فقد روي ان اعمال العباد تعرض على رسول الله ص
وعلى ائمة العدل في كل اسبوع يوم الاثنين مرة ويوم الخميس مرة فيعرفونها وفسر
بذلك قوله تعـ وقل اعملوا فسيرى الله عملكم ورسوله والمؤمنون فالمؤمنون هم ائمة العدل ع
وحيث ان لهم تعلقا بعلم الاعمال كذا لهم تعلق بالحساب خصوصا من هو قسيم الجنة
والنار «هذا اِعتِقادي قَد كَشَفتُ غِطاءَهُ» «سَيَضُرُّ مُعتَقِداً لَهُ اَو يَنفَعُ» يقول
قد اظهرت عقيدتي التي رضيتها لنفسي سواء كانت نافعة او ضارة فان كان
الضرر منتفيا فقد ثبت النفع وهذا انما قاله كالقاطع حجة الخصم بمنزلة قوله تعـ

وان يك

وان يك كاذبا فعليه كذبه وان يك صادقا يصبكم بعض الذي يعدكم
«يا مَن لَهُ في اَرضِ قَلبي مَنزِلٌ» «نِعمَ المُرادُ الرَّحبُ وَالمُستَربَعُ» المراد
الموضع الذي تجيء فيه الابل وتذهب وتقبل وتدبر والمستربع الذي
قد جعل ربعا اي منزلا والرحب الواسع جعل محبة علي ع تردد في قلبه
كما تردد السائمة في مرعاها «اَهواكَ حَتّى في حُشاشَةِ مُهجَتي» «نارٌ تُشَبُّ
عَلى هَواكَ وَتَلذَعُ» الحشاشة بقية النفس وحتى ههنا حرف ابتداء ونار
هو المبتدأ وهي نكرة موصوفة خبرها مقدم عليها في الجار والمجرور وتشب
تزرع «وَتَكادُ نَفسي اَن تَذوبَ صَبابَةً» «خُلُقاً وَطَبعاً لا كَمَن يَتَطَبَّعُ» ادخل
ان على خبر كاد تشبيها لها بعسى كما شبهت عسى بكاد في اسقاط ان من خبرها
وذلك شاذ والمتطبع الذي يتكلف شيئا ليس هو متاصلا في طبعه
«وَرَاَيتُ دينَ الاِعتِزالِ وَاِنَّني» «اَهوى لِاَجلِكَ كُلَّ مَن يَتَشَيَّعُ» هذا الراي
الذي ادعاه يناقض ما قدمه في نظمه من الطعن على الشيخين ونسبتهما الى
الكبائر التي توجب الخلود في النار فان المتاخرين وان كانوا قائلين بتفضيل
امير المؤمنين ع على سائر الصحابة فانهم يجوزون تقديم المفضول على الفاضل
ولا يرخصون في الشيخين بسوء هما عندهم امامان حق فقد كان غنيا عن
هذه الدعوى في هذا المكان مع انه قد صرح بهذا المذهب في شرح نهج
البلاغة وانكر النص على علي ع وزعم ان من انصف عرف صحة قوله ولم يكن
مضطرا الى هذا القول فينسب الى التقية والذي سمعته من الشيخ الصدوق

فخر الدين علي ابن يحيى البوقي ره ان راى ابن ابي الحديد كان راى الحكما والله
اعلم بباطن امره وجلية حاله حشره الله مع احبه وهذه القصايد انما قالها في صباه
واول امره ؏ ولقد علمت بانه لا بد من مهديكم وليومه اتوقع ؏ اما القائم
المهدي ؏ وعلى ابائه الطاهرين سلام الله تعم فان حال وجوده من جهة
العقل اظهر مما من جهة النقل لان التكليف لا يصح الا بحجة الله تعم على عباده
واستتاره ؏ عن الناس لعدم قبولهم اللطف فحجة الله ثابتة عليهم ولطف الله
قايم فيهم والذنب لهم حيث منعوا انفسهم من لطف الامامة بعنادهم وبغيهم
فغيبته ؏ الى وقت يعلم الله فيه المصلحة له بامنه ولامته بصلاحهم وقبولهم
واما المنقول من جهة الامامية فكثير لكن الحجة فيما نقله المخالف وعمى عنه فقد
روى مسلم والبخاري كلاهما حديث الاثني عشر عليهم السلام وان لم ينصا
على اسمائهم وروى من طرقهم حديث مرفوع الى مسروق قال كنا جلوسا
الى عبد الله بن مسعود رضي الله عنه وهو يقرئنا القران فقال له رجل
يا ابا عبد الرحمن هل سالتم رسول الله ص كم يملك امر هذه الامة من
خليفة بعده فقال له عبد الله ما سالني احد منها منذ قدمت العراق
سالنا رسول الله ص فقال اثني عشر عدة نقباء بني اسرائيل قال السيد
العالم السعيد جمال الدين بن احمد بن طاوس الحسيني ره لي بهذا الحديث رواية
متصلة الى عبد الله ابن مسعود من طريق المخالف ايضا حديث مرفوع الى
انس بن مالك قال قال رسول الله ص لن يزال الدين قائما الى اثني عشر من قريش

فاذا

فاذا اهلكوا هاجت الارض باهلها قال السيد المذكور ولي بهذا الحديث رواية
متصلة ومن طرقهم مرفوعا الى عبد العزيز بن خضير قال سمعت عبد الله بن
ابي اوفى يقول سمعت رسول الله ص يقول يكون بعدي اثني عشر خليفة من
قريش ثم يكون فتنة دوارة قال السيد ولي بهذا الحديث رواية متصلة ومن طرقهم
مرفوعا الى سلمان ره عن النبي ص انه ذكر عددهم ونسبهم على ما تقول له الا
مامية وذكر اسمائهم وسمى الثاني عشر بالمهدي وسماه باسمه ومن طرقهم هذه
العدة عن الحسن البصري وقال في اخرهم يصلي عيسى بن مريم المسيح خلفه و
الاحاديث من طرقهم كثيرة ولا يحمل هذا المختصر اكثر من هذا ؏ يحميه من
جند الاله كتائب ؏ كاليم اقبل زاخرا يتدفع ؏ اليم البحر والزاخر المرتفع
شبه الكتائب وهي الجيوش بالبحر الزاخر لكثرتها وهول ملقاها وقوله من
جند الاله يحتمل ان يريد الملائكة ولهذا عطف عليهم الرجال ويحتمل ان يريد
بهم الناس واضافهم الى الله تعم لانهم ينصرونه وروى ان عدة اصحاب
القائم ؏ اول خروجه عدة اصحاب رسول الله ص ثلثمائة وبضعة عشر رجلا
في يوم بدر ؏ فيها لال ابي الحديد صوارم ؏ مشهورة ورماح خط شرع ؏
الخط موضع باليمامة تنسب اليه الرماح والشرع المصوبة للطعن بها ؏
ورجال موت مقدمون كانهم ؏ اسد العرين الربد لا تتكعكع ؏ العرين
والعرينة ماوى الاسد وهو مجمع الشجر والربد الغبر الى غبرة وتتكعكع
قال الجوهري تكعكع لغة في تكاكا اذا جبن ؏ تلك المنى اما اغب عنها فلي

هَسَّ تُنَادِ عَنِّي وشُوقٌ يَنْزَعِ اما ان الشرطية وما الزايدة واغب مجزوم واصله
اغبُ ذهب حركة البا للجزم فسقطت اليا لثلاث يلتقي ساكنان وتنادِ عيني
تجاذبني وينزع يجذب نزع ينزع نزاعا اذا اشتاق ولقد بكيت لقتل ال
محمدٍ بالطف حتى كل عضو مدمع قال مكي القيسي ال محمد اهل محمد لان اصل
الال اهل ثم ابدل من الها همزة فصار اءل ثم ابدل من الهمزة الف لسكونها وا
نفتاح ما قبلها فاذا صغر رد الى اصله فقيل اُهيل والمدمع مجرى الدمع ويريد
المبالغة في كثرة البكاء حتى كان جميع اعضائه تجرى بالدمع عقرت بنات
الاعوجية هل درت ما يستباح بها وماذا يصنع بنات الاعوجية
الخيل منسوبة الى اعوج وهو فحل كريم قيل لم يكن في العرب اشهر ولا اكثر نسلا
منه دعا عليها بالعقر حيث قاتلوا الحسين عليه السلام وهم على ظهورها والاستفهام في
قوله هل درت استفهام تعظيم لهذا الشان وحريم ال محمد بين العدا نهب
تقاسمه اللئام الرضع اللئام جمع لئيم وهو البخيل الدني الاصل والرضع جمع
راضع وهم اللئام ايضا واصله ان رجلا كان يرضع الناقة والشاة حتى لا يحلبها
فيسمع صوت شخب اللبن فيطلب منه واصل تقاسمه تتقاسمه تلك الضعاين
كالاماء متى تسق يعنف بهن وبالسياط تقنع الضعاين جمع ضعينة وهي
المراة في الهودج ويقال قنعته بالسوط اذا ضربته على راسه والعنف ضد الرفق
ومتى هنا شرطية وتسق مجزوم بها واصله تساق فحذفت الالف لسكونها و
سكون القاف ويعنف مجزوم بها لانه جواب الشرط ولما تقنع فانه خبر مبتدء محذوف

موضع

[marginal note, diagonal: لكن بن ... عمر ... نه ارنوف ... لدى عبدا لدى ... الله ... تعالى ... [illegible]]

موضع النصب على الحال اى وهي تقنع وبالسياط يتعلق بتقنع من فوق اقتاب
الجمال يشلها لكع على حنق وعبد اكوع يشلها يطردها واللكع اللئيم
وقيل الذليل الحقير النفس وامراة لكاع ويقال في النداء يا لكع واستعماله
في غير النداء شاذ ولا ينصرف معرفة لانه معدول عن اللكع والاكوع المعوج
الكوع وهو طرف الزند مما يلي الابهام وذلك عيب جعلهم عبيدا معيبين
مثل السبايا بل اذل يشق منهن الخمار ويستباح البرقع السبايا الاسرى
والبرقع معروف ويقال بضم الباء والقاف وبضم الباء وفتح القاف ويقال برقوع
ايضا فمصفد في قيده لا يفتدي وكريمة تسبى وقرط ينزع المصفد المقيد
الموثق ذكر تفصيل حال ال الرسول صلى الله عليه وسلم وان منهم مشدودا بالقيد لا يفك و
كريمة من بنات الزهراء ماسورة واخرى مسلوبة وكذا جرى يوم الطف فلقد
سلبوهن الملاحف والمقانع والبراقع والقرطة من اذانهن واي رزية
اعظم من رزية عترة الرسول صلى الله عليه وسلم واي مصيبة اجل من مصيبة سلالة الطاهرة
البتول فعلى ظالميهم لعنة الله ولعنة اللاعنين الى يوم الدين تالله لا انسى
الحسين وشلوه تحت السنابك بالعراء موزع الشلو الجسد والسنابك
الحوافر والعراء بالمد الفضاء المكشوف وبالقصر فناء الدار وساحتها وموزع
مقسم متلفعا حمر الثياب وفي غد بالخضر من فردوسه يتلفع
متلفعا مشتملا والفردوس قال الجوهري هو حديقة في الجنة وحكى عن
الفراء انه البستان وهو عربي وقال الزجاج انه البستان بلغة الروم وسال

الثوری اباحاتم عن الفردوس مذكر او مؤنث فقال له ذهب به الى
الجنة فقال الثوری اما سمعت في الدعاء اسئلك الفردوس الاعلى فقال
له يا نائم اعطا افعل والضمير فی فرد وسه يعود الى الحسين ع واضافه اليه
بحق الاولوية الملائكة والمعنى فيه الابى تمام فی قوله تردى ثياب الموت حمرا
فما جن لها الليل الا وهی من سندس خضرى لظاء السنابك صدره وجنبه
والارض ترجف خيفة وتضعضع رجفت الارض ترجف رجفا اى زلزلت
والراجفة اليهی لا فصل له وتضعضع اصله تتضعضع اى تتهدم وتنحط
والشمس ناشرة الذوائب ثاكل والدهر مشقوق الرداء مقنع جعل الشمس
كالمراة الحزينة التی قد نشرت شعرها والدهر قد شق رداءه تشبيها بفعل الناس
فی المصايب العظام واما جعله الدهر مقنعا فيحتمل ان يكون اسم فاعل بكسر النون
يريد ان الدهر ذليل مطرق متحير واصل ذلك من قنع الطاير اذا رد رقبته الى
راسه قال الشاعر ولا يزال ضرب مقنع الحرب ذكر الجبارى وضمه قوله نعم
مهطعين مقنعی رؤسهم ويحتمل ان يكون مقنع اسم مفعول بفتح النون والمعنى
ان الدهر شق رداءه وتقنع به كما جرت عادة الباكين وذلك استعارة
لهفی على تلك الدماء تراق فی ايدی امية عنوة وتضيع يقال لهف على الشیء
لهفا اذا حزن وتحسر وتراق تسال وعنوة قهرا ولهفی مبتدا والجار والمجرور
بعده فی موضع الخبر وتراق حال من الدماء بابی ابو العباس احمد انه
خير الورى من يطل ويمنع فهو الولی لثارها وهو الحمول لعبئها اذ كل عود يضلع

طل الدم

طل الدم اذا هدر ولم يطالب به والعبء الثقل والعود الجمل المسن ويضلع
يعوج يقول ان ابا العباس هو المتولی لثار هذه الدماء والحامل لاثقا
لها اذ كل قوی من الناس يضعف عن ذلك وكنى بالعود عن القوی
وبالضلع عن العجز والضعف ويحتمل ان يكون الولی هنا بمنزلة الاولى
وانما كان اولى من غيره بالثار لمكان النسب والحكم والقدرة الدهر
طوع والشبيبة غضة والسيف عضب والفؤاد مشيع ذكر اسباب القدرة
من الشبيبة لانها مظنة قوة العزم وثوران الحمية ومن كون السيف قاطعا
لانه به يدرك الثار ومن كون الفؤاد شيعا والمشيع الشجاع كان الشجاعة تابعة
ای تصحبه
الصبر الا فی فراقك يجمل والصعب الا عن ملالك يسهل
يا ظالما حكمته فی مهجتی حتام فی شرع الهوى لا تعدل انفقت
عمری فی هواك تكرما وتضن بالنزر القليل وتبخل ان ترم قلبه تصم
نفسك انه لك موطن تاوی اليه ومنزل ضنت بالشیء اضن به ضنا
وضنانة بخلت به تكتب بالضاد وقال الفراء وضننت بالكسر بالفتح لغة
والنزر القليل وكرره لاختلاف اللفظين تاكيدا وتصم تقتل نفسك وهو
مجزوم بحذف الياء لكونه جوابا للشرط اصمى الصيد اذا رماه فقتله فی
الحال وانماه اذا اصابه ومات بحيث لا تراه ومنه الحديث كل ما اصميت
ودع ما انميت واشواه اذا اصاب شواه ای اطرافه واخطاه مقاتله واصل

اصمى اصمم اى اصاب الصمم فقلبوا احد الميمين ياء لاجتماعهما متماثلين ومثله لعى
اذا اصاب من اللقاع وهو النبت اللين اول ما ينبت واصله لعع ومثله
تضنن فى تضنين ، انظر انى بالاساءة مقلع ، كيف الدواء وقد اصيب المقتل
المقلع الراجع يقول انى لست ارجع عنك ، وان اسات الى لان الى
جوع دواء وانى هالك لا دواء لى ، اعرض وصد وجر حبك ثابت بتنقل
الاحوال لا ينقل ، والله لا اسلوك حتى انطوى ، تحت التراب ويحتوينى
الجندل ، الطوى اى الضم والجندل الحجارة وهذا القول معاتبة والفاطمة
تبدل الدنيا وحبك ثابت ، فى القلب لا يفنى ولا يتبدل ، من لى باهيف
قد اقام قيامتى خد له قان وطرف اكحل ، قوله اقام قيامتى اى اوقعنى فى امر
عظيم ويكنى بقيام القيمة عن الامر الشديد لانها تاتى بالامر الشديد والقاني
الاحمر ، نشوان من خمر الصبا لا يسمع ، الشكوى ويصغى للوشاة فيقبل
استعار للصبا لفظ الخمر لان الصبى لاجل الرهوم ولا يفكر فى العواقب غالبا
ويصغ يميل بسمعه والنشوان السكران والوشاة جمع واش وهو النمام
متلون متغير ملعب متعب ، متمنع متذلل ان قلت مت من الصبابة قال لى
ظلما واى صبابة لا تقتل او ملت قد طال العذاب يقول لى ماسوف تلقى عذابك
اطول ، قسما بترب بغالة تجارى ، ابدا بغير غباره لا تكحل ، وصعيد بيت حله
فركائبى تسعى به دون البيوت وترمل ، الصعيد التراب وهو الارض المستوية
ايضا والركائب جمع ركوبة وهى ما يركب جعل بيت محبوبة هو الذى يسعى به ويرمل

دون الصفا والمروة وهذا على طريق المبالغة والرمل السرعة فى المشى وهو
الهرولة يشير الى الهرولة بين الصفا والمروة ، لا خالفن عواذلى ولو انه
ممن يظل على هواه فيعذل ، اى لا خالفن كل من يعذلنى ولو كان هو الذى
يعذلنى لخالفته وهواى الناس على فكيف اطيع غيره وللسيد الوصى فى هذا
المعنى شعر لا يحبه وان اساءت به يوصى للوشاة ويقبل العذال كوكنت
وانت محبة وانثى هواك اليه ما قبله ولما وطء همزة ان تخفيفا فقل حركتها
الى الواو ولئلا تلتقى ساكنان ، ولا هتكن على الهوى ستر الحيا ان الفضيحة
فى المحبة اجمل ، يصفر وجهى حين انظر وجهه ، خوفا فيدركه الحياء فيخجل
فكانما بخدوده من حمرة ، ظلت البهاء من دمى تتحول ، الحمرة تحدث من الخجل
والصفرة من الخوف فقال انى اذا قابلت وجه المحبوب اصفر وجهى خوفا منه
واحمر وجهه من الحياء خجلا منى فكان دمى الذى ذهب من وجهى بالخوف انتقل
الى وجهه بالخجل وهذا المعنى من املح المعانى وقد سبق بقول القايل يصفر
وجهى اذا تلمحه خوفا ويحمر وجهه خجلا حتى كان الذى يوخذه من دم وجه اليه
قد نقلا ، هو ملبسى حلل الضنا ومعلمى ، من ذلك ما كنت فيه اجهل ، لولاه لم ار
الحبواة ولم اقل ، طلب الثراء من القناعة اجمل ، الثراء كثرة المال ورجل ثروان
وامراة ثروى وتصغيره ثريا ، من اجله اخشى الممات وانقضى ، ولاجله ارجو
الغنى واومل ، استعذب التعذيب فيه كانما ، جرع الحميم هى البرود السلسل
الحميم الماء الحار والحميم الصديق القريب والبرود الكثير البرودة والسلسل العذب

القاني وهذا قد استطرفته الشعراء وعندهم ان كل ما يصدر من المحبوب لو
بسببه فهو مستحسن مستطاب سواء كان ضارا او نافعا) لو فرج الوجد كربة عاشق
طلب السلو وخاب فيما يسئل) لا تنكروا فيض الدموع فانها انفسي وطورا بالزفير
فيه تحلل) يصعدها اي يرفعها وتحلل اصله تتحلل فحذفت احدى التائين تخفيفا
يقول ان مرارة الغرام تذيب نفسه فيتحلل فيخرج تارة بالدمع وتارة بالنفس و
هذا احسن معنى من قول الاخر وليس الذي يجري من العين ماؤها ولكنها
نفس تذوب تقطر) يا الكرخ جاد عليك مدرار الحيا وسقى ثراك من الرواعد
مسبل) التفت مخاطبة الكرخ وهو المحلة المعروفة بغربي بغداد متذكرا عهده
بها بان يجودها الحيا وهو الغيث والمدرار السائل والحيا مقصورا المطر وا
لرواعد جمع راعد وهو السحاب الذي فيه رعد والمسبل اسم فاعل من اسبل
السحاب اذا سكب) ان كان جسمي عنك اصبح راحلا فكرها فقلبي قاطن لم يرحل
ما دمت بعدك بالمداين صبوة) الا تحن الثاني هو ان الاول القاطن المقيم
وقد جعل الكرخ هو الهوى الاول والمداين وهي اصله القديم وقد جعلها ا
لثاني وذلك لانه نشاء بالكرخ) انا غادر ان طل بعد طلاك لي حب دم
او غازلتني مغزل) طل الدم فعل ما لم يسم فاعله ذهب بغير ثار والطلا ولد
الظبية وكنى به عن محبوبه والمغازلة محادثة النسوان ومراودتهن والمغزل
ام الغزال وهو الخشف وكنى به عن المراة المستحسنة) يا ابل الكيا تهوي به شدنية
حرف كما تهوي حصاة من عل) تهوي تسرع في سيرها كانها تسقط من مرتفع

منسوبة الى موضع باليمن والحرف قيل هي الناقة الضامرة تشبيها لها بحرف
السيف وقيل هي الضخمة تشبيها لها بحرف الجبل وقوله من عل اي من عال شبه
الناقة في سرعتها بالحصاة التي تسقط من موضع مرتفع ويقال هوى يهوي هويا
اذا سقط وفيها ثلث لغات علو وعل وعلا فالاول كقول الشعري اذ وردت
اصدرتها ثم انها تثوب فتاتي من تحت ومن علو والثاني كقول امرء القيس
في اخر بيته حطه السيل من عل والثالث قول ابي النجم ثابت ينوش الحوض نوشا
من علا نوشا به تقطع اجواز الفلا ويقال قطعها من الاضافة على ضم اللام
وفتحها وكسرها وهي مبنية لقطعها عن الاضافة كقبل وبعد) هوجاء تقطع
جوز تيار الفلا حتى تنوص على يديها الارجل) الهوجاء السريعة كانها
هوجاء لسرعتها والجواز الوسط والتيار جمع تير وهو موج البحر وهو هنا استعا
تشبيها للبر بالبحر لسعتها وشدتها والفلا جمع فلاة وهي البرية وتنوص تسبق
والنوص السبق اي تسبق رجلاها يديها وذلك لشدة سيرها وخفتها
ع بالغري ضريح حوله نادي ملائك السماء ومحفل) النادي والندي
والمنتدى بمعنى واحد وهو مجلس القوم ومحفل مجتمعهم والغري قد سبق ذكره
جعل ضريح امير المؤمنين ع مجلس الملائكة ومحل اجتماعهم وهو صادق بار
مسبح ومقدس وممجد ومعظم ومكبر ومهلل) ذكر صفة حال الملائكة ا
لحالين بضريح امير المؤمنين ع وان شانهم التسبيح والتقديس والتهليل
وهذه حالهم) والثم ثراه المسك طيبا واستلم عيدانه قبلا فهن المندل

التم التقبيل لثم بالكسر بلبثم والاستلام لثم الحجر باليد وتقبيله ايضاً وهو من السلام
وهي الحجارة وقبلا جمع قبلة وهي الواحدة من التقبيل ونصبها على المصدر اما من معنى
استلم او بفعل مقدر اي قبلها قبلا والمندل ورد عودا المجمر والمسموع المندلي
لانه منسوب الى المندل وهي قرية ببلاد الهند جعل ترابه قبره مسكا وخشبه عودا
جريا على عادة الشعراء وطريق العرب والا فالمسك يتطيب بقبره وكذا العود
وانظر الى الدعوات تصعد عنده وجنود وحي الله كيف تنزل جنود وحي الله
الملائكة والوحي الاشارة والكتابة والرسالة والالهام والكلام الخفي وكلما
القيته الى غيرك يقال وحى واوحى يقول ان دعوة المؤمنين تصعد عنده اي
تستجاب والملائكة تنزل لزيارته والنور يلمع والنواظر شخص واللسن
خرس والبصائر ذهل شخص البصر اذا وقف متحيرا وشخص جمع شاخص والبصائر
المعارف وذهل اي متحيرة وكل ذلك للادب في حضرته عليه السلام والخوف من
الله تعالى لمجاورة ضريحه المقدس واغضض وغض فثم سر اجم دقت معانيه
وامر مشكل اغضض اي كف عن صوتك قال الله تعالى واغضض من صوتك و
غض اي كف بصرك والاغضاء اطباق الاجفان وذلك كله للادب في حضرة
الطاهرة الزكية والعجم الذي هو غير بين وذلك لان اسرار فضله ومعاني
شرفه لا يعلمها على التفصيل الا الله تعالى وهي بالنسبة الينا مبهمة مشكلة وقل
السلام عليك يا مولى الورى نصا به نطق الكتاب المنزل المولى هنا
بمعنى الاولى وذلك ان النبي صلى الله عليه وسلم في يوم الغدير قال للناس وهو جمع كثير



الست اولى بكم من انفسكم قالوا بلى قال من كنت مولاه فعلي مولاه اي من
كنت اولى به فعلي اولى به وذلك بامر الله تعالى في قوله يا ايها الرسول بلغ ما
انزل اليك من ربك وقد انكر بعض اهل اللغة ان يكون المولى بمعنى الولي
وذلك عناد ظاهر يريدون ان يطفؤا نور الله بافواههم ويابى الله الا ان
يتم نوره ولو كره الكافرون وايضا قوله عز وجل في حق امير المؤمنين انما وليكم
الله ورسوله والذين امنوا والولي هنا بمعنى الاولى وخلافة ما ان لها لو لم
تكن منصوصة عن جيد مجدك معدل ان المكسورة بعد ما زائدة وان
المخففة المفتوحة بعد لما زائدة وما بعد اذا زائدة وخلافة معطوفة على قوله
نصا يقول لو لم يكن عليك نص بالخلافة لما جاز العدول بها عنك وكيف
وقد حصل النص وذلك لانه افضل الخلق وتقديم المفضول على الفاضل قبيح
والجيد العنق وهنا استعارة عجبا لقوم اخروك وكعبك العالي وخد
سواك اضرع اسفل جعل كعبه الذي يباشر الارض عاليا على غيره وجعل
خد من تقدم عليه بغير حق اضرع اي ذليلا مستفلا ومن قدم الاسفل على
الاعلى فقد حق التعجب منه وهذا احسن من قول ابي تمام بلونا لك اما كعب
عرضك في العلى فعال واما خد مالك اسفل ان تمس محمودا فسوددك
الذي اعطيت محمود المحل مبجل علل فعل القوم الذين اخروه بالحسد ثم قال
مثل سوددك المحسد لشرفك وفضلك ومزاياك التي تفردت بها والسؤدد مصدر
ساد يسود سيادة وسوددا وسيد ودة فهو سيد غضب تحر به الرقاب عليه

وأيُّ بعوضٍ منه عن المفصلِ وعلومُ غيبٍ لا تنالُ وحكمةٌ وفصلٌ وحكمٌ في القضية
فيصلُ م شرع بذكر شيئا من فضائله ع التي حسد لاجلها فمنها سيفه الذي
كان اذا اعتلى قدّ واذا اعترض قطّ ومنها رايه العلى الذي به يقطع السيف
والمفصل بفتح الميم وكسر الصاد واحد المفاصل وبالعكس اللسان ومنها الحكمة
وهي العلم وجميع الصحابة احتاجوا اليه في العلم وهو لم يحتج الى احد والفصل القطع
يعني ان علمه قاطع بالحق ومنها الحكم في القضايا المشكلات وقد نص النبي ص على انه
الصحابة وقضاياه اكثر من ان تحصى واجل من ان تخفى روى الخوارزمي مرفوعا الى
ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله ص افضل امتي علي ابن ابي طالب ع وروى
ايضا احد بنا مرفوعا ان عمر بن الخطاب اتى بامراة مجنونة حبلى قد زنت فاراد ان
يرجمها فقال له علي ع اما سمعت ما قال رسول الله ص رفع القلم على ثلثة عن المجنون
حتى يبرأ وعن الغلام حتى يدرك وعن النائم حتى يستيقظ قال فخلى عنها وروى
ايضا انه لما كان في ولاية عمر بن الخطاب اتى بامراة حامل فسالها عمر فاعترفت با
لفجور فامر ان ترجم فلقيها علي ع فقال ما بال هذه قالوا امر بها امير المؤمنين ان ترجم
فردها علي ع فقال لعمر امرت بها ان ترجم قال نعم اعترفت عندي بالفجور فقال هذا
سلطانك عليها فما سلطانك على بطنها ثم قال علي ع فلعلك انتهرتها واخفتها فقال
قد كان ذلك قال ع سمعت رسول الله ص قال لا حد على معترف بعد بلاء انه
من قيدت وحبست او تهددت فلا اقرار لها فخلى عمر سبيلها ثم قال عجزت
النساء ان يلدن مثل علي ابن ابي طالب لولا علي لهلك عمر وروى الشيخ المفيد



ان عمر استدعى بامراة كانت تتحدث عند الرجال فلما جاءها رسله فزعت وار
تاعت وخرجت معهم وكانت حاملة فاملصت ووقع ولدها الى الارض ثم استهل
ثم مات فبلغ ذلك عمر فجمع اصحاب رسول الله ص وسالهم عن الحكم في ذلك فقالوا
باجمعهم نراك مؤدبا ولم ترد الا خيرا ولا شيء عليك في ذلك وامير المؤمنين ع جالس
لا يتكلم فقال له عمر ما عندك في هذا يا ابا الحسن فقال قد قال القوم ما سمعت قال اقسمت
عليك لتقولن ما عندك قال ان كان القوم قد قاربوك فقد غشوك وان كانوا ارتأوا
فقد قصروا الدية على عاقلتك لان قتل الصبي خطاء تعلق بك فقال انت والله نصحتني
من بينهم والله لا تبرح حتى تخرج الدية على بني عدي ففعل امير المؤمنين ع وذكر ابن
ابي الحديد هذه الحكاية في شرح نهج البلاغة وقال افتاه بان عليه غرة اي عتق رقبة
فرجع عمر الى قوله والفيصل الحاكم وقيل القضاء بين الحق والباطل عجباً لهذي الارض
يحمى تربها اطواد حلمك كيف لا تتزلزل عجباً لافلاك السماء بفوقها نعل لوجهك
كيف لا تتهيل يحمي يحفظ ويستتر والاطواد الجبال وتتهيل تنصب الى الارض من هلت
التراب وغيره اذا ارسلته واصل الهيل ارسال الطعام والدقيق وغيرها من غير
كيل ولا وزن وعلما ولم تتزلزل هيبة وعجزا وكذا تعجب من الافلاك لبعدها عنه
كيف لا تتهال كالتراب يا ايها النبأ العظيم فهتك في حبه وغواة قومه ظلل
جاء في تفسير قوله تعالى عم يتساءلون عن النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون انه علي
ابن ابي طالب والغواة جمع غاو وهو الخايب هنا وضلل جمع ضال يريد ان المهتدي
محبه والخايب الضال مبغضه وهذا هو الاختلاف المذكور في قوله تع الذي هم مختلفون

يا ايها النار التي شب السنا منها بموسى والظلام مجلل ال محمد ص كانوا سبب
ظهور نار النور من جانب الطور فاقام السبب مقام المسبب وقد مضى مثله وشب يرفع
والسنا مقصور الضوء وممدود الشرف ومجلل شامل يا فلك نوح حيث كل بسيطة
بحر يموج وكل بحر جدول ال محمد ص بهم نجى نوح فهم ذلك النجاة الحقيقية وقد قال
سيد العابدين انهم الفلك الجارية في اللجج الغامرة يأمن من ركبها ويغرق من
تركها وهو معنى البيت الاول والبسيطة الارض الواسعة ويموج يضطرب والجدول
النهر الصغير يقول صارت الارض كلها بحرا وصار كل بحر كالنهر الصغير بالنسبة الى
غنى من الطوفان يا وارث التورية والانجيل والفرقان والحكم التي لا تعقل
الفرقان القران وكلما فرق بين الحق والباطل فهو فرقان ولهذا قال الله تعالى ولقد
اتينا موسى وهرون الفرقان وقوله الحكم التي لا تعقل يريد الحكم التي ورثها من
النبي ص وانها لا تعقل لغيره لو قتها وجلالتها وقد قال ع لو ثنيت لي الوسادة
عليها لافتيت لاهل التورية بتوراتهم ولاهل الانجيل بانجيلهم ولاهل الزبور بزبورهم
حتى ينطق الله التورية والانجيل والزبور فيقولوا صدق علي فقد افتاكم بما انزل
الله تعالى لولاك ما خلق الزمان ولا دجى غبت ابتلاج الفجر ليل البل
الابتلاج طلوع الفجر الاضائة يقال بلج الصبح وابتلج وتبلج اى اضاء والاليل المظلم
يا قاتل الابطال نجدك للعدى من غرب مخذمك المهند اقتل الغرب
الحد والمخذم السيف القاطع والمهند السيف المصنوع من حديد الهند يقول
نجدك اقتل للعدا من حد سيفك وذلك لحسدهم فالحسد قاتل لهم اعظم من قتل

السيف وذلك لان الحسد مرض باطن متجدد في كل حالة وقتل السيف منقطع
ان كان دين محمد فيه الهدى حقا فجبك بابه والمدخل ذباب سيفك
في فارع طوده بعد التأود واستقام الاميل ذباب السيف حده الذي
يضرب به والفارع العالي والتأود الاعوجاج قال ع في طوده يعود الى
الدين والشرط في قوله ان تعذر لمحبته وولايته ع ولا ريب ان ولايته ع
كمال الدين ولهذا انزل قول الله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم ومن احكام
الدين بسيفه وثبت قواعده بعرضه كان ولايته كالاساس للدين فمن ثبت صحة
الدين ثبت صحة ولايته ومحبته ع وقد ورد الجزار من حديثا اسنده الى
ابن عباس قال قال النبي ص انا مدينة العلم وعلي بابها فمن اراد العلم
فليأت الباب وبعض الشعراء قريب من هذا المعنى ان كان احمد خير
المرسلين فهذا خير الوصيين او كل الحديث بها لولاك اصبح ثلمة لا
تلتقي اطرافها وتقيصة لا تجبر الضمير في اصبح يعود الى الدين وقوله ثلمة اى
فائتة لا تسد كم جحفل لمز من اجزائه يوم النزال بقي قولك
جحفل الجحفل الجيش يقول كم من اجزاء هذا الجيش العظيم ان لم يكن جيش
ويحق له هذا الاسم وذلك مبالغة في صفة الكثرة وكم ههنا خبرية للتكثير
وجحفل مجرور بها ولمز متعلق بيقف وجملة اجزائه في موضع النصب
من الجزء والعامل فيه الظرف وهو بقي ايضا وقولك فاعل وجحفل خبر مبتدا
مقدر في موضع النصب على انه محكي القول والجملة من قوله بقي من صفة

وخبر صفته جحفل النوابه الورد المضاعف نسجه لكنه بالواعبية محمل المضاعف
الذي نسج على حلقتين والزاعبية الرماح قال الخليل هي منسوبة الى الزاعب
وجعل الرماح كالخل هذا الزرد والخل هدب الثوب وهذا نقل منه الى قول التنبي
ومكنوفة من ورد دق بها ولكنه بالقنا مخمل يجي المنية منه طعن الخل بوح محاجر
وضرب اهدل يجي المنية اى يشرها والاخل الواسع وبرح جمع برحها وهي العين
الواسعة كالنجلاء واستعار المحاجر لمواضع الطعن والاهدل المسترخي الى اسفل
تهنهت سورته بقلب قلب ثبت يخالفه صقيل مصقل نهنهت كففت وسورته
حدته والقلب الذي يقلب فيه الامور وخيرها والثبت الثابت ويخالفه يتابعه
كانه خلف على متابعته فيما يريد منه والصقيل والمصقل المقاطع صلى عليك الله من
متسربل قمصا بهن سواك لا يتسربل الصلوة من الله الرحمة والمتسربل اللابس
واستعار لفظ القمص جمع قميص لما اشتمل عليه امير المؤمنين من الفضائل التي قصر عنها غيره
وانقطع دونها سواه والجار والمجرور في قوله من متسربل في موضع نصب على التمييز وقمصا منسوق
بمتسربل وسواك مبتداء والجملة المنفية خبر عنه وبهن يتعلق بمتسربل وجزاك خيرا
عن نبيك انه الفاك ناصره الذي لا يخذل سمعا امير المؤمنين قصايدا يعنو الهابش ويخضع
جزول سمعا منصوب على المصدر وامير المؤمنين نداء مضاف وقصايدا منصوب بالمصدر والجملة
بعدها صفتها ويعنو يذل ويخضع وبشر بن ابي جازم شاعر معروف وجرول اسم الحطيئة الشاعر
وسمي حطيئة لقصره الدر من الفاظها لكنه درر نظمه ابن ابي الحديد يفصل جعل درر الفاظها
اصلا للدر وتفصيل الدر تحسينه بان يجعل بين كل درتين خرزة وقال هي دون مدح الله جل وفوق

ما مدح الورى وعلاك منها افضل ولقد اجاد واحسن حشره الله
نعم تولاهم قد فرغ من تسويد القصايد السبع العلوية در دار السلطنة

بنام خويش كردم ختم پايان
الهى عاقبت محمود گردان
تمت نسخ السبع العلويه در روز شنبه
در وقت عصر در مدرسه حسن پادشاه
في شهر ربيع الآخر سنه ١٢٥٥

عرضت على اعجاز نخل المدينة وكتبا حسانا للخليل بن احمد
ابن سيرين وحفظت مخلد و ... وسند احمد
واسنة من الكميت وجرير وغيرهم لحي ... جعد
فما نفعتني ... كانها مدورة بيضا وختمت على اليد
... سالا ... ولم تنل اناله
لا ينفع ... ولا النحو الا ... ينفعك ... الا
لا يخفى على اولى النهى ان ... لا خير فيها ... من ...
وما لم يكن مقرونة ... العافية ... الدهوى ... الثقاة
هر كه او روى به بهبودى نداشت ... روى ... سوى نداشت



ملت صفو

اذا في مجلس ذكروا عليا . وسبطيه وفاطمة الزكيه
فاقطب وجه من كان منهم . اذا ذكروا عليا او بنيه
يقول لما يقع ذروا فهذا . سقيم من حديث الرافضيه
فايقن انه سلقلقيه . فتى على الروايات البغيه
برئت الى المهيمن من اناس . يرون الرفض حب الفاطميه
على آل الرسول صلوة ربي . ولعنته لتلك الجاهليه

دخل الكميت على الامام جعفر الصادق عليه السلام فراه متفكرا يترنم بهذا البيت

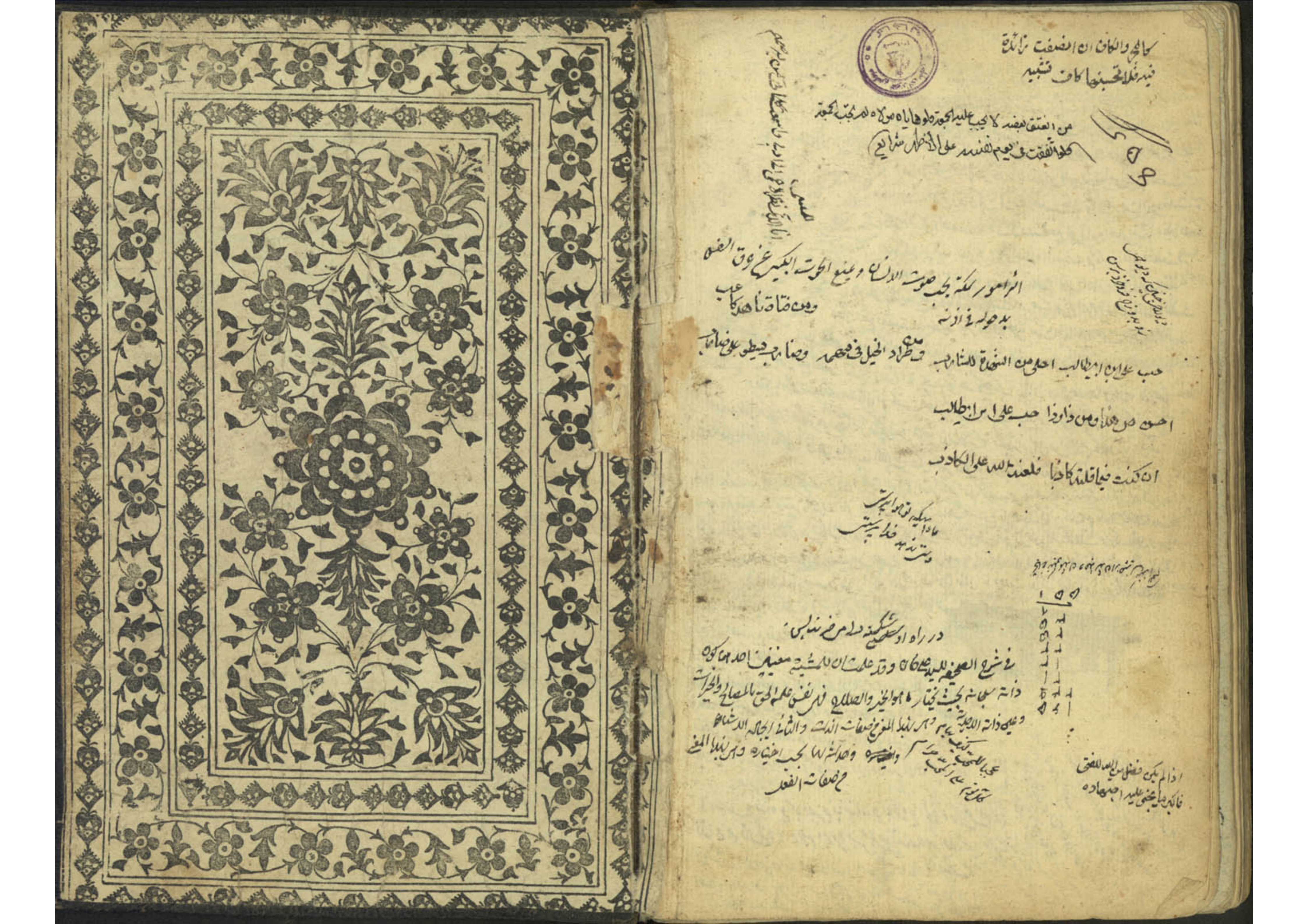
ذهب الذين يعاش في اكنافهم . لم يبق الا شامت او حاسد
فاجابه الكميت . وبقي على وجه البسيطة واحد . وهو المراد وانت ذاك الواحد

للسيد الحار

شكوت الى دنيا وقلت الى متى . الكل شريف تحتوي كرامة
فقالت نعم يا ابن الحسين رميتكم

قال السيد الطاهر ذو المناقب والمفاخر رضي الدين علي بن طاوس قدس الله روحه وزاد في عالم الدنى مجده فتوحه في كتاب فرج المهموم في معرفة الحلال والحرام في علم النجوم قوله بان ابرخس وبطليموس وغيرهما كانا ذقلس واسقليبوس كانوا من الانبياء وان اكثر الحكماء كانوا كذلك وانما التبس على الناس امرهم لان اسماءهم اليونانية والقابهم العبرانية والسريانية انتهى كلامه اعلى الله مقامه
قرائة المجلد

14



كما لجي والكاف ان انضفت زائدة
فيه فلا تحسبنها كاف تشبيه

من اعتق بعضه لا يجب عليه الجمعة ولو هاياه مولاه لم يجب الجمعة
ولو اتفقت في يوم نفسه على الأظهر شرايع

ان امور لكنه يجب صوت الاذان ويمنع الحرشة الكبير عن ذوق الغفو
بدحوله في اذنه
ومن قتادة ناهد كاعب

حب علي ابن ابي طالب احلى من الشهد للشارب
مع طراد الخيل في محمد وضاربا سيفه على ضاربه

احسن من هذا ومن داود احب علي ابن ابي طالب

ان كنت فيما قلته كاذبا فلعنة الله على الكاذب

در راه او شكسته دلى مى خرند بس

في شرح الصحيفة للسيد على خان وقد علمت ان المشيئة معنيين احدهما كونه
ذاته سبحانه بحيث يختار ما هو الخير والصلاح لكن نفس علمه الحق بالمصالح والخيرات
وعلى ذاته الاحدية ... صفات الذات والثاني اجابة الا شيئا
... واخيره واحداثه لما يجب اختياره ... المغني
من صفات الفعل

اذا لم يكن فضل من الله للفتى
فاكثر ما يجني عليه اجتهاده